



بازرسی شد
۲۷ - ۲۶
بازدید شد
۱۳۸۴
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب علم تفسیر قرآن
مؤلف زیب العلماء - ابن حسام
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب

[illegible] لا حول [illegible]
[illegible]
[illegible]
بالله [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لطف [illegible] دارد
[illegible] دارد
[illegible] دارد
[illegible] دارد

[illegible]



رب وفقني لاتمامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والحمد حقه كما يستحقه حمدا كثيرا دائما ابدا والصلوة والسلام على
حبيبه ورسوله وخليفته عبده الاكرم وسيدنا الاعظم اشرف المخلوقات
من الملك وبني ادم اول من خلق بل خلق من نوره الكرسي والعرش
المعظم باعث ايجاد الممكنات محمد المبعوث على كافة الناس صلى الله عليه وآله
وسلم وعلى وصيه وخليفته واخيه الذي طينته من طينته ووجده من
وجده من جده وهو له بمنزلة هرون من موسى الذي اسمه مشتق
من العالي الاعلى وهو علي سيد الخلفاء بلا فصل خليفة خاتم الانبياء عليه
صلوات الله وعلى اولاده الطاهرين اولياء الله وخلفائه على جميع من
سواه وكل من سواه مامور بالطاعة لهم ومحبتهم وولائهم وموالي اهلي

لهم الفداء اللهم احشرنا معهم في تحت لوائهم بحقهم صلواتك عليهم واعوذ
بك من شر نفسي ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي واعوذ بك من شر الشيطان
الذي يزيدني ذنبا على ذنبي واحتمي بك من كل جبار فاجر وسلطان جائر و
عدو قاهر اللهم اجعلني من جندك فان جندك هم المغلوبون واجعلني من حزبك
فان حزبك هم الغالبون واجعلني من اوليائك فان اوليائك لا خوف عليهم
ولا هم يحزنون اللهم اصلح لي ديني فانه عصمة امري واصلح لي اخرتي فانها دار
مقري واليها من مجاورة اللئام مفري اللهم اجعل الحيوة زيادة لي من كل خير والوفاة راحة لي
من كل شر اللهم صل على محمد خاتم النبيين وتمام عدة المرسلين وعلى آله الطيبين
الطاهرين واصحابه المنتجبين فيقول العبد الذليل اقل الفقهاء ابن حسام المدعو
بزين العلماء چون علم تفسير قران مجيد ودانستن تاويلات فرقان حميد بعد از درود
فهم تنزيل على است نيكو وبهترين است بسند بين لهذا اين عبد ذليل الواثق بالله
الجليل بعض انكه در تنزيل وانچه در تاويلات است از سورة مباركه توحيد را قليل
بعرض شيعيان ودوستان خاندان مصطفوی وعلامان باخلاص مرتضوی
مى رساند والتماس طلب مغفرت ومسائل بدان ای برادر من كه ثواب قرائت قران
وطلب افضل ازانست كه اين بنده ذليل در اين مختصر قليل عرض كند اندرست

تفسیر علماء اعلام از ائمه انام علیهم صلوات الله الملک العلام نقل فرموده اند و خصوصیت

هر سوره والبته هر آن معدن علم و محیط وحی و مختلف ملائکه سید است لیکن ذکر

ثواب خواندن سوره مبارکه را عرض کردن سبب رغبت قرائت میشود پس بدان

که این سوره مبارکه را چند اسم باشد هر یک بمناسبتی است و این سوره مبارکه که مکی است

یعنی در مکه معظمه قبل از هجرت نازل شده است لکن حاجی صاحب مجمع نقل می کند

که بعضی گفته اند مدنیه است حال یک اسم این سوره مبارکه توحید است یعنی

سورة التوحید زیرا که نیست در این سوره مگر توحید و کلمه توحید و سورة اخلاص

هم نامیده اند زیرا که هر که این سوره را بخواند و چنگ بزند بانچه در این سوره باعتقاد

داشت واقرار درست البته مومن مخلص میباشد و ان خالص بودن آنست

یعنی از غیر خلاق عالم خالص میشود خالص چیزی را میگویند که از غیر او داخل

نداشته باشد و این خلوص یا در ذات شیء است مثل طلای خالص و نقره بی

غش یعنی محلی که ان محل از اغیار خالی است و مراد از اخلاص معنی ثانی است

یعنی این سوره را هر که بخواند باخلاص درست خالص میشود قلبا و برای خلاق

عالم را از غیر خالی میشود و معنی دیگر آنکه هر کس این سوره را بخواند بجهة تعظیم

خالق عالم خلاص می کند او را خلاق عالم از عذاب اهوال آن و آتش یعنی نجات

می دهد

می دهد او را یعنی داخل دوزخ اش نمی کند و لکن معنی اول در نظر احقر اولی و الیق

است سورة الاخلاص باضافة الایة یعنی سورة خالص کردن قلب است از غیر و

بالاضافة اللامیة

بالجملة سورة الصمد هم ذکر کرده الله که مراد آن باشد که این سوره ایست که ذکر الصمد در

او شده است و در سایر قران این اسم مبارک مذکور نیست و حکمی است که

چون الصمد یعنی بی نیاز از جمیع ماسوی است و جمیع مخلوق محتاج بان ذات

مقدس هستند و ان ذات مقدس بذاته از هیچ چیز احتیاج ندارد و غنی بالذات است

شاعر گوید ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده زیر نشین

علمت کائنات ما بتو قائم چه تو قائم بذات و معنی دیگر هم می تواند بود که سوره

الصمد یعنی این سوره ثبت کرده اند این ذات مقدس است چنانچه می فرماید الله الصمد

یعنی خداوندی که این صفت دارد بی نیاز از ماسوا است جل جلاله و اسم دیگر

که نامیده اند بعنایة السورة یعنی نفی کننده سوره است یا آنکه نفی کننده سوء است

و عبارة مجمع البیان در این بیان این است و تسمی ایضا سورة الصمد و تسمی النفیة

لنفیها و ضمیر مونث معلوم است که بسوره راجع است و ممکن است مراد آن باشد

که این سوره مبارکه نفی کننده سوره جهت سوره ماخوذ از سور است که حصار

بلد باشد و این استعاره است از آنکه این سوره مبارکه فاتح سوره توحید

است با آنکه صورة الصمد و فاتحه سورة الصمد است الحاصل اسم دیگر آنکه نسبة
الرب هم نامید الله و وجه تسمیه آن است که صاحب معالم التنزیل نقل کرده است
که یهود آمدند خدمت فخر کائنات و عرض کردند یا ابا القاسم صفت کن خدای را
تا بتو ایمان آوریم چه صفت او را در توریة دیده ایم و دانسته بگو چه چیز است
و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت
این سوره مبارکه نازل شد و نسبة خلاق عالم بیان شد و ابن عباس روایت
کرده است که عامر ابن طفیل و اربد ابن ربیعه برادر لبید خدمت خاتم
انبیا آمدند عامر گفت یا محمد ما را بچه دعوت می کنی فرمودند شما را بخدائی
که مستجمع جمیع کمال است دعوت می کنم گفت وصف کن او را برای ما که او از طلا
ست یا از نقره یا از چوب این سوره نازل شد ایشان انکار کردند چون برگشتند
اربد ابن ربیعه
در عقب ایشان صاعقه آمد و اربد را بسوخت عامر بگریخت اتفاقا از عقب نیزه
بپهلوی او آمد جان هلاک شد و معلوم نشد که آن نیزه از که بوده است
و در کافی و توحید روایت می کنند ان الیهود سألوا رسول الله فقالوا انسب
لنا ربك فلبث ثلاثا لا یجیبهم ثم نزلت قل هو الله احد الی اخرها و اما ثواب
و فضیلت این سوره مبارکه از حد بیرون است اکتفا بچند حدیث
مع عالم

معالم از ابی ابن کعب منقول است که حضرت رسالت پناه فرمودند که هر که
این سوره را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن را خوانده باشد و بعدد هر که ایمان
آورده بخدا و ملائکه و کتابها و رسولان وی و بروز قیامت ده حسنه در نامه او ثبت
کنند و ابو درداء روایت می کند از فخر کائنات که فرمودند که آیا هیچکدام از شما نمی
توانید بود که در یک شب ثلث قرآن را بخواند گفتم یا رسول الله که می تواند
که ثلث قرآن در یک شب بخواند فرمود قل هو الله احد بخوانید که ثواب آن
مثل ثواب ثلث قرآن است و اگر دو بار بخواند چنان باشد که دو ثلث قرآن را
خوانده باشد و اگر سه بار بخواند چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد یعنی ثواب
آن مثل ثواب ختم کننده قرآن است و هر که در خانه خود درود و این
سوره را بخواند فقر و احتیاج از آن خانه بدر رود و توانگری و فراخ دستی
بآن خانه در آید و ایضا انس ابن مالک از رسول الله صلعم روایت می کند که
هر کس یک بار این سوره را بخواند حق تعالی برکت دهد او را در اموال و انفس
و هر کس دو بار بخواند او را و اهل او را برکت دهد و هر که سه بار تلاوت
نماید برکت دهد او را و اهل و همسایگان او را بسیار شود و اگر دوازده بار بخواند
دوازده قصر در بهشت برای او بنا کنند و حفظه فرشتگان را گویند

بیائید تا قصرهای برادران خود را ببینیم که بهیچ نوع بنا کرده اند و اگر صد بار
بخواند گناه بیست و پنج ساله او آمرزیده شود مگر از خون ناحق و غصب مال
و اگر چهارصد بار بخواند معاصی چهارصد ساله او مغفور شود و اگر هزار بار بخواند
نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا از برای وی ببینند و ایضا سهل
ابن سعد ساعدی روایت کند که مردی خدمت خاتم انبیا آمد و از فقر و
فاقه و ضیق معیشت شکایت کرد آنحضرت فرمودند که هرگاه در خانه روی
سلام کن خواه کسی باشد یا نباشد و یکبار سوره قل هو الله احد را بخوان آن مرد
باین عمل تمام کرد حق سبحانه روزی او را بمرتبه فراخ گردانید تا که همسایهای خود را
نیز او محظوظ گردانید و ایضا سکونی از ابی عبدالله نقل کرده است که چون
سعد بن معاذ وفات یافت پیغمبر بر او نماز کرد و فرمود که جبرئیل با هفتاد
هزار ملک در عقب من بر سعد نماز کردند گفتند یا رسول الله سعد این فضیلت را
از کجا یافت فرمودند قل هو الله احد را ورد خود ساخته بود و همیشه آنرا
در نشستن و برخواستن و سوار شدن و پیاده شدن و رفتن و آمدن
میخواند انس روایت کرده که روزی با رسول خدا در تبوک بودیم آفتاب
طالع شد با نوری و شعاعی که آنرا هرگز ندیده بودیم گفتیم یا رسول الله

این

این چه نور و فروغ است که بر آفتاب غلبه کرده است حضرت متفکر گشت جبرئیل
آمد عرض کرد یا رسول الله بدرستی که معاویه لیثی در مدینه وفات یافت و حق
تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده که بر او نماز کنند پیغمبر از جبرئیل پرسید
که وی این مرتبه از کجا یافته است گفت بود که قل هو الله احد را
ایستاده و نشسته و آمد و شد و گاه و بیگاه می خواند رسول خدا فرمودند
ای جبرئیل مرا آرزوی آنست که بر وی نماز کنم پس طی ارض شد
و آنحضرت از تبوک بمدینه آمد و با فرشتگان بر او نماز گذاردند و از حضرت
امام جعفر صادق ع روایت شده است که فرمودند که هر که یک روز و یک
شب بر او بگذرد و پنج نماز بر وی در آن بگذارد و قل هو الله احد را نخواند
او را گویند ای بنده خدا تو از نماز گذارندگان نیستی و اسحق ابن عمار
روایت کرده از حضرت ابی عبدالله ع که فرمودند که هر که یک جمعه بر او بگذرد
و او در آن قل هو الله احد نخوانده باشد و بمیرد بر دین ابی لهب مرده باشد
و ایضا از آنحضرت مرویست که هر که ایمان بخدا و روز آخرت دارد باید
که قل هو الله احد را در عقب هر نماز بخواند و ترک نکند و هر که قرائت
کند خیر دنیا و آخرت را جمع کند و بیامرزند او را و پدر و مادر او را و

هر فرزندی را که از او متولد شده و بشنود عبد الله ابن عمر از حضرت
ولی خالق اکبر امیر المؤمنین حیدر ع روایت کند که شنیدم که آن سید بشر
فرمودند که هر که در عقب نماز صبح یازده مرتبه قل هو الله احد را بخواند
در آن روز هیچ گناهی از ان صادر نشود و شیطان از او مخذول و منکوب گرداند
و ایضا از ابی الحسن ع مرویست که هر که خواهد نزد سلطان جبار قهار
رود و از او خائف باشد باید که قل هو الله احد را در پیش خود قرائت
کند و در پس خود و در جانب راست و چپ خود و مدد حق تعالی خیر آن
سلطان را برساند و شر او را از او دفع کند و ایضا از امیر المؤمنین ع نقل
شده است که فرمودند از رسول خدا ص شنیدم که فرمودند هر که قل هو الله
احد را در وقت خوابیدن بخواند حق تعالی گناه پنجاه ساله او را بیامرزد
و بالجمله فضیلت این سوره مبارکه و ثواب قرائت او از حد بیرون است
و اگر احاطه بشوی اخبار بنمائی از این رسیده است شیخ بزرگوار شیخ
احمد احسائی طاب ثراه در تفسیر این سوره می فرماید بعد از آنکه سؤال
نموده است تفسیر او را از ایشان آقای آقا سید محمد طاب ثراه و جعل الجنة
مثواه اقول حقیقة سورة توحید لبیانها وجوه کثیرة لا یدخل حصرها تحت
علمنا

علمنا وانما نتکلم علیها بما یحضرنا حال الخطاب ما تعرف ما انت بیانه فنقول قد
قام الاجماع و دلت النصوص بان بسم الله الرحمن الرحیم آیة منها فتدخل فی المتلو
عنها وحینئذ علم بالنصاف هذه السورة فتسمی بنسبة الرب کما رواه فی التوحید عن
الصادق ع ان الیهود سئلوا رسول الله ص فقالوا انسب لنا ربک فلبث ثلاثا لا یجیبهم
ثم نزلت قل هو الله احد الی آخرها و لذلک علی ان البسملة مشتملة علی الخمسة لا انها
علی جهة الاجمال والتاویل والاشارة الی ذلک علی سبیل الاقتصار هو انه
روی عن الصادق ع الباء بهاء الله والسین سناء الله والمیم مجد الله وفی روایة
ملک الله فنسب نفسه بانه تعالی البهاء و هو الضیاء والمراد بهما ابتلاء بعض
الوجود بنسبته و هو اشارة الی العقل الکلی المشار الیه بقوله تعالی مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح الآیة و ما سمی من الرؤس الوجوه العقلیة و هی عقول جمیع
الموجودات و هی اشعة ذاته والسناء و هو النور البیضاء والمراد به
ما سواه من الغیب بابا دونه و هو اشارة الی النفس الکلی و هی المشار الیها بقوله
و لا اعلم ما فی نفسک و هی اللوح المحفوظ مع ما لها من الرؤس الوجوه النفسیة
و هی نفوس جمیع الموجودات و هی اشعة ذاته والمجد والکرم هنا و
الملک علی الروایة الاخری یراد بهما یراد بالمجد والکرم المراد بهما حده

من المعقولات تقييد وهو اشارة الى عالم الملك من الاجسام والاعراض

النسب والاوضاع وغير ذلك فكانت العوالم ثلاثة نسبتها الى الالف التى

نعم العالم الى النسبة الصفاتى وصف نفسه بصفة فعلها واثره و

ذلك لان الفعل صفة الفاعل والاثر صفة المؤثر والباء اشارة الى المعقولات

العقلية والسين اشارة الى المعقولات النفسية والميم اشارة الى المعقولات

الجسمانية وهذه المراتب الثلاث ظواهر الغيبية وهى كبواطنها والاسماء

الثلاثة التى هى مسميات بسم الله الرحمن الرحيم مقوماتها وبواطنها وذلك

لان اسم الله هو المراد من الباء والمشار اليه واسم الرحمن هو المراد من السين

والمشار بها واسم الرحيم هو المراد من الميم والمشار بها اليه وبيانه ان نقول

الله سبحانه هو المنعوت والالوهية نسبته والباء محلها وصورتها والرحمن

هو المنعوت والرحمانية نسبته هى الرحمة التى وسعت كل شئ والسين محلها

وصورتها والرحيم عز وجل هو المنعوت والرحيمية نسبته هى الرحمة المكتوبة

والميم محلها وصورتها فالباء صورة الالوهية التى هى صفة الله سبحانه

الجامعة لصفات القدس كالسبحان والقدوس والعزيز والعلى وما اشبه

ذلك ولصفات الاضافة كالعليم والسميع والبصير والقادر والمدرك

وما اشبه

وما اشبه ذلك ولصفات الخلق كالخالق والرازق والمعطى وما اشبه ذلك

والسين صورة الرحمانية التى هى صفات الرحمان تعالى وهى الجامعة لصفات

الاضافة وصفات الخلق والميم صورة الرحيمية التى هى صفة الرحيم عز وجل

وهى الجامعة لصفات الخلق وهو سبحانه وصف نفسه لعباده وتعرف لهم بنسبته

فى صفته كما اشرنا اليه فقال بسم الله الرحمن الرحيم فالالوهية جبروت فى الاسم

العلوى والباء صورة لرتبتها ومحلها والالف القائم فى الله صورة معناها

والرحيمية ملك فى الرحمان والميم صورة لرتبتها ومحلها والالف الراكد فى

الرحيم صورة معناها الظاهر بهذه الصفات الثلاث فى السر الظاهر فى

مراتبها فتعرف بكماله بجميع مخلوقاته فقد تضمنت البسملة نسبته سبحانه

لعباده بالتلويح كما اشرنا اليه وبالتصريح كما هو ظاهر الاسماء الثلاثة وهى

الله الرحمن الرحيم وفيها اشارة الى ما تضمنه السر لان سرها فى البسملة

وذلك انه قال بسم الله الرحمن الرحيم فوصف نفسه بالتسمية وذلك من

غير الاسماء الاترى كيف جعل العوالم الثلاثة المسماة بالجبروت والملكوت

والملك المشار اليها بحرف بسم اسماء لصفاته الثلاث والصفات الثلاث

اسماء فى ظهورها فكانت هو الله الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم

نگین لم یکن له کفوا احد بدان ای برادر مؤمن که بسم الله الخ معلوم میشود اسم الله الاعظم

میباشد زیرا که اسم لفظ جلاله در صدر این کلام مبارک واقع شده است

و در دعا عیشه الوره نیز وارد است اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم

نزدیک تراست به سوی اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی چشم وانچه

مستفاد میشود از این مثال آنست که امام علیه السلام مثل و نظاهر فرموده اند

زیرا که آن اسم دلالت بر معنی است و لفظ بسمله اسم لفظی است شیخ

مرحوم میفرماید لانه اللفظ البسملة لا اللفظ الذی هو بسواد العین

اقرب الی الاسم المعنوی الذی هو بیاض العین و التمثیل ماخوذ من ظاهر

الظاهر فان البیاض عبارة عن البساطة والسواد عن الترکیب ولو اخذ

من الباطن لعکس لان النور فی السواد لا فی البیاض ولما کان کلامه فی

اللفظ ما انسب ان نقول اقرب الی الاسم الاعظم لان الاسم هو المعنوی

الذی هو الصفة المشتملة علی التجرید والتفرید والتوحید والتحمید ونحن

لما کان کلامنا فی اللفظ والمعنی بل فی المعنی ما انسب ان نقول هو الاسم الاعظم

لان الاسم الاعظم له اربع ارکان حقیقة لا تم الحروف می کوید که چون کلام

باین مقام رسید قدری بسط در معنی کلمات علماء رضوان الله علیهم داده

شود

شود مناسب حال است بدان که چنانچه شیخ فرموده اند و سایر علماء هم ذکر نموده اند

ارکان توحید چهار است یعنی شخص باید در این چهار مسئلة موحد باشد و

احدی را بی شی را داخل در ارکان توحید ندانند اگر چه رسیده است کمال التوحید

نفی الصفات و صفات خلاق عالم عین ذات مقدس است یعنی تصور نکنی که ذات

موصوف است و بعد صفت عارض بدان موصوف شده است زیرا که این

تصور مستلزم تعدد است و لازم دارد که ذات مقدس محل عوارض باشد

تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا چنین بدان که ذات مقدس عین علم است

و علم عین ذات است و کذلک صفات ثبوتیه که گفته اند همه عین ذات است

مقدس هست و در اخبار رسیده است عالم یعنی لیس بجاهل قادر یعنی

لیس بعاجز حی یعنی لیس بمیت و بالجمله اگر مقام شود من بعد هم عرض میشود

انشاء الله تعالی واما ارکان توحید که شنیدی که باید شخص موحد باشد بدان

که خلاق عالم وحده جل جلاله توحید در ذات و توحید در صفات و توحید

در افعال و توحید در عبادة چهار رکن توحید است و در معنی احد اما

الشیبانی خواهم کرد بی الحمد مناسب در بسمله باز بیان کنیم ادلی لهدی

فی التوحید و تفسیر الامام عن امیر المؤمنین فی معنی لا اله هو الذی یتاله

كل مخلوق عند الحوايج والشدايد اذا انقطع الرجاء من كل من دونه وتقطع الاسباب
من جميع من سواه تقول بسم الله اى استعين على اموري كلها بالله الذي لا
يحق العبادة الا له المغيث اذا استغيث والمجيب اذا دعى وفي تفسير الامام ع
قال الامام ع وهو ما قال رجل للصادق ع يا ابن رسول الله ص دلني على الله ما هو
فقد اكثر علي المجادلون وحيروني فقال يا عبد الله هل ركبت سفينة قط قال
بلى قال فهل كسرت بك حيث لا سفينة تنجيك ولا سباحة تغنيك قال بلى قال
فهل تعلق قلبك هنالك ان شيئا من الاشياء قادر على تخليصك من ورطتك
قال بلى قال الصادق ع فذلك الشيء هو الله القادر على الانجاء حين لا منجي
وعلى الاغاثة حين لا مغيث ولربما ترك في افتتاح امر بعض شيعتنا بسم الله
الرحمن الرحيم فيمتحنه الله بمكروه لينبهه على شكر الله والثناء عليه ويمحق عنه
وصمة تقصيره عند تركه قول بسم الله الرحمن الرحيم وفي تفسير الامام هو الله
قال علي بن الحسين ع حدثني ابي عن اخيه عن امير المؤمنين ع ان رجلا قام
اليه فقال يا امير المؤمنين ع اخبرني عن بسم الله الرحمن الرحيم ما معناه فقال
ان قولك الله اعظم الاسماء من اسماء الله تعالى وهو الاسم الذي لا ينبغي ان
يسمى به غير الله ولم يسم به مخلوق وقال الرجل فما تفسير قولنا الله قال هو الذي
يتاله

يتاله اليه عند الحوائج والشدائد كل مخلوق عند انقطاع الرجاء من جميع من دونه
وتقطع الاسباب من كل ما سوى الله وذلك ان كل مترأس في هذه الدنيا او متعظم فيها
وان عظم غناؤه وطغيانه وكثرت حوائج من دونه اليه فانهم سيحتاجون حوائج لا يقدر
عليها فينقطع الى الله عند ضرورته وفاقته حتى اذا كفى همه عاد الى شركه اما تسمع قول
الله يقول قل ارأيتكم ان اتيكم عذاب الله او اتتكم الساعة اغير الله تدعون ان
كنتم صادقين الى قوله وتنسون ما تشركون فقال الله لعباده ايها الفقراء الى
رحمتي اني قد الزمتكم الحاجة الي في كل حال وذلة العبودية في كل وقت فالي فافزعوا
في كل امر تاخذون فيه وترجون تمامه وبلوغ غايته فاني ان اردت ان
اعطيكم لم يقدر غيري على منعكم وان اردت ان امنعكم لم يقدر غيري على
اعطائكم فانا احق من سئل واولى من تضرع اليه فقولوا عند افتتاح امر عظيم او
صغير بسم الله الرحمن الرحيم استعين على هذا الامر الذي لا يحق العبادة لغيره
المغيث اذا استغيث المجيب اذا دعي الرحمن الذي يرحم ببسط الرزق علينا
الرحيم بنا في اديانا ودنيانا وآخرتنا خفف علينا الدين وجعله سهلا خفيفا
وهو يرحمنا بتميزنا من اعدائه ثم قال رسول الله ص من حزنه امر تعاطاه فقال بسم الله
الرحمن الرحيم وهو مخلص لله عز وجل ويقبل عليه بقلبه اليه لم ينفك من احدى

الثلث اما بلوغ حاجة الدنيا رشدوا اما بعد لسعدہ و يذخر لديه وما عند الله خير

وابقی والقرآن الکريم قال فی الجمع قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحيم اتفق اصحابنا انها

آية من سورة الحمد ومن کل سورة وان ترکها فی الصلوة بطلت صلوته سواء کانت

الصلوة فرضا او نفلا وانه يجب الجهر بها فيما يجهر فيه بالقرائة ويستحب الجهر بها

فيما يخافت فيه بالقرائة وبالجملة روايت کرده است ابن عباس انه رسول الله ص که

آنحضرت فرموده چون می‌گويد يا نمايکه بگويد معلم طفل را که بگو بسم

الله الرحمن الرحيم پس بگويد بسم الله الرحمن الرحيم می‌نويسد خداوند برائة از

برای صبی و از برای پدر و مادران طفل و از برای معلم و ايضا ابن مسعود روايت

کرده است از ان نبی که او گفت که هر کس که می‌خواهد انکه خداوند نجات دهد او را

از نوزده زبانیه پس بخواند بسم الله الرحمن الرحيم پس بعدد يکدان نوزده

حرفاست پس هر که انرا بخواند هر حرفی را سپر عازیک زبانیه و صاحب

تفسير مصابيح که از علماء عامه است و نام او محمد ابن محمود است و قاضی نیشابوری

است معروف است در تفسير خود ذکر می‌کند نقل عبارت را می‌کنم که گويد امير

المؤمنين ع روايت کرده از پيغمبر ص که هيچ ننوشتند بنا اسد ضايع کذاشتند نام

بسم الله الرحمن الرحيم را در ان نوشتند که ابن دتعالی ولی از اولیا خود را فرستد

تا ان

تا ان نوشتند را بر دارد ابن دتعالی نام او را ابن برون کردانند و علاب بخود بپوشد ... عماد در

وی حرام کند را اگر چه نا کر و بيه و باخد حقير ميکويد که بنگانکه اين شخص گفت

که امير المؤمنين ع البته تفسير ين زير که باعتقاد علماء جميع اصحاب مؤمنين بوده اند

دانکسی که بر همه مؤمنين امير باشد البته اولی بامامت بر ائمه وصی و خليفه رسول

باشد که امير المؤمنين ع است ديگر عبارت باشد يا امارت تناقض دارد به هر حال بعضی

نحاة گفته‌اند با يد ملتفت شد که لفظ بسم الله الرحمن الرحيم را که گويد بدانکه اسم مشتق است

لکن خلافست در مشتق منه يا شد بعضی گفته‌اند الاسم مشتق من السمو و

هو الرفعة واصله سمو بالواو لان جمعه اسماء مثل قنو و اقناء و حنو و احناء

و تصغيره سمی قال الاجر باسم الذی فی کل سورة سمه و سمها فيه ذکرها بوزيد

و غيره قاضی بيضاوی می‌گويد که بسم الله الرحمن الرحيم من الفاتحة و عليه قراء

مکة و کوفة و فقهائها وابن المبارک و الشافعی و خالفهم الشيبانی و قراء المدينة

والشام والبصرة و فقهائها و مالک و الاوزاعی ولم ينص ابو حنيفة فيه بشیء فظن

انها ليست من السورة عنده و سئل محمد ابن الحسن عنها فقال ما بين الدفتين

کلام الله تعالی لنا احاديث کثيرة منها ما روی ابو هريرة انه قال فاتحة الکتاب

سبع ايات اولهن بسم الله الرحمن الرحيم و قوله ام سلمة قرأ رسول الله ص و عد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين البتة من اجلها اختلف في انها آية برأسها
او مع ما بعدها والاجماع على ان ما بين الدفتين كلام الله والوفاق على اثباتها في
المصاحف مع المبالغة في التجريد القرآن حتى لم يكتبوا آمين سابقا دانسته شد كه مذهب
ائمه اثنی عشری استقرار در قرار داده بر آنكه بسم الله الرحمن الرحيم آيه است از آيات
قرآنيه در كتاب ناصريه در مبحث صلوة ذكر كرده ايم و اينجا حال بكنيم در اسم
بود بعضی گفته اند مشتق از سمو است كه بمعنی رفعت و بلندی است چنانكه گذشت
و بعضی گفته اند مشتق از وسم است بمعنی علامت معلوم ميشود آنست كه از سمو است بواو
و كوفيين گفته اند از وسم است و حذف كرده اند واو را و عوض آورده اند همزه را
و ان همزه وصل است تا آنكه كم شود در اعلال زيرا كه قلت اعلال اولی است و اين
قول را ذكر كرده است بيضاوى و صاحب مجمع البيان با آنكه معهود نشده است كه همزه
داخل كنند بر جايى كه صدرش را حذف كنند در كلام عرب و در مجمع گفته است كه اگر از وسم
مشتق است بايست تصغيرش وُسيم باشد و حال آنكه سُمّى مصغر اسم است و معلوم ميشود
اصل او سمو بوده است و آنكه محذوف اللام مثل صنو و صن و عدة و وعد لا مدخليه
همزة الوصل پس ظاهر شد كه مشتق از سمو است و الرحمن اسمی است از اسماء
خلاق عالم جل جلاله يعنی روزی دهنده بندگان و اين اسم جايز نيست بر غير خلاق

جل

عالم و اطلاق الرحمن بسيار بخشنده بر مخلوقات در دنيا از بذل وجود و حيات و ارزاق
و ساير نعمتها بوسيله آن شناختن او حاصل شود و بعبادت او مشغول شوند و
در مجمع البحرين و في نهاية الرحمن الرحيم هما اسمان مشتقان من الرحمة وهي في بني
آدم عند العرب رقة القلب ثم عطفه و في الله عطفه و بره و رزقه و احسانه و الرحمن
هو ذو الرحمة و لا يوصف به غير الله بخلاف الرحيم الذي هو عظيم الرحمة و اما قول
بني حنيفة في مسيلمة رحمن اليمامة و قول شاعرهم فيه و انت غيث الورى لا زلت
رحمانا فمن تعنتهم في كفرهم فلا يعبأ به و قوله ان رحمة الله قريب من المحسنين اي عفوه
و غفرانه فكذلك الكلم يقل قريبة و لان تانيث الرحمة غير حقيقي لانه مصدر و الرحم
بالضم الرحمة و منه قوله و اقرب رحما و بالجملة در مجمع البيان و في نهاية دائما
قدم الرحمن على الرحيم لان الرحمن بمنزلة اسم العلم من حيث لا يوصف به الا الله
فوجب لذلك تقديمه بخلاف الرحيم لانه يطلق عليه و على غيره و روى ابو سعيد
الخدري عن النبي ص ان عيسى ابن مريم قال الرحمن رحمن الدنيا و الرحيم رحيم الآخرة
و عن بعض التابعين قال الرحمن بجميع الخلق و الرحيم بالمؤمنين خاصة و وجه عموم
الرحمن بجميع الخلق انه سبحانه كافرهم و برهم و فاجرهم هو انشاهم و خلقهم
احياء قادرين و رزقهم اياهم و وجه خصوص الرحيم بالمؤمنين هو ما فعله بهم

فی الدنیا من التوفیق وفی الاخرة من الجنة والاکرام وغفران الذنوب والآثام والی هذا المعنی
یأول ما روی عن النبی ع انه قال الرحمن اسم خاص بصفة عامة والرحیم اسم عام بصفة خاصة
وعن عکرمة قال الرحمن برحمة واحدة والرحیم بمائة رحمة وهذا المعنی قد اقتبس من قول
الرسول ص ان لله عز وجل مائة رحمة وانه انزل منها واحدة الی الارض فقسمها بین
خلقه بها یتعاطفون وبها یتراحمون واخر تسعا وتسعین لنفسه یرحم بها عباده یوم
القیمة و دیگر در معنی الرحمن گفته‌اند الرحمن یعنی صاحب رحمت شامله در روزی
دادن و ایصال نفع کلی بجمیع خلایق از مؤمن و کافر و غیره و بعضی عام است لفظی خاص
است که غیر خدا کسی باین نام نامیده نشود بلکه باضافه لفظ عبد و لهذا گفته‌اند الله
که رحمن صفت خاص است بمعنی عام و رحیم بعکس است و هر دو مشتق از رحم بضم
حا برای مبالغه در رحمت که مبدأ آن رقت قلب است و غایتش ایصال نعمت و نفع
چون بخدا نسبت داده شود مبدأ مراد نیست و منتهای مراد است یعنی ایجاد رحمت
و رفع باس و معنی الرحیم از این کلمات معلوم شد یعنی نیک مهربان بر بندگان
در آخرت بغفران و رسانیدن ایشان بروضه جنت و در احبار وارد است
که حق سبحانه رحمن است بجمیع بندگان از مؤمن و کافر باین معنی که خالق
و رازق همه اوست و نسبت بمؤمنان که توفیق و هدایه ایشان است در طاعت
آمرزنده

آمرزنده ایشان و رسانندهٔ بروضه رضوان و فریاد رس ایشان است در تاریکی
قبر و در وقت حشر ای بندهٔ مؤمن یاد خداوند عالم را ورد خود ساز تا آنکه خالق
تو ذکر تو کند چنانچه خود خبر داده اذکرونی اذکرکم واشکروا لی از حضرت
رسالت پناه مرویست که چون بندهٔ مؤمن را در قبر گذارند و سر قبر را بپوشند حق
تعالی از روی لطف و بنده‌نوازی خطاب کند که ای بندهٔ من در این کنج لحد تنها
مانده و اهل و دوستان و یاران که از برای ایشان در حق من عصیان می‌کردی
ترا تنها بگذاشتند امروز تو را برحمت شامله خود بیامرزم و بنوازم چنانچه
همه خلایق تعجب نمایند از آن پس بفرشتگان خطاب فرماید که بروید و این بندهٔ
مرا مطلوبی دهید و دری از بهشت عنبر سرشت و روح افزا بگشایید و قبر او را
وسیع و پر نور کرده باشید و انواع ریاحین و موائد طعام نزد او حاضر کرده باشید
بعد از آن او را بعث بافکنند دیگر که من مونس و هم نشین او خواهم بود تا روز
قیامت والرحمن الرحیم چه هر دو بجمله در وصفه جهة مبالغه است و گویند ذکر این
دو صفت و دو نام مبارک در بسم الله باول آفرینش است که بی چارهٔ و مدد
ممکنات را فرموده و بجهت این سزاوار پرستش کننده و ذکر آن دو نام گرامی
در سوره مبارکه فاتحه نظر بباقی گذاشتن وجود ایشان است یا باحیای مسمی

واعادهٔ ایشان در آخرت برای جزا و سزا دادن بجهت آنکه از اهل ایمان
و در بعضی نسخ تفسیر فرموده‌اند کما الرحیم صفت عام است و غیر خدا را بان
نامیده نشود لکن یعنی صاحب رحمت مختص بمؤمنین نه بکافران چنانچه فرموده
است کان المؤمنین رحیما کو بر علت اختصاص اسم رحمن بخدا و عموم صفت
رحیم بعد از آن است که رحمت رحمانیت متضمن کشف بأسا و ضراءات
و رحیم از خلق کشف با نمی‌کند و چون اسناد رحمت بخلق دهند مجاز
باشد و بمعنی شفقت و مهربانی باشد و بسم الله الخ معین است نزد
علماء شیعه رضوان الله علیهم جزو سوره است در نماز با سورهٔ الحمد
و سورهٔ دیگر هر چه باشد با بسمله خوانده باشد و شافعی هم مطابق می‌گوید
بسمله آیتی است از فاتحة الکتاب و از هر سوره که در اول آن نوشته
است و اگر کسی در نماز نخواند نماز او درست نیست که رسول الله صلعم
چنین نماز نکرد و مخالف ابوحنیفه می‌گوید که بسمله از سوره نیست و
در اول فاتحة الکتاب از برای تبرک و تیمن نوشته شده است و در
اول سوره دیگر بجهت فصل بین السور نوشته شده است و این قول
رکیک و بی معنی است با آنکه فعل رسول الله صلعم سند و حجت است

و قال

و قال عز و جل و لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بالجمله سورهٔ مبارکه توحید را
فضیلت بسیار است که نتوان احصی نمود و این سوره را نسبة الرب و توحید
گویند چنانچه از ابن عباس منقول است که عامر ابن طفیل و اربد ابن ربیعه
برادر لبید نزد پیغمبر صلعم آمدند و گفتند یعنی عامر گفت یا محمد ما را بچه دعوت
می‌کنی فرمود شما را بخدائی که مستجمع جمیع کمالات است دعوت می‌کنم گفت وصف
او کن از برای ما او از طلا است یا از نقره یا از چوب این سوره نازل شد
ایشان ابا کرده چون بر گشتند در عقب ایشان صاعقه آمد و اربد را
بسوخت و عامر بکرهیت اتفاقا نیزه بپهلوی او خورد و بآن هلاک گشت
و معلوم نشد که او از کجا رسیده است انس روایت کند که روزی
با رسول خدا صلعم در تبوک بودیم آفتاب طالع شد با نوری و
شعاعی که مثل آن هرگز ندیده بودیم گفتم یا رسول الله صلعم این چه نور است
که با آفتاب غلبه کرده حضرت متفکر گشت جبرئیل آمد و عرض کرد یا
رسول الله صلعم بدانکه معویه لیثی در مدینه فوت شده و حق تعالی هفتاد هزار
لیثی
فرشته فرستاد که بر او نماز بگذارند پیغمبر از جبرئیل پرسید که وی این
مرتبه را از کجا یافته بود گفت از قل هو الله احد خواندن چه او را در

در ایستاده و نشسته و آمد و شد و گاه و بیگاه می‌خواند حضرت رسول ص
گفت ای جبرئیل مرا آرزوی آنست که بوی نماز کنم پس طی ارض شد
و آنحضرت از تبوک بمدینه آمد با فرشتگان بوی نماز کرد و انس
ابن مالک از رسول خدا ص خبر داده که هر که یکبار این سوره را بخواند
حق تعالی برکت دهد او را در اموال و انفس و هر که دو بار بخواند او را و
اهل او را برکت دهد و هر که سه بار تلاوت نماید برکت در او و اهل او
و همسایگان او پیدا شود و اگر دوازده بار بخواند دوازده قصر در بهشت
برای او بنا کنند و حفظه فرشتگان را گویند بیائید تا قصرهای برادران
خود را ببینیم که بچه نوع بنا کرده‌اند و اگر صد بار بخواند گناه بیست
پنج ساله او آمرزیده شود غیر از خون ناحق و غصب اموال و اگر چهارصد
بار بخواند معاصی چهارصد ساله او مغفور شود و اگر هزار بار بخواند
نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا از برای او ببینند و از حضرت
ابی عبدالله ع منقول است که هر که یک روز و یک شب برو بگذرد و پنج
نماز بر وی بگذرد و در آن قل هو الله احد را نخواند او را گویند ای بنده خدا
تو از نماز کنندگان نیستی و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت است

که رسول

که رسول خدا ص فرمودند که هر که قل هو الله احد را در وقت خوابیدن بخواند حق تعالی
گناهان پنج ساله او را بیامرزد و بالجمله فضل و ثواب این سوره مبارکه بیرون
از حد شمار و گفتار است خلاق عالم توفیق دهد که از فیض قرائت آن
محروم نمانیم انشاء الله ای برادر من که گفته‌اند که الرحمن فعلان من
رحم کغضبان و سکران من غضب و سکر و الرحیم فعیل منه کمریض و سقیم من مرض
و سقم فهما اسمان بنیا صیغتین من صیغ المبالغة و فی الفعلان من المبالغة ما لیس
فی الفعیل یدل علیه زیادة فی البناء کما فی کبار و کبار بالتشدید و شقدف و شقنداف
و لذلک یقال تارة الرحمن الدنیا و الآخرة و رحیم الدنیا هذا بحسب الکیفیة و یقال تارة
یا رحمن الدنیا و الآخرة هذا بحسب الکمیة لان رحمة الدنیا یعم المؤمن و الکافر و رحمة
الآخرة تخص بالمؤمن و الرحمن من الصفات الغالبة کالدبران و العیوق و الصعق
و لهذا لم یستعمل فی غیر الله کما ان الله من الاسماء الغالبة ثم اعلم ان اطلاق
الرحمة علی غیره مجاز لوجوه الاول ان الجود افادة ما ینبغی لا لعوض و کل احد
غیر الله لا یعطی شیئا الا لیاخذ عوضا لان الاعراض فی الاعواض بعضها جسمانیة
و بعضها حسیة و بعضها خیالیة و بعضها عقلیة فالاول کمن اعطی دینارا لیاخذ
ثوبا و الثانی کمن یعطی المال لطلب الخدمة و الاعانة و الثالث کمن یعطی لطلب

الثناء الجميل والرابع لكن يعطيه لطلب الثواب الجزيل او لان الله يحب الدنيا او وافقه
الجنينة عن تلبه وهذه الاقسام كلها اعراض فيكون ذلك الاعطاء في الحقيقة معاملة
ومعاوضة ولا يكون جودا ولا حقيقة اعطاء واما الحق تعالى وهو لما كان كاملا في ذاته
تاما في صفاته فيستحيل ان يعطي شيئا ليستعيض به كمالا فهو الجواد المطلق والراحم الحق
وصدور الاشياء وخلق الملك منه على سبيل العناية والفيض الجود يستحب ان
يتعوذ الانسان قبل الشروع في القرائة لقوله تعالى اذا قرأت القران فاستعذ بالله
قال المفسر اذا اردت القرائة فاستعذ والمراد بالاستعاذة هنا قولنا اعوذ بالله
من الشيطان الرجيم بدانكه اي برادر من اعراب اعوذ بدانكه قول نحوه صرف اعوذ
اصلا اعوذ بوده است بسكون عين وضم الواو مثل اقتل ضمه بر واو ثقيل بود نقل شد
سوي عين اعوذ شد بروزن اقول ومصدر از اين باب بنظر رسيده
عوذ بسكون واو مثل قول وعياذ بروزن قتال ومعاذ بروزن معاف ومصاف
وشيطان بروزن فيعال بمعني دوري است وفعل اين باب ماضي شطن مضارع
يشطن اذا بعد وقيل انه فيشاط وتشيطن واسم هر متمرد وعاصي را شيطان
گفته اند بعضي ديگر از علما مثل ابن عرفه گفته است الشيطان من الشطن وهو الحبل
الطويل المضطرب وزمخشري مي گويد كه سيبويه اختلاف كرده است در نون

شيطان

شيطان در موضعي گفته است كه اصلي است ودر موضعي گفته است زايد است
ودليل بر اصالة نون قولهم تشيطن واشتقاقه من شطن اذا بعد بعده من الصلاح
والخير ومن شاط اذا بطل ان كانت نونه زائدة وبعضي مفسرين تفسير كرده اند شيطان را
بديو ورجيم را سنگسار گفته اند والرجيم اي المرجوم باللعنة المطرود من مواضع الخير
باللعنة
والرجيم هو ان يتكلم الرجل بالظن قول خداوند رجوما للشياطين جمع رجم است
وبعضي گفته اند كه جائز است كه مرجوم مصدر باشد نه جمع وقوله لرجمناك اي
لقتلناك والرجم القتل واصله الرمي بالحجارة ومنه المرجوم والمرجومة قال ابو البقا
الرجيم فعيل بمعني مفعول اي مرجوم بالطرد واللعن وقيل هو فعيل بمعني فاعل اي يرجم غيره
بالاغواء واستعاذه در كلام فقها از دو قول است ومستحب است كه در هر نماز
در ركعت اولي قبل الشروع در فاتحه بگويد اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وبايد
جهر بگويد واخفات مستحب است ودر وجه اخفات وجه ظاهري بنظر نيامده است
ولكن فتوى مستقر است بر اخفات قوله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم بايد بسم الله
الجمع معين است اين است كه از براي استعانت است وگفته اند كه با در بسم متعلق
است بمحذوف چون باي مستعلق جار ومجرور فعل باشد يا شبه فعل قال البصريون
المحذوف مبتدأ والجار والمجرور خبره والتقدير ابتدائي بسم الله اي كائن باسم الله

فالباء متعلقة بالكون والاستقرار قولهم مرادهم من التعلق هنا اى تعلقها باخلاص

افعام العوم كما قيل افعام العوم نزد اربابِ عقول كون است وجود است ثبوت است

حصول دقال الكوفيون مثلها الا انهم قالوا المحذوف فعل تقديره ابتدات وابدا فالجار

والمجرور فى موضع نصب بالمحذوف وبالجملة قال الله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم قل هو

الله احد يعنى اى محمد بگو خداوند يكى است سابقا ذكر شد كه اين سورهٔ مباركه در جواب

قومى امد كه سؤال از نسب خلاق عالم كرده فرمودند بگو خداوند احد است يعنى

شريك ومثل وانبازى ندارد ومعلوم است كه قل هو الله امر حاضر مذكر است

از اجوف واوى چون اصلش قول بوده است واو قلب بالف شده است قال شد

وامر در اصطلاح طلب عالى است از دانى چون اصل طلب بر سه قسم است مراتب

اشخاص تفاوت مى كند يا از عالى است بدانى يا از دانى بعالى يا از مثلى بمثلى اكر اول

است امرش گويند واكر ثانى است دعا وعجز ولابه اش نامند واكر ثالث است التماس

گويند علماء اصوليين رضوان الله عليهم اجمعين متعرض شده اند صاحب تحرير

مى فرمايد الامر على ما ذكره اكثر الاصوليين هو طلب فعل بالقول استعلاء والاولى اعتبار

العلو مع ذلك كما اختاره جماعة وستشير اليه فى اخر البحث والمراد بالعالى من

كان له تفوق يوجب اطاعته عقلا او شرعا وقيل هو الطلب من العالى وما قيل هو

الطلب

الطلب من العالى وما قيل باشتراك مع ذلك بين الفعل والشأن وغير ذلك بعيد لعدم

تبادر هذه الجمله خير من الاشتراك ولا استعمال اعم من الحقيقة قال مختار الصحاح

امر فيا الامر فلان مستقيم واموره مستقيمة وامره كذا والجمع الاوامر والامرة ايضا

كثرة وبالضم ومنه الحديث خير الحال مهرة مأمورة او سكة مابورة اى مهرة كثيرة

النتاج والنسل وامره ايضا بالمد اى كثره وامر هو كثر وبابه طرب فهو امر فظعو علم و

اعلمته قال يعقوب لم يقل احد غير ابى عبيدة امره من الثلاثى بمعنى كثرت بل من الرباعى

حتى قال الاخفش انما قيل مأمورة للازدواج واصلها مؤمرة كمخرجة كما قال للنساء

ارجعن مأزورات غير مأجورات للازدواج واصلها موزورات من الوزر

وقوله تعالى امرنا مترفيها اى امرناهم بالطاعة فعصوا وقد يكون من الامارة والنماء

فرمان بردارى نمودن است وامارت بالكسر فقط نفرمائى امير نعت مسمار

مؤنث منذر بالكسر كالمتكلف وقوله تعالى لقد جئت شيئا امرا اى منكرا ولعله

بالتحريك سخت شدن كار وقال الاصمعى امارة وملازه بالفتح هنكام آمد با

فرمائيد امر بالفعل بمعنى ضعيف اصل فرمان بر داركفته شد قل

امر حاضر است ودر صراح الصحاح مى كويد قل بالضم كما يق الحمد لله

على القل والكثر بالضم والكسر جميعا ويقال القل والاكثر يعنى نست

انداکم وبعیش و فی الحدیث الربوا وان اکثر فهو الی قل ویقال للخول هو
قل ابن قل ورجل قل وقل و فرس قل وقل بضمتین سبک و بالجملة ضمیر هو به الله
قل هو الله احد بگو خداوند یکی است هو ضمیر مفرد مذکر است و درین
محل خاص حرف گفته‌اند که ضمیر شان است یا آنکه اضمار قبل الذکر است
جمعی میگویند ضمیر شان است یعنی شان این است که خداوند جل
جلاله یکی و فرد واحد است قال ابو البقا هو مبتدأ و فیه وجهان احدهما
هو ضمیر الشان و الله احد مبتدأ و خبر فی موضع خبر و الثانی هو مبتدأ
بمعنی المسئول عنه لانهم قالوا ربک من نحاس ام من ذهب فعلی هذا
یجوز ان یکون الله خبر المبتدأ و احد بدل او اضمار قبل الذکر جایز
است علی الاقوی چنانکه شاعر گفته است جزی ربه عنی عدی ابن
حاتم جزاء الکلاب العاویات و قد فعل قال السید نا الجزایری طاب
ثراه فی حاشیة علی الجامی عنه قدس سره فی مبحث المرفوعات و ذالک غیر جایز
ای الاضمار قبل الذکر و الاولی جوازه لوروده فی کلام الفصحاء قال حسان
ولو ان مجدا اخلد الدهر واحدا من الناس ابقی مجده الدهر مطعما معنی
شعر این است که اگر بزرگی کسی همیشه باقی می گذارد در

روزگار

روزگار یک نفر از مردم را باقی گذارده بود بزرگیت و بخشش مطعم در روزگار
مطعم را در شعر اضمار قبل از مرجع لفظا و رتبتا ظاهر است که مجده فاعل ابقی و مطعما مفعول
او گرچه بعض هفت موضع را استثنا کرده اند و این است از آن هفت موضع و ایضا
قال الشاعر کسی حلمه ذا الحلم اثواب سودد و رقی نداه ذا الندی فی ذری المجد یعنی
پوشانید عقل و حوصله آن مرد صاحب عقل و حوصله را جامه‌های جامه‌های بزرگواری را
و بلند کرد اعطای آن مرد صاحب عطای را در بلندی پایهای کرامت
و بزرگواری و ضمیر در حلمه راجع است بذا الحلم و در نداه راجع است بذا الندی و
ایضا سبط ابن سعید گوید جزی بنوه ابا الغیلان عن کبر و حسن فعل کما یجزی
سنمار یعنی تلافی کردند پسران ابو الغیلان ابا الغیلان را و بعد از بزرگی
و نیکی کار او نسبت باینان بد عوض چنانکه تلافی کرده شد سنمار عوض
نیکی بدی و ضمیر در بنوه قبل از مرجع است لفظا و رتبتا که ابا الغیلان
باشد و ایضا قال لما رای طالبوه مصعبا ذعروا و کاد لو ساعد المقدور
ینتصر شاهد در ضمیر طالبوه می باشد که مرجع مصعبا می باشد لفظا و رتبتا
و ایضا قال الا لیت شعری هل یلومن قومه زهیرا علی ما جنی من کل جانب
شاهد در ضمیر قومه می باشد و مرجع زهیرا است که لفظا و رتبتا اضمار

قبل الذکر جرجع شده است رسیده مذکور شود کوا اسخ فی مایدل عنه ذالک
من الابیات نحن حصرنا مواضع الاضمار فی کتابنا المرسوم بمنتهی النحو فی نوع
احدها ان یکون الضمیر مرفوعا بنعم وبئس وبابهما ولا یفسر الا التمییز نعم
رجلا زید وثانیها ان یکون مرفوعا باول المتنازعین العمل ثانیهما وثالثها
ان یکون مخبرا عنه ومفسره خبره نحو ان هی الا حیوتنا الدنیا قال الزمخشری
هذا ضمیر لا یعلم ما یعنی الا بما سیتلوه واصله ان الحیوة الا حیوتنا
الدنیا ثم وضع هی موضع الحیوة لان الخبر یدل علیها ویبینها ورابعها
ضمیر الشان والقصة نحو قل هو الله احد فاذا هی شاخصة ابصار
الذین کفروا وخامسها ان یجر برب ویفسره التمییز نحو ربه رجلا و
سادسها ان یکون مبدلا منه الظاهر المفسر له کضربته زیدا سابعها
ان یکون متصلا لفاعل مقدم ویفسره مفعول موخر کضرب غلامه
زیدا واما نحن فنحو نعلم لما عرفت انتهی وبالجملة قل هو الله احد
معلوم شد که امر است مر انکه بگوای محمد صلعم اول بگو یکی است
وبی شریک ذی که احد از صفات داخل در عدد نیست ویکی بودن
لازم دارد بی شریک را واحد نه بود ونه بود واحد چون واحد

صفت

صفت احد است وبای جهة است که امر فرموده شد بپیغمبر را که بگو
آنچه ذاتی را که مشتمل سوال کرده بود اند او ایشان است که مشتمل را صفتی اند بعد
خود احد ای التام فی الوحدانیة الکامل فی احدیته یعنی الله احد واحد
فی ذاته واحد فی صفاته واحد فی افعاله واحد فی عبادته فالواحد
صفة الاحد فکان الواحد بعده بسم الله الرحمن الرحیم ولا یتم بالاحد
فهو معنی بسم الله الرحمن الرحیم والواحد صفت الاحد کما قلنا لانک
تقول زید قائم قاعد زید جالس فواحدیة الذات غیر واحدیة
الصفات وهی غیر واحدیة الافعال وهی غیر واحدیة العبادة فالاحد
لا یتغیر فی صفاته والصفات متغیر فی مراتبها کزید فانه لا یتغیر بذاته وانما تتغیر
فی صفاته والواحد یدخل فی العدد ولو یضم الیه اخر کما قال امیر
المؤمنین علیه السلام واحد لا بتاویل عدد فاذا فی الجمع قوله قل هو الله احد
ای واحد فابدل الواو همزة وحذفت الثانیة وقیل اصل احد
وحد وحد فابدلت الهمزة من الواو المفتوحة کما ابدلت من المضمومة
من قولهم وجوه واجوه ومن المکسورة کوشاح واشاح فلم یبدلوا
من المفتوحة الا فی حرفین احد وامراة اناة من الونی وهو الفتور

وقيل احد بمعنى الاول كما في يوم الاحد ولعل في قوله تعالى لنسفعا بالناصية
ناصية كاذبة ومعنى احد احد النعت كما قال رسول الله صلعم نور لا ظلام فيه
وعلم لا جهل فيه وفي رواية ابن عباس قل هو الله احد يعني لا يتبعض
لا يتجزء ولا يقطع عليها اسم العدد بدان اي [illegible] كه تكلم كنيم و
طريق مستقيم بپوييم گويا اين است كه فرمود احد نفرمود واحد چون
احد سه حرف است واحد چهار حرف والف احد چون اصل احد در
حساب نشايد فلذا باقي مي ماند دو حرف يكي حا و ديگري دال و
اين دو حرف دوازده عددي باشند اشارت است بر آنكه دوازده
تن معصوم از همه مخلوق اصل اساس خلقت و سبب آفرينش سماوات
و ارضين ميباشند و اين دوازده بزرگوار مقصود اصلي از آفرينش آدم
و حوا بوده اند شاعر خوب گويد بيت گر نبودي ذات پاك
آفرينش را سبب تا ابد حوا ستردن بودي آدم عزب خلاق
عالم فرمايد در حق سيد پاك لولاك لما خلقت الافلاك و وجه
ظاهر هويدا است كه اين چهار و هشت كه دوازده ميشود چهار را
منفصل از هشت بيان فرموده اشاره بر آنكه و عدة الشهور اثنا عشر

ومنها

ومنها اربعة حرم و اين است كه چهار ماه از دوازده اشهر حرم ميباشند كه
ذي الحجه و ذي القعدة و محرم الحرام است و رجب المرجب و سماها متوالية
قرار داده اند اشارت بر آنكه سه نفر از دوازده حجت خداوند پي درپي
يك ديگر مي باشند و علي در ميان ايشان نيست كه حضرت امير المؤمنين ع
و سيد شباب اهل الجنة الحسن والحسين صلوات الله عليهما ميباشند
و شهر رجب المرجب از شهرهاي حرام طاق است كه اشاره بحضرت قائم عم
ميباشد چه آن حضرت طاق است در بعض صفات از ساير ائمه
صلوات الله عليهم داراي همه صفات ميباشند كه در ديگري از ايشان
ميباشد هر يك مستجمع جميع صفات كماليه صوريه و معنويه ميباشند ع
صلوات الله عليهم ولي هر يك صفت خاصه كه در ظاهر اظهر از ساير
صفات شده است دارند و آن صفت حضرت بقية الله عجل الله
فرجه وصف گويا است چنانچه گفته اند اللهم صل و سلم و زد و بارك على
صاحب الدعوة النبوية والصولة الحيدرية والعصمة الفاطمية و
الحلم الحسنية والشجاعة الحسينية والعبادة السجادية والعلوم الباقرية
والآثار الجعفرية والحجج الرضوية والجود التقوية والنقاوة النقوية

والحصبة العسكرية والغيبة الاحدية و لهذا معلوم شد كه قوله تعالى احد مرموز دال

رمزی معنوی و نکته روح افزاء دارد کم با لطاف خفیه خلاق

عالم و برکت سادات و اشراف بنی آدم بر ایشان بنده ذلیل مسکین

کلب استان امیر المؤمنین محمد اله ند و امیدوارم که از برکت

امیر المؤمنین و اولاده الطاهرین از معاصی این روسیاه درگذرد ولی

و حرزه در دوستان و شیعان ثبت نمایند انشاء الله قال فی شرح الصحاح

احد یکی و کسی دیگر هرچ دهو العدد احد عشر المذکر و احدی عشر

للمؤنث قوله تعالى قل هو الله احد فهو بدل من الله لان النكرة تبدل

من المعرفة كقوله تعالى لنسفعا بالناصية ناصية و تقول لا احد فی الدار

ولا تقول لا احد بالرفع والتنوين لانه نكرة و يوم الاحد يجمع

على الاحاد واما قولهم ما فی الدار احد فهو اسم لمن يصلح ان

يخاطب و يستوى فيه واحد والجمع والمؤنث قال الله تعالى لستن

كاحد من النساء قوله تعالى فما منكم من احد عنه حاجزين و

استاحد الرجل اى انفرد وجاء واحاد غير مصروفين لانهما

تعدلان فی اللفظ والمعنى جميعا وحكى الفراء عن بعض الاعراب

معنى

معنى عشرة واحدهن اى صيرهن احد عشر و فی الحديث انه قال لرجل اشار بسبابته

فی التشهد قال فی القاموس الاحد بمعنى الواحد ويوم من الايام جمعه احاد و احدان

او ليس له جمع والاحد لا يوصف به الا الله سبحانه لخلوص هذا الاسم الشريف

له تعالى ويقال للامر المتفاقم احدى الاحد وفلان احد الاحدين و واحد الاحاد

واحدة الاحاد واحدى الاحد لا مثل له وهو ابلغ المدح واتى باحدى

الاحد اى بالامر المنكر العظيم واحد كسمع عد واحد بضمتين جبل بالمدينة

ومحركة موضع او هو بسكون الدال فيذكر فی ح د د واستاحد و توحد انفرد

وجاء واحاد احاد ممنوعين للعدل اى واحدا واحدا وما استاحد به لم

يشعر واحد العشرة تاحيدا صيرها احد عشر والاثنين اى واحده وليس للواحد

تثنية ولا للاثنين واحد من جنسه وقوله تعالى الله الصمد خداوند بی نیاز

است معبود بحق پناه هر نیازمندان و محتاجان است و بی نیاز از غیر

خود بی او نخورد و نپوشد بر خلاف انچه زعم یهود ان است قال شیخنا

الاحسائی قل هو الله احد وهو ای هو تنبيه على انه بكنا لية هو غيب بالهاء

غائبا من ادراك العقول والحواس لا يطلب فی جهة من الجهات الست

الظاهرة والباطنة لخفاء ظهوره بالواو و هو لا علیها احدی الذی یدل

باصل وضعه على البساطة المعراة عن الكلية والجزئية والجزء والكل والعموم

العوم والخصوص والاطلاق والتقيد وغير ذلك وعن مقصد الاشارة

مطلق يعني لا في الوقت ولا في المكان ولا في الرتبة ولا في الجهة ولا في الكم

ولا في الكيف ولا في غير ذلك كان اي الله مرادا منه معناه المحمولية والموضوعية

الذي هو مقتضى مختار التوسط ومضيف اليها بالاطلاق التعلقي الاستقلالي

بالذات وبالصفة للاتصاف بصفة التقديس وصفات الاضافة وصفات

الخلق ولاجل ذلك ناسب ان تكون هذه السورة سورة التوحيدات

المراد سبحانه اراد انجازهم بها بحيث لا يبلغون المراد منهما لان المراد ليقتص

وعليهما وقال الباقر ع الله معناه المعبود الذي اله الخلق عن درك ماهيته

والاحاطة بكيفيته قال ع الاحد الفرد المتفرد والاحد والواحد بمعنى واحد

قوله ع بمعنى واحد فيما يجتمعان فيه بالوصف لا فيما يفترقان فيه وقد مرت

الاشارة الى ذلك وبالجملة در تفسير ما ورد در آمده است كه حق كسى است

كه ميخواهد كند ودر عين المعاني از حضرت امام ثامن ع روايت

كند كه حق آن است كه عقول از اطلاع بر كيفيت او وقياس با شئ وروى

عن السيد الاولين والاخرين سيد الشهداء ع انه قال الصمد الذي

لا جوف

جوف له والصمد الذي قد انتهى سودده والصمد الذي لا ياكل ولا يشرب و

الصمد الذي لا ينام والصمد الدائم الذي لم يزل ولا يزال والاول هو الذي

لا يدخل فيه لغيره من مباين او مماثل او مشابه او مشارك من ذات او صفة

او فعل او اثر من جميع المداخل والادراكات ولو بالفرض والاعتبار والتوهم

والتجويز والثاني هو الذي يستغني عن سواه ويحتاج اليه من سواه ولا تمكن

فيه المساواة بينه وبين من سواه لان احتياج كل من سواه اليه صفة كمال

والمساواة تستلزم توابعها وعدمها نقص لا يجري على الوجوب والغنى المطلق

والثالث هو الذي لا يحتاج الى مدد من غيره من طعام وشراب ظاهريين او

باطنيين كالتعلم فان العلم طعام وشراب قال تع فلينظر الانسان الى طعامه

اي الى علمه من اين ياخذه انا صببنا الماء صبا اي العلم وكعبادة الغير قال ع

في حق الملائكة طعامهم التسبيح والتقديس كالوجود والايجاد قال العسكري ع

وروح القدس في الجنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة وكالاستعانة

والاستخارة وامثال ذلك والرابع هو الذي لا يجري عليه الفضلات ولا

البدوات كالرضا والغضب والغفلة والتوجه والنوم واليقظة والذكر

والنسيان وما اشبه ذلك من صفات الانفعال والخامس هو الذي لا يتغير

ذاته ولا تتبدل صفاته ولا تختلف حالاته قال الباقر ع کان محمد ابن الحنفیة
رضی الله عنه یقول الصمد القائم بنفسه الغنی عن غیره یعنی الذی اعتماد وجوده
وصفاته وقوامه بذاته و قال الصمد السید المطاع الذی لیس فوقه آمر ولا ناهی
یعنی الذی یدخل کل من سواه تحت مقادیته ولا یدخل تحت مقادیته احد
و در حدیث از حضرت علی بن الحسین روایت شده است فرمودند صمد
آنچنان کسی است که شریکی از برای او نباشد و خسته نکند او را نگاه داشتن
چیزها و از او چیزی پنهان نباشد و صمد آنچنان کسی است که متفرد باشد
در صفت و فعل و ملک و عبادت و بادست قوام هر چیزی و غافل نمی شود
از چیزی و از زید بن علی بن الحسین روایت است الصمد هو الذی اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون والصمد هو الذی ابدع الاشیاء فخلقها
اضدادا واشکالا وازواجا وتفرد بالوحدة بلا ضد ولا شکل ولا مثل ولا ند
یعنی هو العام القدرة فلیس عنده ایجاد شئ اسهل من ایجاد آخر وهو الذی
یخترع اصناف البدایع علی ما یطابقه الحکمة البالغة من غیر ان یحدد
فیها احد غیره وهو الفرد الاحد المعنی فلا ضد له یخالف ذاته ولا
شکل له یعینه الذی هو ذاته ولا مثل له الا ما عرف من صفاته واظهر

من اباته

من اباته ولا ند له یشارکه فی صفاته الذاتیه قال فی القاموس الصمد المصمت
والضرب والنضب وماء للضباب والمکان المرتفع الغلیظ ولا تأثیر یضح فی
الوجه بالتحریک السید لانه یقصد والدائم والرفیع ومصمت لا جوف له
والرجل لا یعطش ولا یجوع فی الحرب والقوم لا حرفة لهم ولا شیء
یعیشون به وککتاب سداد القارورة او عصابها وقد صمدها المنع والحلاج
والضارب وما یلفقه الانسان علی راسه من خرقة او مندیل دون العمامة
والصمد صخرة راسیة فی الارض مستویة بها او مرتفعة والناقة المتعطیه
التی تلقح والمصمود من الغلیظ والمصمد کمعظم المقصود والشیء الصلب ما فیه
خور و ناقة مصماد باقیة علی القر والجدب واتمة الرسل جمعا مصامد و
مصامید قال فی صراح الصحاح صمد جای بلند درشت مصمد است
از هر چیزی لغتی در مصمت وهو الذی لا جوف له صماد بالکسر سر بند
سلبیاست صمد ایضا هند ببری او کنند در مهمات و هی مبادیه صمد
ای مقصود پس باید دانست که در کلام مجید و فرقان حمید این اسم
مبارک فقط در سوره مبارکه ذکر شده است و در جای دیگر ذکر نشده
است و الله احد که مفهوم الله بعد آن الله الصمد فرموده اند و انجملة سراو

کہ دو کار است و ہر کہ گوید ان الکاہ ضمیر را این است کہ ہو ضمیر است الی اللہ

مرجع می خواهد و گفته شد کہ ضمیر شان است محلی از اعراب ندارد و بعضی

گفته اند کہ ہو از اسماء اعظم است اشارۃ الی الهویۃ الغیبیۃ الالهیۃ کہ در

فی النفوس و فی الحدیث یا من یا من لا ہو الا ہو و ان سری کہ عرض شد

این است کہ ہو کہ دو حرف است در ظاہر یکی ها و دیگری واو است و بعضی

گفته اند اصل ہو ہو ان ها است اشباع شده است واو حاصل شد علی التقدیرین

چون علم تاویل که فرموده اند ائمه صلوات الله علیهم این است ها پنج

است اشاره است بخمس پنج عدد و بعضی انها فرع بعضند بکر بلی اشاره بحواس

خمسه ظاهره سامعه و باصره و ذائقه و لامسه و شامه یا خمسه باطنه و لکن

اصل خمسه اصلیه خمس آل کسا می باشد صلوات الله علیهم یعنی مقصود اصلی

و مراد کلی خمسه است که اشاره بایشان میشود در این سوره مبارکه که

سوره توحید است پس چنین می شود که خمسه آل عبا صلوات الله علیهم

اصل میباشند که خدا شناسی و ثبوت توحید از این بزرگواران شده ظاهر

معلوم شد که سبب آن شدند که سایر مخلوق خالق خود را شناختند چنانچه

فرموده اند هللنا فهللت الملائکه و سبحنا و سبحت الملائکه و منکی در این

نیز

نیست که ائمه هدی علیهم صلوات الله هادی و دلیل جمیع مخلوقات بوده با و

هستند بر امر خدا شناسی و عبودیت چنانچه در حکایت جبرئیل مسطور است

که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد دلالت بجواب کرده فرمانی

که خلاق عالم انا و سوال نمود من انا و من انت جبرئیل عرض کرده بود انا انا

و انت انت حضرت فرمودند که این دفعه عرض کن انت ملک جلیل

و انا عبدک الذلیل جبرئیل دانا این کلمات و امثال اینها معلوم میشود که ما سوا

اولین و آخرین امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او بودند صلوات الله علیهم

اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین پس معلوم است که خمسه اصلیه

مبادی ایجاد و اصل‌ها هم الخمسه قال الشاعر هم اهل بیت رسول الله حبهم

اجر الوسائل عند الله و دینهم مصنف گوید از کار علی نمیشود کرد اکاه چون

سر علی هست همی سر اله در حرم شیعه علی جا کرد لا حول و لا قوة الا

بالله و بالجمله خمسه اصلیه مبادی ایجاد ها ہو معلوم شد که هم خمسه آل

کسا هستند و چون ها را اشباع کردیم واوی حاصل شد و پنج و شش

یازده شد ایضاً اشاره بیازده امام همام از اولاد علی ابن ابو طالب ع

می باشد کما لا یخفی حاصل شد انداز ها اصلیه که عدد خمسه اصلیه

می باشند پس اصل توحید و اساس وحدت این پانزده نفر ان اصل اصیل احد
که عدد علوی نمی باشد که امام اول و خلیفه بلافصل سید انبیا است و این است
که ان سید بنی آدم بی مثل و نظیر است مثل احد که عدد حساب جمیع اشیا و جمیع
ذلك اصل و اساس همه حروف میباشد و این است که سید انبیا فرموده‌اند
سیدی شباب اهل الجنة و لا کن ابو کما خیر منکما و لهذا معلوم میشود که اصل
توحید و خداشناسی ائمه هدی صلوات الله علیهم محکم و استوار شد و
اندک تامل بشود ظاهر است که شش لفظ پنج ظاهر و هو پنهان و مستور است پس
معلوم میشود که مقام امیر المؤمنین ع مقام وحدت و احدیت دارد که عدد
نمی شاید اگرچه بعد از هو که گفته شد فرموده الله احد یعنی الف یازده
نفری که ائمه اند احد دانسته اند و تعلیم از معلمی که نسبت الله و معلم الهامات
اند و خالق اینان بوده و هست و چنانت یازده نفری که اکوان مقام
هویت و غیبت تمام ایشان بعرصه شهود و بروز نیاورده بعد احد که الف را
داخل مکنی ذریت که عدد عدد نیست و دوازده نفر میباشند پس عالم غیب
و عالم شهود فی الواقع موقوف بوجود مبارک این عدد میمون مبارک است
که دوازده است و این است که احد فرموده و واحد نفرموده اگرچه در معنی

احد

احد و واحد یکی میباشد و لی مقام فهم اندک با اهل بصیرت است که احد فرموده
و دانسته شد که عدد دوازده انه هو واحد ظاهر است و لکن روی عن الباقر ع
الاحد الفرد المتفرد و الاحد و الواحد بمعنی واحد و هو المتفرد الذی لا نظیر له و
التوحید الاقرار بالوحدة و هو الانفراد و الواحد المباین الذی لا ینبعث من
شیء و لا یتحد بشیء و من ثم قالوا بناء العدد من الواحد و لیس من العدد لان
العدد لا یقع علی الاثنین فمعنی قوله الله احد ای المعبود الذی یاله الخلق
عند ادراکه و الاحاطة بکیفیته فرد بالهیته متعال عن صفات خلقه قال
فی آخر توحید البحار فی تفسیر اسماء الله تعالی الاحد الواحد الاحد معناه
انه واحد فی ذاته لیس بذی ابعاض و لا اجزاء و لا اعضاء و لا یجوز علیه
الاعداد و الاختلاف لان اختلاف الاشیاء من آیات وحدانیته مما دل
به علی نفسه و یقال لم یزل الله واحدا و قیل انه تعالی واحد لا نظیر له فیما یوصف
به الله واحد لا من عدد لانه عز و جل لا یعد فی الاجناس و لکنه واحد
لیس له نظیر و قال بعض الحکماء فی الواحد الاحد انما قیل الواحد لانه متوحد
و الاول لا ثانی معه ثم ابتدع الخلق کلهم محتاجا بعضهم الی بعض و الواحد
من العدد فی الحساب لیس قبله شیء بل هو قبل کل عدد و الواحد کیف ما ادرته

او ضربته لم يزد في شيء ولم ينتقص منه شيء فتقول واحد في واحد فلم يزد عليه
شيء ولم يتغير اللفظ عن الواحد فدل انه لا شيء قبله واذا دل لا شيء قبله
دل انه محدث الشيء دل انه لا شيء بعده واذا لم يكن قبله شيء فهو المتوحد
بالازل فلذلك لا يقال واحد احد وفي الاحد خصوصية ليست في الواحد تقول ليس
في الدار واحد يجوز ان واحد من الدواب والطير والوحش والانس لا
يكون في الدار وكان الواحد بعض الناس واذا قلت ليس في الدار احد فهو
مخصوص بالآدميين دون سائرهم والاحد ممنوع ممتنع من الدخول في
الضرب والعدد والقسمة وفي شيء من الحساب وهو متفرد بالاحدية والواحد
منقاد للعدد والقسمة وغيرها داخل في الحساب تقول واحد واثنان وثلاثة
فهذا العدد والقسمة والواحد علة العدد وهو خارج من العدد وليس بعدد تقول
واحد واثنان وثلاثة فما فوقها تقول في القسمة واحد بين اثنين لكل
ثلاثة لكل واحد من الاثنين نصف ومن الثلاثة ثلث فهذه القسمة والاحد
لا يمتنع في هذه كلها قال شيخنا الاحسائي ان الواحد تسعة عشر وتمامه احد
يعني ان الاحد يراد منه معناه لا عدد فيكون عزيزا وهي كافة الكون
المستدعية على نفسها التي هي علة الموجودات ثم قال عليه الرحمة قال امير

المؤمنين

المؤمنين واحد لا بتأويل عدد لان الواحد قد يدخل في العدد في بعض
الاحوال فاذا اريد استعماله في حقه تعالى احتيج الى قيد او تتمة كما فعل بخلاف
الاحد ولان الواحد لا يستوعب الكثرة في وحدته تقول ما في الدار واحد
يجوز ان يكون فيها اثنان لانه وجه من وجوه الله احد كما هو شأن
الصفة بخلاف الاحد فانه يثبت بثبوته القليل والكثير اذا قلت في الدار
احد ينتفي بانتفائه القليل والكثير اذا قلت ما في الدار احد وفيه تنبيه
واشارة الى القيومية في كل شيء ثم قال وقولنا يثبت بثبوته القليل والكثير
لامر بيان شمول الكثرة بما انما هو لانبساط معناه على الافراد المتعددة
على سبيل الشمول اما البدلية فيصدق عليها انه كل كلي وانما نريد انه فرد كمال
الباطن وانما يتناول الكثير لوجوده فمضاهيه ووحدته بحدوث عنه
عند الكثرة وتقدم عند الوحدة ولهذا اختص بسورة التوحيد ولذلك
سميت هذه السورة سورة التوحيد بخلاف واحد فان حصول الباطنة
المطلقة انما هي تخصيص ارادة لها غير اصل الوضع لاستعماله في الانواع و
الاجناس والمركبات واما قول بعضهم اذا كان لفظ الله علما جزئيا
لزم ان يكون لفظة احد في قل هو الله احد لغوا فينبغي ان يحمل الاحد

على الواحد وحينئذ تكلفت تسميتها بسورة التوحيد الا ان يقال تسميتها باعتبار
آخرها على طريقة عموم الاشتراك لانه يراد بلفظ احد احد معنييه اولا و
الآخر ثانيا ففيه ان جزئيا ان اريد به المعنى الاصطلاحي لم يصح لاستلزامه
للكلي ان يدخل هو وهو مشاركة من الافراد الموجودة ولو بالفرض تحت اي تحت
الكلي وان اريد به معنى التشخص لم يصح لاستلزامه معنى التجزية وان اريد به
معنى الباطنة والتفرد الحقيقي لم يكن حمل احد عليه لغوا فلا حاجة الى التكلفات
فلما امتنع في حقه تعالى ان يكون كليا او جزئيا او كلا او جزءا او عاما او خاصا
او مطلقا او مقيدا او مبهما او معينا احتيج في اطلاق واحد عليه الى تخصيص
ارادته ليكون موافقا لمعنى احد فان معنى الاحد الباطنة الوحدة المقدسة
عن الكلي والجزئي والكل والجزء والعموم والخصوص والاطلاق والتقييد
والابهام والتعيين وغير ذلك في اصل الوضع وتنزهه لشيء من ذلك
انما هو بتخصيص ارادة ما استعمل فيه من عموم وخصوص وحكاية وغير
ذلك ولذلك لا تقول في فصيح الكلام زيد احد الا على معنى الحكاية
او ارادة اخرى وتقول في فصيح الكلام زيد واحد وتقول الله احد في
فصيح الكلام باصل الوضع ولا تقول الله واحد الا بتخصيص ارادة التفريد

البحث

البحث فانه روي في البحار ان اعرابيا قام يوم الجمل الى امير المؤمنين فقال يا
امير المؤمنين اتقول ان الله واحد فحمل الناس عليه فقالوا يا اعرابي اما
ترى ما فيه امير المؤمنين من تقسيم القلب فقال امير المؤمنين دعوه فان
الذي يريده الاعرابي هو الذي نريده من القوم ثم قال يا اعرابي ان القول في
ان الله واحد على اربعة اقسام فوجهان منها لا يجوزان على الله عز وجل ووجهان
يثبتان فيه واما اللذان لا يجوزان عليه فقول القائل واحد يقصد به باب
الاعداد فهذا لا يجوز لان ما لا ثاني له لا يدخل في باب الاعداد اما ترى
انه كفر من قال ثالث ثلاثة وقول القائل واحد من الناس يريد به النوع
من الجنس فهذا ما لا يجوز لانه تشبيه وجل ربنا وتعالى عن ذلك واما
الوجهان اللذان يثبتان فيه فقول القائل هو واحد ليس في الاشياء شبيه
كذلك ربنا عز وجل وقول القائل انه عز وجل احدي المعنى يعني به انه لا
ينقسم في وجود ولا عقل ولا وهم كذلك ربنا عز وجل قال صاحب البحار
بعد نقل الجزئيات تقسيم القلب بحصر فهم المعنى الاول منفي هو الوحدة العددية
يعني ان يكون له ثان من نوعه والثاني ان يكون المراد به صنفا من
نوع فان النوع يطلق في اللغة على الصنف وكذا الجنس على النوع

فان قيل هذا واحد من الناس بهذا المعنى يكون المعنى ان هذا صنف من
اصناف الناس ويحتمل ان يكون المراد بالاول الذى له ثان فى التعديد و
بالثانى الواحد من نوع داخل تحت جنس فالمراد به ان يريد ببيان انه ليس
انه نوع لهذا الشخص ويكون ذكر الجنس لبيان ان النوع يستلزم غالبا
فيلزمه التركيب من الاجزاء العقلية والعينية المتباينة الاول منهما اشارة
الى نفى الشريك والثانى منهما اشارة الى نفى التركيب وهو يدل ما لا ينقسم فى
وجود اى فى الخارج انتهى وروى عن ابى هاشم الجعفرى قال قلت لابى
جعفر الثانى ع قل هو الله احد ما معنى الاحد قال المجمع عليه بالوحدانية و
ايضا عنه قلت لابى جعفر الثانى ع قل هو الله ما معنى الاحد قال المجمع عليه بالوحدانية
اما سمعته يقول ولئن سألتهم من خلق السموات والارض وسخر الشمس
والقمر ليقولن الله بعد ذلك له شريك وصاحبة از قبيل استفهام انكارى
معلوم ميشود يعنى بعد از انكه جميع السنة اتفاق كرده‌اند بر انكه احد هو
الله يا انكه الله احد يا انكه بوحدانيت يعنى يكى بودن ذات ذو الجلال اجماع
نموده‌اند ديگر بعد از ان شريك وصاحبه از براى جناب خداوند ميباشد
واين انكار واستفهام واقعا حواله بعقول واوهام است يعنى انكه خداوند

موجود

موجد اشياء خالق خلق البته با بى شريك وصاحب باشد وبعد از انكه
جميع عقول اتفاق بر چيزى كرده‌اند البته ان چيز البته واقعى است وخلاف
ندارد اگر چه معلوم ميشود كه حواله بعرف عام شده باشد يعنى انكه معروف بين الناس
است السلطان ميباشد و ممكن است كه بحسب شرع هم اين لفظ استعمال شده
باشد بر ذات واجب الوجود يعنى احد خداوند عالم خالق ورازق جميع خلق
بدان اى عزيز كه جميع اهل عالم از خلق اول الى زماننا هذا اتفاق دارند
بر انكه عالم صانعى دارد واين خلق خالقى دارند وبدون صانع وخالق
نيستند واتفاق دارند كه ممكن محتاج بواجب است وهى اختلاف كرده‌اند
در اين ذات واجب جل جلاله بوحدت بسيط او يا شرك مع غيره او در
فى الدنيا والاخرة مثل انكه نصارى قائل شده‌اند بانكه خداوند ومريم
وحضرت عيسى ع بطريق تثليث بالاشتراك ميدانند كما قال الله تع لقد كفر
الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة قيل هو رد على النصارى لانهم ادعوا ثلاثة
الاقانيم اعنى الاصل والاقانيم لاقانيم ثلاثة تفرع عن الذات فى الوجود
باقنوم الاب وعن الذات مع العلم باقنوم الابن وعن الذات مع الحيوة
باقنوم روح القدس خزيهم الله عليهم فالعنوا انكه نصارى كفته‌اند قوم

اول گویا مراد ذات واجب الوجود است یعنی ابا و اقنوم ثانی مراد از
این حضرت عیسی می‌باشد و اقنوم ثالث حضرت مریم را می‌خوانند و شکی در
این نیست که جمیع موجودات یعنی العالم از این اقانیم ثلاثه خارج نیستند ولهذا
قائل شده‌اند با حوله اقانیم و بعد فروع مترتب می‌شود بر این اصول و در این خاتمه
با تفاوت صانع و خالق هستند اگرچه بطریق شرکت باشد قال فی المجمع الاقنوم
لفظ سریانی یستعمله النصاری ومعناه بالعربیة الاصل و بعض دیگر قائل
با هرمن و یزدان شده‌اند که بطریق شرکت است خالق خیر یزدان گویند
و خالق شر اهرمن را دانند و این مذهب سابقین بوده است از مجوس مذهب
دیگر قائل به نور و ظلمت شده‌اند ایضا بطریق اثنینیت می‌باشد ولی قائل به صانع
هستند و کذلک مذاهب متفرقه قائل به شرکت بوده‌اند و این کلام رد است
بر فخر رازی که میگوید انه لم یذهب احد من احد اهل الملل والنحل ولا غیرهم
الی ان خالق السموات والارض مکون اثنین نعم قد ذهبوا الی اثنینیت خالق
الخیر والشر کالمجوس و دانسته شد که مذاهب مختلفه بسیار است که قائل به
دو تا و سه تا شده‌اند و این کلام هم از خرافات فخر رازی است که اگر
عالم تامل کند در کلمات فخر رازی می‌فهمد که کلمات آن مردود از روی

نفهمی

نفهمی و غرض است و اصلا از علم خبری ندارد و تعصب بکن که ملا رومی
گفته است فخر رازی علم را لیق کند پیش مرغان در بزرغی نمی‌کنند که جناب
ملا هم اشعار را در حالات می‌گوید و تقید را البته از دست نمی‌دهد و شعر را
بمناسبت از شعرا مکتبی گوید این حقیر جناب ملا را از اساتید می‌دانند
ولی شبهه نمی‌شود که با چنین تعریف ملا از فخر رازی توجه را در حق او چنین
میگویند جناب ملا از بزرگان شیعه است و این منتهای استادیست که
چنان شعری گفته است که ما او را از خود می‌دانند و نخوانند او اهل شعر
او را کمی گویند انتخبوا انا اخت برومی علیه اشعارهم بنی هرمنی
هر که او خلقتش نکو نیکیش شعر خواه از فضل علی خواه از عمر بعث انکه نقل.
نا چار است از خوب دیدن بالاتفاق علیه خوب است زیرا که عامه قائل
بر خلافت امیر المؤمنین علیه و آنحضرت را اهلبیت رسالت می‌شمارند و اتباع
شامله در حق عامه میشویکی آنحضرت را امیر دانند و خاصه و فقهم الله تعالی
عمر ابتر را امیر دانند و چون سید میخوانند و هم چنین شیخین میدانند ولهذا نقل.
میگویند خوب بود بد نیست مثل فضل و عمر علیه اللعنة الی ولی موقوف
بخوبی خلق و پاکی فطرت است پس شیعه این کلام میگوید و عامی نمی‌گوید

نقض

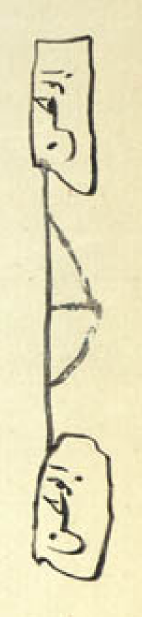
پس جناب ملا ابا الکلام شیعه خاص است مصنف گوید از برای اسم سلت تعیین
کرده ام احداث سلکوای پس پس حاکی گوید تو باد کبیر عین مفعد میم
خاتمه را ذکر وانمه گوید بیت تعریف علی حامیا آسان نیست زیرا که
بواجب رهی از امکان نیست خود ممکن بالذات چه ممکن باشد با واجب
بالذات بیک میزان نیست چون سابقا اشاره شد که لفظ احد تاویلا
دال است بر انکه ائمه اثنا عشر اجمعین معصوم واصح بوده و هستند و تمام خدا
پرستی و نبوت و وحدانیة از این ها مذکور است شد قال فی الزیارة المعروضة بجامعة
الکبیرة ومن وحده قبل عنکم قال الشیخ الشارح ما ذکره الشارح فی بیان هذه
الفقرة الا ان الوجه الثالث هو قوله ص او عرف التوحید وغیره من المعارف من قولکم
یجری علی ظاهر اللفظ وانما یصح علی التاویل بمعنی ان معرفة التوحید وغیره من المعارف
الحقة قد قبل عنکم ما قلتم فی بیانه وتعریفه ووصفه والا لم یعرف التوحید فانا
رأینا اعتقاده صحیحا وقد صححا حکمنا بانه قد قبل الحق لما جاء منهم وذلک
لما قام علیه البرهان عقلا ونقلا انه لا یکون عند احد من الخلق حق الا
ما کان عنهم لا فرق بین اول الخلق واخرهم ویلزم کل ذی علم حق قبوله
لما علم من الحق وقبوله من مضیض ما قبل من الحق ولو لم یقبل من المضیض الحق

لم

لم یقبل الحق فان قبل الحق لزمه ان یقبل من مصنفه والمتصل به وعن جمیع ما هو
سبب فی کونه عاریا لما ثبت انهم سبب کون کل حق لجمیع من سواهم من الخلق
وبسبب ایصاله بل وسبب قبوله فیشمل هذا التوجیه کلامه فی کونه تفسیرا لقوله ص ومن
وحده قبل عنکم بل کل وجوه ستة تحتاج فی تطبیقها علی ظاهر کلامه الی نحو ما
وجهنا به الوجه الثالث فان قوله فی الوجه الاول ای کل من یقول بتوحید
الله وهو ناصب لهم العداوة فقد جعل دین الله وعلیهم فابی قبوله عنهم
لکن اذا وجهنا قلنا المراد بالقول بتوحید الله القول الحق ولا یحصل لاحد من
الخلق الا بالقبول عنکم لانه اذا لم یکن طریق الی الحق الا منهم فلا بد من القبول
منهم او یکون لیس فیه لصحة او تعلیله ان البرهان الدال علی التوحید دال علی
وجوب بعض خلیفة معصوم لا یلزم منه ان من قال بالتوحید قبل منهم فان
هذا لا یلزم فی حق الانبیاء ولا اوصیائهم ولا فی واحد من المؤمنین لان کل
سواهم لم یکن بابا بجمیع ما افاض الله من العلوم والمعارف وغیرهما المصدق
علیها ان من وحد الله قبل عنکم الی لزمه القبول عن ذلک الباب وانما ذلک
خاص بهم وفی الثانی تغییر لمفهوم کلامه وهو مستبعد علی قصد ارادة کوانهم
باب کل شیء واراده الملزوم الملکوم الا انه فی الثانی اظهر وفی الرابع وهو

قوله او نهايته مراتب التوحيد لا يوصل اليها الا بمتابعتكم ان كلامه هذا يدل
على ان كل ما دون النهاية من مراتب التوحيد يمكن الوصول اليها بدون
متابعتهم فان اراد المتابعة الظاهرة امكن التحقيق لانا سلمنا ان اردنا به ما يفهمه
العوام فان اكثر المراتب انما تعرف بعض اهم حتى انا نقل لنا قول بعض حمقى
الشيعة انه قال نحن لا نحتاج الى الائمة في المعارف والاعتقادات
لانها امور عقلية وانما نحتاج اليهم في الشرعيات وان اراد ما في نفس
الامر فهو خطأ لان العقول كلها جميع انوار بصائرها من فاضل انوارهم فاذا
اردنا ان نعرفك حقيقة عقل زيد قلنا ان العقل الكلي الذي هو من امر الله
ملك له رؤس بعدد الخلائق من ولد ولم يولد فلكل بدن رأس من العقل يخصه
وهو يخصه على صورته متعلقة من زيد فاذا تم تولد دماغ زيد منه ظهر نور
ذلك الرأس واشرق على دماغ زيد واستظهره دماغ زيد بذلك النور
المشرق من ذلك الامر المختص به هي عقله فعقل زيد هو استضاءة دماغه باشراق
نور ذلك الرأس وذلك الرأس من ذلك الملك وذلك الملك هو عقلهم
عليهم السلام فعقلهم الذي هو الملك الكلي هو من المرآة كالشمس وعقل
زيد كاستضائة الجدار انما هي عبارة عن اشراق نور الشمس على وجهه

فلا قوام



فلا قوام لها الا بوجود الاشراق كذلك عقل زيد انما هو عبارة من اشراق وجه ذلك
الرأس من الملك فلا قوام له الا بوجود اشراق ذلك الرأس والاشراق من كل منير لحي
الا عبارة من ظهور المنير بصفة لمن ظهر له وقد دلت الاخبار المستفيضة والعقول
المستطيرة بانوارهم على ان جميع عقول الخلق انما هي ظهورات العقل الكلي وتعلقاته
وكيف ينفك الظهور عن الظاهر وكيف تحقق الظهور بدون وجود او ظهار لشيء بغير
الظاهر وكيف ينفك الشيء عن علل الاربع حتى يفرض له قوام او شبهه بدونها فاذا
عرفت ذلك ظهر كذلك ان جميع مراتب التوحيد من البداية الى النهاية لا يوصل
الى شيء منها الشيء من الخلق الا بمتابعتهم ولكن من لم يعرف ما هم عليه مرتبتهم الله
سبحانه من مراتب امثاله فهو وامثاله لا يدري ان الاشياء بهم قامت وانهم
علل اكوانها واعيانها على نحو ما اشرنا اليه اقول نعم ما قال شيخنا طاب ثراه فاذا
جر الكلام الى هذا المقام فنذكر كلام الشارح المجلسي طاب ثراه وما قاله الشيخ
في شرح الكلمة الجامعة قال من اراد الله بدأ بكم ومن وحده قبل عنكم قال الشيخ
المجلسي من اراد بدء بكم فانه لا يمكن الوصول الى معرفته ومرضاته الا باتباعكم
في العقد والعمل ومن وحده قبل عنكم اي كل من يقول بتوحيد الله يقبل عنكم فان
البرهان كما يدل على التوحيد يدل على الوجوب نصب الخليفة المعصوم

او لم يوحد الله ولم يعبده حق عبادته من لم يقبل العلوم منكم او عرف التوحيد وغيره
من المعارف من قولكم وادلتكم او نهاية مراتب التوحيد لا يوصل اليها الا عنا عنكم
او من لم يقبل منكم فهو من المشركين او من عرف الله حق معرفته فهو يقبل منكم كلما
تقولونه اقول هذه الفقرات الثلاث من جوامع الكلم لان كل واحد يراد منها كل معنى
فقوله من اراد الله بدأ بكم يراد به من اراد ان يعرف الله قصدهم ليعرفوه معرفة الله
وما يجب عليه ويمتنع لانهم السنة ارادة الله ع لا يعرف مراد الله الا بتعليمهم ولا
يعلم احد من خلقه الا بهم لانهم محال مشيته والسنة ارادته وظاهره في خلقه
ونوابه في عباده وابوابه في بلاده وامثاله العليا في بريته وقصدهم اي ليعرفهم
فاذا عرف الله بمعرفتهم لانهم ايات معرفته في عرفهم فقد عرف الله لان
الشيء انما يعرف بصفته وهم صفته وانا صفته فاذا عرفت الصفة عرفت
الموصوف بتلك الصفة بعينها كالطويل فانك اذا عرفت الطول عرفت الطويل الموصوف بالطول
بعينه الطول وكالقائم اذا عرفت القيام عرفت القائم الموصوف بالقيام باثره
الذي هو القيام وذلك سبحانه لما كان لا يعرف بالكنه لان الشيء لا يدرك
الا ما هو من جنسه في ذاته وح يحيط به فاذا احاط به كان اعلى منه كما
في رواية المفضل عن الباقر ع الى ان قال في قوله تعالى الله نزل احسن الحديث

حديثنا

حديثنا لا يحتمل احد من الخلايق امره بكماله حتى يحده لان من حد شيئا فهو اكبر منه
ولما اراد ان يعرف تعرف لعباده بصفة يعرفونه بها ولا يكون الا مخلوقة من
جنسهم فاول ما تعرف تعرف لمحمد ص واله الطاهرين من الثلاثة عشر المعصوم لانهم
اي ظهر لهم بهم يعني وصف نفسه وكنههم ذلك الوصف وتعرف الانبياء ع
بهم وبمحمد ص ومعنى ذلك ظاهر التفهيم ان النور صفة المنير يعرف المنير بما وصف
به نفسه وهو النور لانه انما به ظهور المنير به كالشمس فان نورها انما به
ظهورها ونور القمر كذلك لا انما بنور الشمس ونور الشمس لا انما بنور القمر
لان كل واحد انما ظهر بنوره الذي هو صفة ظهوره به ودليله عليه لا بنور
غيره فانهم ع فالوصف الاول حقيقة محمد ص ونور هذا الوصف الذي لا يوجد
نظيره الا به لكونه صفة حقيقة الانبياء ع ونور تلك الحقيقة الذي لا يوجد
ولا نظيره الا بها لكونه صفتها حقيقة المؤمن وهكذا فالمؤمنون انما يعرفون
الله بصفة ظهوره لهم بالانبياء الذين لا يعرفون الله الا بصفة ظهوره لهم بمحمد ص
كالوجه المقابل للمراة فان وجهك ينطبع فيها بلا واسطة فاذا قابلت المراة مرة
اخرى كانت في المراة الثانية صورة المراة الاولى فيها صورة وجهك هكذا فالذي
يقابل الثانية انما يرى صورة الوجه المنطبعة في صورة الاولى فلم ير الا صورة

الصورة فی الظاهر بعانی الثانية صورة المراة الاولى لانفها والصورة التي في

الثانية مركبة من مادة وصورة فی المادة ظهورها للاولى بما فيها من الصورة الثانية

والصورة صفاء زجاجة الثانية واستقامتها او اعوجاجها وبياضها او

سوادها وكبرها او صغرها ولهذا يختلف صورة الاولى وما فيها من صورة الاولى

باختلاف الثانية فی الصفاء والكدرة والاستقامة والاعوجاج والبياض

والسواد والكبر والصغر ومادة الصورة التي فی الاولى ظهور الظاهر بها فبعد

اياها وصورتها هيئتها من صفاء واستقامة وبياض وكبر وقوله تعالى سنريهم

اياتنا فی الافاق وفی انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اذا اريد بالمعنيين محمد ص

كان المراد بالايات الايات الكبرى ويصدق قول امير المؤمنين ع من

عرف نفسه فقد عرف ربه اذ حقيقة المعرفة وليس فوق هذه رتبة واذا اريد

بهم غيرهم احتمل وجهات احدها ان المراد بالانفس محمد ص كما قال تعالى لقد جاءكم

رسول من انفسكم اى جاءكم رسول من ال محمد ص لانهم انفس الخلق و نوابهم

اى هم انفس النفوس ونفوذ الذوات والمعنى ان الخلق يعرفون الله بهم لانهم

الايات الكبرى قال امير المؤمنين ع ما لله اية اكبر منى ولا نبا اعظم منى

رواه فی الكافی وفی قوله تعالى لقد راى من ايات ربه الكبرى انه جعل الكبرى

منصوبا

منصوبا على انه مفعول راى وهو افعل التفضيل اى راى محمد ص عليا ع الذى هو لله اية

اكبر منه ليلة المعراج لم يصل الى مكان الا و رئى عليا امامه وخاطبه الله بلسانه هذا

على معنى الاية وعلى معنى الحديث فالمراد ان عرفهم فقد عرف الله كما تقدم وثانيها

ان المراد بالانفس انفس الخلق اى سنريهم اياتنا اى ايات معرفتنا فی انفسهم

والمعنى كما مثلنا لك بالمراة المقابلة للمراة المقابلة للوجه فانك ترى الصورة الوجه

فی صورة المراة وذلك لانك اذا عرفت نفسك عرفت وصف الله تعالى نفسه لك

الظاهر لك فيهم لهم وقصرهم ليعرفهم لان معرفتهم هی معرفة الله حقيقة

والى الثالثة للقاصر اشار على ع بقوله نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل

معرفتنا اى لا يعرف الله الا بما وصفناه به ثم رد الناعى عليه فى اعرض عن شئ

حاد الناعى عليه من صفاته فانما اعرض عنه الى الشيطان هذا على المقصد الاولى

الذى هو ماخذ الخواص من شيعتهم ولمعناه انه فرق هذا اى لا يعرف الله الا

بمعرفتنا يعنى انا اركان توحيده فمن انكرهم فقد انكر الله ومن لم يعرفهم لم

يعرف الله فلم يعرف الله من وحد الله ولم يشهد ان محمدا ص رسول الله ولم يشهد

ان عليا ولى الله ولم يوحد الله من شهد لا اله الا الله وشهد ان محمدا رسول الله

وشهد ان عليا ولى الله ولم يشهد بان الائمة الاحد عشر حجج الله فى

فاما من جهل العرض [illegible] لا يشهد لا اله الا الله [illegible] ان محمدا رسول الله [illegible]

اوضح خلفائه في بلاده وامنائه على دينه في عباده هكذا هذا المقصد الثاني

هو طريق الخصيبي من شيعتهم عليهم السلام في معنى ثالث وهو انك لا تعرف بدا

الا بظاهر منه من صفته او اسم اشارة وهذا آية معرفة الله في قوله تع سنريهم

آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق وقال تع وفي انفسكم

افلا تبصرون فاذا عرفت باي شيء عرفت ربك قال عرفت الله سبحانه الا تسمع قول

الصادق عم العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما فقد في العبودية وجد

في الربوبية وما خفي في الربوبية اصيب في العبودية الحديث ولما تاملنا

معرفتنا بربنا وجدنا طريقنا الى معرفته انما هو وجهه الذي نتوجه من

صفته واسمه والاشارة اليه ولا سبيل لنا الى غير ذلك من الاحاطة بكنهه

ولما طلبنا معرفة خالقنا الذي لا يمكن لنا ان نعرف من نحو ذاته استرشدناه فارشدنا

بنا الى كتابه وترجمانه ارسله الينا ثم فقال في كتابه وتلك الامثال نضربها

للناس وما يعقلها الا العالمون وكاين من آية في السموات والارض

يمرون عليها وهم عنها معرضون فاخبرنا العالمون الذين يعقلون ايات

الله فقال عم اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه وقال علي عم من عرف نفسه فقد عرف ربه

عرف

فلما طلبنا معرفة انفسنا من حيث هي موجودة قائمة بنفسها لم تقدر على ذلك



الا بربه وصفها واسمها والاشارة اليها ثم نظرنا فاذا الذي عرفناها به هو

اثرها وصفة فعلها او ما ينسب اليها ولما نظرنا في الاثر وصفة الفعل و

ما ينسب الى الشيء وجدناه وجه معرفتها الذي يدل بما فيه على جهة

المبدئية فالاثر يدل على مؤثره بعض من التاثير لا مطلقا كما تدل الكتابة

على الكاتب من هذه الجهة ولهذا اذا رايت الكتابة بتحسنها استدللت

بذلك على استقامة حركة يد فاعلها ولا تدل على جماله او كماله

علمه او تقواه لان الاثر انما يدل بما فيه على جهة المبدئية له وكذلك

صفته صفة تدل على الفاعل لا على ذات وكذا احوال النسب كالاشارات

والاوضاع والاقترانات وامثال ذلك هذا ونحن قد عرفنا حدوث

انفسنا بالفقر والتركيب والتغيير والتحول وغير ذلك من صفات الحدوث

فلما طلبنا معرفة انفسنا من حيث هي وجدنا انموذجا منقوشا فهو ايناه

في التوصيف على حد التعريف لان النقش يقع على قدر الورق المنقوش

المنقوش فعرفنا حقيقتنا فاذا هو قول الواصف لنفسه بذلك القول فلما

قواه فاه عرفناه بانه الوجه الذي يتوجه اليه طالب المعرفة وراينا فيه مرايا

قد انتقش فيها وجه الوجود والفناء والبقاء والدوام السرمدي ولا ريب

ان المنتقش فيها وجه الوجود والفناء والبقاء والدوام السرمدي ولا ريب
ان المنتقش وجه ونور وهو قول علي ع انما تدرك الالات انفسها وتشير
الادوات الى نظائرها وقوله ع انا الذي لا يقع عليه اسم ولا صفة وفي
الاية الشريفة وان الى ربك المنتهى وقال ع انتهى المخلوق الى مثله والجاه
الطلب الى شكله فعرفنا بما كتب لنا من ذلك الانموذج صورة وجه تبارك
وتم له الجلال والاكرام وهو اسم المعبود وظاهر الوجود ومنبع الكرم والجود
وهو العلي العظيم فتوجهنا الى المسمى بهذا الاسم الكريم المعنى بهذا الوصف العلي
العظيم وهذا سبيل معرفتهم يعني بهذا يعرفهم من عرفهم ومن عرفهم بهذا
فقد عرف الله حق معرفته وهو قول الع وهو المكنون ونحن المكان
وهو المشيء ونحن الشيء وهو الخالق ونحن المخلوقون وهو الرب ونحن
المربوبون وهو المعنى ونحن اسمائه وهو المحتجب ونحن حجبه اقول الكان
اقول الذي وجدته في نسخة انيس البحراني هذا وهو المكون بكسر الواو و
نحن المكان وفي النسخة بضم الجيم المكون بفتح الواو ويجوز ان يكون بفتح
الميم بمعنى المكون بفتح الواو وانما اطلق عليه لانه محل تكوين او قابل التكوين
ويحتمل انه ونحن الكان بغير ميم قبل الكاف اي الممكن قال في مجمع
البحرين

البحرين وفي الحديث ان الله كان اذ لا كان اي لم يكن شيء من الممكنات فخلق
له الكان اي الممكن الكائن كذا عن بعض الشارحين وهذا المقصد الثالث
لاهل العصمة وطريق لكمل شيعتهم في الوجهة ولهم ع حال اخرى عنه في احاديثهم
على ما رواه كثير من علمائنا وهو قول الصادق ع لنا مع الله حالات نحن
فيها هو هو نحن ونحن هو وهو هو ونحن نحن وقول الحجة في دعائه شهر رجب
كما تقدم يعرفك بها من عرفك لا فرق بينك وبينها الا انهم عبادك
وخلقك الدعاء وقد يتحد هذه الحال مع المقام الثالث وقد يتعددان
والتعدد بالاعتبار وقوله ع ومن وحده قبل عنكم بقول ابن حام الى هذا
الكلام شيخنا طاب ثراه وقد كتبنا ما قاله في شرح العبادة ومن وحده
ولما ذكر وجوها ونحن نذكرها الى الرابعة منها فلا تحتاج ان اذكر
ما بقي عنها قال طاب ثراه وفي الخامس تفسير المفهوم وهو حسن جار
على ما ينبغي وفي السادس من وجوه التي ذكرها سر مستور ان اراده
تفصيله
فقد تفوق وتعمق وهجم على كنز من العلم لا ينفد ان كان قصده
وان عنى اجماله فحسن ولكن لا يستخرج الكنز الذي لا ينفد لان
تحمله يعني الاشارة الى بيان ما ذكرنا على سبيل الاختصار انه قال ع ومن

وعدو عنكم والشارح قال ومن عرف الله حق معرفته فهو يقبل منكم كلما تقولون
لانه اذا عرف الله حق معرفته فقد عرف جميع الشروط المتوقف عليها حقيقة
المعرفة وكون الشروط المذكورة بل كلها معرفتهم في رتبتهم من المقامات
والمعاني والابواب والحق ولايتهم من احكام ربوبيته وارشاده وهدايته
وحفظه وتقديره ابدا بوجوده ومعرفته ونصرته وخذلانه منوطة بكل
الخلق اجراها العليم الحكيم بهم على جميع الخلائق عنهم صلى الله عليهم اذ
ذاك عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم
مما يفعلونه وما خلفهم مما فعلوه او بالعكس على الاحتمالين ولا يشفعون
لشيء من الخلائق باعطاء وتمكين وتمكن وحفظ ومعرفة الا لمن
ارتضى دينه ممن تولاهم وتبرء من اعدائهم وسلم اليهم ولم يجد في
نفسه شيئا مما فعلوه وقالوا به واخبروا عن انفسهم فيما لهم وفيما الانبياء عليهم
وفيما على اعدائهم وسلم تسليما وهم من خشيته مشفقون خائفون من
ان يردوا انفسهم في شيء مما ذكرناه وغيره ومن يقل منهم اني اله من
دونه فذلك نجزيه جهنم كذلك نجزي الظالمين اي ومن يقل من
اعدائهم اني استغني عن الولي الذي جعله الله محل مشيته ولسان

ارادته

ارادته في شيء قليل او كثير من الوجود الكوني او الشرعي او الوجودي الشرعي
والشرعي كذلك نجزي جهنم لانه من وجد في نفسه انه مستغن عنهم
بنفسه او بشخص غيرهم فقد اشرك بالله من حيث لا يعلم لان الله تعالى
امره بالاخذ عنهم والتسليم لهم وان الراد عليهم راد على الله والراد على
الله مشرك وقد اخبر الله تعالى عن حكمهم وانهم مشركون حيث يقولون
ويوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين اشركوا اين شركاؤكم الذين كنتم
تزعمون ثم لم تكن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما كنا مشركين يعني ما
وضعوا اصناما ظاهرة يعبدون من دون الله ويصلون لهم ولكنهم
اتخذوا رجالا من دون ولي الله فامروهم بخلاف ما امر الله فاطاعوهم
في خلاف امر الله فعبدوهم من حيث لا يعلمون فرد عليهم سبحانه فقال انظر
كيف كذبوا على انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون وقال الصادق ع حكاية
عنهم هيهات فات قوم وماتوا قبل ان يهتدوا وظنوا انهم امنوا واشركوا
من حيث لا يعلمون ولا يعرف الله احد حق معرفته حتى ياتي بالشروط التي
تتوقف عليها المعرفة وهذه الشروط كلها معرفتهم كما وصفت لك وفرت
الاشتباه فان كان كذلك فكيف لا يقبل عنهم وهو قد قبل عنهم لانه

قبل العلم و المعرفة و التوحید عنهم و لو لم یقبل لم یعلم و لم یعرف اذ لا یکون
ذلک من غیرهم و بالجملة آنچه فرموده اند شیخ بزرگوار اکرم محیی حقیقت نظر
میل الی کسی است که فرموده است و درست فهمیده است بلی این سخن را در دنیا
گوش خر گوش خر بفروش دیگر گوش خر خداوند چشم بصیرت بدهد و
گوش شنیدن قوله تعالی قل هو الله احد وحدت را باید از محال وحدت اخذ
نمودن تا بدانی که وحدت چه است یعنی محمد ص و علی و فاطمه و الحسن و الحسین
و الائمة من ولد الحسین علیهم السلام احدهایی وحدت را در دنیا فنزدیکی
باید و هر کس بقدر حوصله از اینها اخذ میکند البته مراتب مختلف است مثلا
فرموده اند لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره و قتله غیر بود زبان را باید مراعی
مردم عوام نمود زیرا که معرفت بقدر فهم ایشان است مثلا در کوزه که ظرف
دو من آب است البته نمیتوان ده من آب قرار داد از این شعر مطلب تمام است
نعم نعیم بگفتگو ممکن نیست گنجایش بحر در سبو ممکن نیست بهر حال
الله الصمد دیگر از اسماء این سوره مبارکه سورة الاساس چنانچه
اساس دین بر توحید است چنانچه روایت از سید انبیاء ص نقل است
اسست السموات السبع و الارضون السبع علی قل هو الله احد و هو معنی

صمدیه

صمدیه و ایضا فی الحدیث انه کان یقول لسورتی قل یا ایها الکافرون و قل
هو الله احد المقشقشتان سمیتا بذلک لانهما تبریان من الشرک و النفاق
یقال تقشقش المریض من علته اذا افاق و برأ روی زرارة عن ابی عبد الله
قال ان الله تبارک و تعالی احد صمد لیس له جوف و انما الروح خلق من خلقه
تأیید و قوة یجعل الله فی قلوب الرسل و المؤمنین و سئل ابن الحنفیة عن الصمد
فقال قال علی ع تأویل الصمد لا اسم و لا جسم و لا مثل و لا شبه و لا صورة و لا
تمثال و لا حد و لا حدود و لا موضع و لا مکان و لا کیف و لا این و لا هنا
و لا ثم و لا ملاء و لا خلاء و لا قیام و لا قعود و لا حرکة و لا ظلمانی و لا نورانی
و لا روحانی و لا نفسانی و لا یخلو منه موضع و لا علی لون و لا علی خطر قلب
و لا علی شم رائحة منفی عنه هذه الاشیاء و عن داود بن القسم قال سئلت ابا
جعفر ع عن الصمد فقال الذی لا سرة له قلت فانهم یقولون انه الذی لا جوف
له فقال کل ذی جوف له سرة قال فی العباد الغرض انه لیس فیه تعالی صفات اعضاء
و سایر الحیوانات و هو احد اجزاء معنی الصمد یکرر و هو لا یستلزم کونه تعالی
جسما مصمتا قال وهب ابن وهب القرشی حدثنی الصادق جعفر ابن محمد ع
عن ابیه الباقر عن ابیه علیهم السلام ان اهل البصرة کتبوا الی الحسین ابن علی ع

يسئلونه عن الصمد فكتب اليهم بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد لا تخوضوا في القرآن
ولا تجادلوا ولا تتكلموا فيه بغير علم فقد سمعت جدي رسول الله ص يقول من
قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار وان الله سبحانه قد فسر الصمد فقال
الله احد الله الصمد ثم فسره فقال لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد لم يلد
لم يخرج منه شيء كثيف كالولد وسائر الاشياء الكثيفة التي تخرج من المخلوقين
ولا شيء لطيف كالنفس ولا يتشعب منه البدوات كالسنة والنوم والخطرة
والهم والحزن والبهجة والضحك والبكاء والخوف والرجاء والرغبة والسأمة
والجوع والشبع تعالى ان يخرج منه شيء كثيف او لطيف ولم يولد ولم يتولد
من شيء ولم يخرج من شيء كما يخرج الاشياء الكثيفة من عناصرها كالشيء
من الشيء والدابة من الدابة والنبات من الارض والماء من الينابيع
والثمار من الاشجار ولا كما يخرج الاشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين
والسمع من الاذن والشم من الانف والذوق من الفم والكلام من اللسان
والمعرفة والتميز من القلب كالنار من الحجر لا بل هو الله الصمد الذي لا من شيء
ولا على شيء مبدع الاشياء وخالقها ومنشئ الاشياء بقدرته يتلاشى ما خلق
للفناء بمشيته ويبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلكم الله الصمد الذي لم يلد ولم
يولد

يولد عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال ولم يكن له كفوا احد انتهى وفي الحديث
الصمد المصمود اليه في القليل والكثير وقال ابو طالب في مدح رسول الله ص وبالجمرة
القصوى وقد صمدوا لها يومون قد بدا سها بالجنادل يعني قصدوا نحوها
يرمونها بالجنادل يعني الحصاة الصغار التي تسمى بالجمار وقال بعض شعراء
الجاهلية ما كنت احسب ان بيتا ظاهرا لله في اكناف مكة يصمد وبالجملة
صمد آن ذات مقدس بود كه جميع مثل است كه جميع مخلوقات از انس وجن
وملك محتاج بان ذات مقدس ميباشند ودر نود ستد اند او وطلب خواهند
ودوام نعمت از او ميطلبند وصمد يعني قصد هم آمده است صمد يصمد
صمدا قصد كما في الدعاء اللهم اليك صمدت من بلدي وفي الحديث فصمد لي
جدي اي قصد ومن كلام امير المؤمنين في تعليم قومه الحرب فاصمدوا صمدا
حتى ينجلي بكم عمود الحق اي فاقصدوا قصدا بعد قصد وقد ورد في الحديث
الصمد فالالف دليل على انيته الخ الحديث وهو المروي عن وهب القرشي
قال سئلوه عن الصمد فقال تفسيره فيه الصمد خمسة احرف فالالف دليل انيته
وهو قوله شهد الله انه لا اله الا هو وذلك تنبيه واشارة الى الغائب
عن درك الحواس واللام دليل على الهيته بانه هو الله والالف واللام

مدة ان لا يظهر ان على اللسان ولا يتعان في السمع ويظهر ان في الكتابة

دليل ان على ان الهيبة لطيفة خافية ولا تدرك بالحواس فلا يقع في لسان

واصف ولا اذن سامع لان تفسيرا لا اله هو الذي اله الخلق عن درك

انيته وكيفيته بحس او وهم لا بل هو مبدع الاوهام وخالق الحواس واما ظهور

ذلك عند الكتابة فهو دليل على ان الله سبحانه اظهر ربوبيته في ابداع

الخلق وتركيب ارواحهم اللطيفة في اجسادهم الكثيفة فاذا نظر عبد

الى نفسه لم ير روحه كما ان لام الصمد لا يتبين ولا تدخل في حاسة من

حواس الخمس فاذا نظر الى الكتابة ظهر له ما خفي ولطف فمتى تفكر العبد

في ماهية البارى تعالى وكيفيته اله فيه تحير ولم يحط فكرته بشيء يتصور له

لانه عز وجل خالق التصوير فاذا نظر الى خليقته ثبت له انه عز وجل خالقهم

وركب ارواحهم في اجسادهم واما الصاد فدليل على انه تعالى صادق وقوله

صدق وكلامه صدق واما الميم فدليل على ملكه وانه الملك الحق لم

يزل ولا يزال ولا يزول ملكه واما الدال فدليل على دوام ملكه وانه

عز وجل دائم تعالى عن الكون والزوال بل هو الله عز وجل مكون الكائنات

الذي الثاني الله عز وجل حمله لعثرتنا للتوحيد والاسلام والايمان

والدين

والدين والرابع من الصمد وكيف لي بذلك ولم يجد جدي امير المؤمنين

حملته لعلمه كان يتنفس الصعداء ويقول على المنبر سلوني قبل ان تفقدوني

فان بين الجوانح مني علما جما هاه هاه الا لا اجد من يحمله الا واني عليكم

من الله الحجة البالغة فلا تتولوا قوما غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة

كما يئس الكفار من اصحاب القبور وقال الباقر عم الحمد لله الذي من علينا و

وفقنا للعبادة لله الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد

وجنبنا عبادة الاوثان حمدا سرمدا وشكرا واجبا معلوم ميشود از

جميع اين كلمات [illegible] اعلام مرجع معنى يكي معنى واحد است

وحده ذات مستغنى از جميع جهات است وجميع ما سواه محتاج باو محتاج اند

چنانچه البته ذات مقدس جل جلاله هم باين صفت دارد وهم مخلوق

او هستند واو خالق همه چيز است خوب گويد شاعر اي همه هستي زتو پيدا شده

خاك ضعيف از تو توانا شده زير نشين علمت كائنات ما بتو

قائم چو تو قائم بذات صورت تو صورت بي صورتي تو نه كس

مانند تو جل جلاله وعم نواله عظم شانه ولا اله غيره تواضعت

الجبابرة لهيبته وانقاد كل عظيم لعظمته [illegible] كلامي

راکه روح بخش جان مؤمنین و نکال ظالمین باشد و این است
بهتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران قال شیخنا الاجل
عند قوله ص و من وجوه خبر عنکم فی البصائر عن الثمالی عن ابی جعفر ع فی قول
الله تبارک و تعالی صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی
الله تصیر الامور یعنی علیا ع انه جعل علیا خازنه علی ما فی السموات و
ما فی الارض من شیء و ائتمنه علیه انتهی اقول لما تفید العموم فکل شیء فعندهم
خزائنه و هم خزانه و عندهم مفاتحه و هم مفاتحه و اما قوله یعنی علیا الی علی
یرید ان المعنی لا الی الله تصیر الامور انها تصیر الا علی و بیان ذلک
ان الامور حادثة مخلوقة و الحادث المخلوق لا یصل الی القدیم و لا یرجع
الیه سبحانه لانه تعالی متعال عن کل شیء و انما المعنی ان الامور ترجع و
تصیر الی امره تعالی و امره تعالی جعله عنده و لیه فالمصیر الیه مصیر الی الله و
الراد علیه راد الی الله تعالی و قد قال الله تعالی ان الینا ایابهم ثم ان علینا
حسابهم و قد دلت الآیة القاطعة مع الاجماع علی ان ایاب الخلق الیهم
و حسابهم علیهم فان الاخبار متواترة معنی بذلک کما فی هذه الزیارة الشریفة
و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب عندکم فهذا معنی قوله ع
فی بیان

فی بیان الا الی الله تصیر الامور یعنی ان علیا امر الله سبحانه بقوله الا
الی الله ای الا علی لان علیا جعله الله محل الامور فالرجوع الی الله رجوع الیه
ثم انه بین معنی قوله ان علیا فقال انه جعل علیا خازنه علی ما فی السموات
و ما فی الارض من شیء و ائتمنه علیه و هذا ظاهر لا ینکره الا اهل الغباوة
و من طبع الله علی قلبه و جعل علی بصره غشاوة لان هذا الیوم قد انعقد علی
معناه اجماع الفرقة المحقة و حال متوسطة بین قول المقصر القالی و قول الغالی
اما الغالی فیبطل قوله ان الله سبحانه متعال عن الحوادث لا تصل الیه
و انما اصطفی من خلقه عبادا معصومین مطهرین مکرمین لا یسبقونه
بالقول و هم بامره یعملون و ولاهم جمیع امور سلطنته علی خلقه و لیس
هذا تفویضا کما یتوهم الجاهلون لان التفویض لو قیل بانه جعل الامور
الیهم و رفع یده و هذا کفر و شرک کما تقدم و انما نقول بانه جعل الامور
الیهم فهم بامره و هو اشهد و قد رتب بهم فیما ولاهم علیه کیف
شاء لا یتحرکون و لا یسکنون و لا یعملون من عند انفسهم و لا یترکون
الا بقدرته و مشیته و امره فی کل جزئی جزئی و هم اجزاء بهذا کله فی
جمیع ما ورد عنهم فالمنکر لهذا منکر لهم و قال المقصر لا نسمع قولهم الحق

احجدوا النار بانقوب اليه وقولوا فينا ما شئتم واما الغالى فهو من وضيعهم

وانالهم عن هذه الرتبة التى رتبهم الله فيها سبحان الله ما اكثر ما اورد

هذه المعانى فى هذا الشرح وغيره ما جرى بقلمى ونطق به فمى ما للاخيار

ينكرون كانهم لا يسمعون بل قلوبهم فى غمرة من هذا ولهم اعمال من دون

ذلك هم لها عاملون بلى اى برادر من در هر زمان و در هر مكان

غالبا اينست كه از براى اخيار و ابرار منكرى بايد باشد و در مقابل

حق و باطل البته هست چنانچه در حديث است ولكل موسى فرعون

هم اين شيخ اجل اكرم را چه اذيتها نمودند و چه رنجها دادند اخر الامر

كار بجائى رسيد كه معظم بالمعلا بعزم حج بيت الله الحرام كعبه حضور بست

والحمد لله بفيض طواف بيت الله و زيارت قبر سيد انبيا مشرف شدند

در زمان رفتن بحج در هنگام مراجعت در منزل هديه داعى حق را

لبيك اجابت گفتند و محشور شدند با ائمه و موالى خود اهلبيت النبوة

صلوات الله عليهم چه در حديث است من احب شيئا حشره الله معه

ولو كان حجرا اگر كسى تامل كند مرتبه ارادت و پايه اخلاص بخوبى اين

شيخ بزرگوار را بالنسبة بخانواده رسالت صلوات الله عليهم ميفهمد

چه

چه قدر ربوده و لهذا البته محشور است با موالى خود انشاء الله ببركت دوستى

ايشان و معنى تشيع از حالت اين شيخ اجل ظاهر ميشود اللهم زدنا محبة محمد

و آل محمد واحشرنا معهم و فى زمرتهم بحقهم بلى اگر اين شيخ حضور داشتند

عرض ميكردم كه انتها از شما در نزد مجتهد و سنيان و شيعيان امير المؤمنين

و اولاد ان بزرگوار رب العالمين الحال مى بينى چيزى نبوده كه اگر ميديدى

چه ميديدى و چها ميكشيدى البته خود را فراموش ميكردى از بيگانه و

خويش بهوى و خارجيها ميوعنى ماى دلم بسيار تنگ است خداوند

عالم حفظ بفرمايد بحق الحق بلى در حديث است از حضرت صادق ع

فرمودند رحم الله شيعتنا ابو نوقفينا ولم نوذيهم شيعتنا منا خلقوا

من فاضل طينتنا وعجنوا بنور ولايتنا رضوا بنا ائمة ورضينا بهم شيعته

يصيبهم مصابنا و تبكيهم اوصابنا و يحزنهم حزننا ويسرهم سرورنا و

نحن ايضا نتالم بتالمهم ونطلع على احوالهم فهم معنا لا يفارقونا

ونحن لا نفارقهم لان مرجع العبد الى سيده ومعوله على مولاه فهم يهجرون

من عادانا و يجهرون بمدح من والانا ويباعدون من اذانا اللهم احى

شيعتنا فى دولتنا فى ملكنا وحكومتنا اليهم ان شيعتنا منا مضافين فى

دکر مصائب او بکی لا صیبنا استحیی الله ان یعذب بسبب النار بلی انشاء الله ببرکت
محمد و آله علیهم الصلوة والسلام از شنیعان این بزرگوار محبوب باشیم
سهل است انچه انبیا و ازو بیرون نیم میکرد از حضرت امیر المؤمنین ع
شخصی سوال کرد که از چه چیز دنیا شما را خوش آمده فرمودند آنکه
درگذر است ومیگذرد فی الواقع چنین است ز خاد تا انجهانم همین
پند آمد که دنیا خوب بر نیک در گذر باشد این بنده دلیل قصیده
که عرض کرده است مناسب مقام است که مطلع آن قصیده این است
ایوان بی محراب است خالی ز خداوندان این
مسند این ایوان کو عرش این مسند کو شاه فلک خرگاه کو عزیز
مصر کو یوسف این کنعان کو تخت فلک پایه کو شوکت آن مایه
کو چتر سها سایه کو قبه شادروان تا دلکش زیبا است این
دورکای اختر پر حیله پر افسون این اختر این دوران کو شاه
فریدون فر کو ثانی اسکندر کو بهر شاهان سر کو قهقهه سلطان
کو حاکم این کشور کو صاحب این مسند کو خسرو این خرگاه کو [illegible] فارس
این سیلان کوئی که عیان ساخت خود شهر بی محراب است کایوان

نمی آمد از مسند نوشیروان بیکره تو حالی بین از روی نظر بینی
فی الحال کنان آمد کل غنچه زن خندان ان ناله بی وبیدی از فرقت
احبابت وین خنده کل بینی از شوق رخ یاران صاحب
نظری بنگر بر سرو که سر بلند بپای چون وقت فرو [illegible] کل ان
یاد قد خوبان نرگس شکر مخمور مستانه فتور مستانه نثار
بر هد کو چشم کجا مستان ای عاقل فرزانه بشنو زمن افسانه
من رفتم از این خانه هستی تو کنان مهمان این خانه صاحب نیست
مهمان کشت آمد نام در کاسه دهد زهری کو [illegible] بود مهمان
بی خوان چه بخوانندت بر سفره نشانندت [illegible] صد افسوس
[illegible] صد افسانه بر کوی بخوان دهد این مصرع سر خوش باش
[illegible] تو بخوان [illegible] کو بخوان ای شاه وزیر بیک [illegible] است
فلک بخیلک کو چشم ان یک [illegible] کو دولت این یک خوان کو
اسب [illegible] که مسند [illegible] کو خانه باغ راغ کو مجلس کو
رندان کو آنکه همی [illegible] امروز جهانداران کو آنکه بگیرش بود
کو آنکه [illegible] بنیان تو بیند [illegible] در [illegible] نقا

هر یکی هست از مردم این دوران بیگانه چه شد خویشتن از خویش

بخوان بیت خود دوست خوش لفظ است از دوست مشو بالا

ای طی از این مردم این مردم چون کژدم با ادب تو غافلان کم از ظا

انسان زنهار تو ای عاقل از خلق مشو غافل کین خلق بسی جاهل

این دور بسی فاسد این خلق بد از نیک وین ظالم فتنه بجنگ ما را

نه با ایشان جنگ از روی حکایت دان ور دشمن و توساقی باشیم

یکی با یکی یک تن و تن محرم کو دست دهد این اسباب نوشیم می

کهنه کوشیم بعیش خوش یک روز غنیمت شد این عیش نه جا ویدان

ای شخص اگر مردی در معرکه شد کردی با پیش نماز مردی در

معرکه کی جولان میبین تو بلا بدها در معرکه اژدرها هر یک

بهتر شیری هر یک بصفت ثعبان گفتی که بجوش سیر خبید

بی رنجبر غرنده درنده بلچنگل با دندان شمشیر یکی آمد

چون تیغ اجل خونریز بیگانه دیگر آمد چون پشه ها پران

ها با مرد بازوی دیدی تو چه ها هوی تا چند چه کر با نور

در خانه شوی پنهان بر خیز بنه پای در معرکه کی های

تا خویش

تا خویش تو بنمایی با طنطنه مردان بر سر تو بنه مغفر در تن بنما جوشن

شمشیر برون آور بر زیر بکش میدان کی بر نمایی در معرکه جولانی — و رو بمیدان

تا شیر ببندی پوشیده بتن خفتان بازی بنو جا ما بینی من دانا را

این دور نمی آید با هیچ کس پایان وین ها تو اگر دیدی این گفته چه

بشنیدی یا دمی محزون کن رحمت طلب از یزدان رفتند رفیقانم

منهم پی ایشانم مردان که همی رفتند منهم بروم از ایشان احسان نکوئی کن

تا نیک بگویندت با حسن بخوانندت نوکری اگر احسان چون نام نکو

ماند ان نام تو را خوانند ورنه چه ثمر دارد بعد از تو کل بستان بعد از

من و تو بسیار گل مید هد از این گل برما چه بگویندی زان نوکری زاند بجان

ای مرد هنر پیشه یک ره تو خوبان اندیشه بر ریشه مزن تیشه بر دیده مکن

بیگانه سرمایه تو عمر است سرمایه مده از دست زیرا که چنین مایه کی

دست دهد آسان القصه سخن کوتاه کو قصر کجا خرگاه کو میر کجا شد

شاه کو شحنه این میدان در روم نظر فرما با آنکه بجابلسا هر جا نظری باید

از روم بترکستان از قبه بشوسواس زورای بنی عباس کر خوب

نظر داری منکر بجا ایوان هر هر کسرا نکو کو جمشید فریدون کو

شد تخت عجم خالی از منزلت شاهان   از دوره که مسند کو تهی شده شد
شاهی که بدوران بود   در حسب نصب خاقان   باری تو حامیرا یاری
مدعا سبکی کو خوف معاصی او چون بید بود لرزان   یارب تو گناه ما از روی
کرم میبخش غفار ذنوبی تو   یک نام تو شد غفران   ما را بر همه ببخش ما را
تو بجود ببخش ما غرق گناه هستیم   تو غافر تو منان   از هجرت اگر گوئی کو عمر را
چون پنجاه سه میباشد خود عمر گذشته هان   هشتاد سه میباشد بعد
از دو صد یک الف   از ماه اگر پرسی گوئیم مه شعبان   و بالجمله دو بنیاد را
در فانی بخیست و عمر را بقائی [illegible] کار است ایمان است و خداشناسی و
محبت و ولایت سید انبیا و شاه اولیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اگر معترضی
اعتراض کند که خلاق عالم چرا نفرموده قل هو الله الوتر یا الله فرد با آنکه فرد و وتر
هم معنی احد دارد و مستعمل در معنی یکی بودن در نفس و استعمال هست چه
خوب جواب واضح است که نکته آنکه گفته شد از احد بعد از رفع الف که هشتگی
چهار می ماند از کلمه وتر و فرد معلوم نمیشود و مقصود اصلی بعمل نمیاید
لهذا این عدد اسم مبارک را نفرموده باسم و صفت احد بیان فرموده که ارباب
هوش و مؤمنین من عند الله ببرکت محمد و آل محمد ملتفت شوند و ائمه خود را
صحیح

و بحث خدای خود را بشناسند و از راه داخل شوند و لا تاتوا البیوت من ظهورها
بل اتوا البیوت من ابوابها بلی اگر گویند که این معنی را دیگران نگفته اند میگویم
راست است ولی گفته اند کم ترک الاولون للآخرین بسیار مسائل است که سابقین
نفرموده اند و لاحقین فرموده اند حتی در مسائل فقهیه ندیده که قواعد مرحوم آیة
الله فی العالمین علامه طاب ثراه فروعی دارد که دیگران نفرموده اند و با وجود
مثل علامه عالی بان بعد از آن مرحوم فروع متجدده بسیار است که دیگر از
علما رضوان الله علیهم متعرض شده اند و این مسائل تاویل هم از این قیاس است
نه آنکه قیاسی است لان القیاس لیس من مذهبنا و اول من قاس ابلیس و روایة
ابان معروف نزد همه است فی دیة الانامل قال الامام ع یا ابان اخذتنی بالقیاس
ان الدین لو قیس لمحقت الشریعة بهر حال الله الصمد خداوند بی نیاز است
و این خداوند جل علی دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و بتصور و
خیال بیرون نمیاید لا تدرکه الابصار و لا تدرکه اوهام الخلائق جل
عن ملائمة کیفیاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته و لکن خلاق عالم
خلق هست که بهترین مخلوقات و واسطه آفرینش و ما بین خداوند
و خلق که ناچار بحکم عقل باید چنین خلقی باشد که واسطه میان

خالق و مخلوق نباشد که احکام خداوندی را به بندگان برساند و این
اشخاص البته دو جنبه دارند عالم ملکوتی و حالت ناسوتی تا بآن عالم ملکوت
اخذ کنند و بحالت ناسوتی بعالم ناسوت برسانند این مردم انبیا میباشند
که حالت ایشان غیر حالت دیگران است بحکم عقل باید معصوم باشند اگر معصوم
نباشند غیر مورد اعتبار و قبول ایشان اگرچه بعضی اعاده گفته اند باید در حین
رسالت هم معصوم باشند عقل حکم میکند که قابل رسالت نیست چنین شود
مثلا کسی عاصی بوده و تائب است و نعوذ بالله عاصی و غیر مستدرک که مرتبه
نبوت داشته باشد بلی در حق رعیت صحیح است اگر معصیتی از او سر
زند و توبه کند البته عفو میشود باید و ان گناه او محو کند در حدیثی بنظرم
آمد اشکال هم دارد این است که تخاصم جبرئیل و میکائیل قال الجبرئیل من
لم یذنب فهو افضل قال میکائیل من اذنب و تاب فهو افضل تخاصما عند
الله عز و جل جاء الوحی علی تایید میکائیل این مضمون حدیث است بنا
بر این چنین میشود که تائب افضل باشد بلی جهت افضلیت تائب این
است که در حالت خجالت و شرمساری در تائب دست میدهد که
در غیر تائب نیست لهذا جهت افضلیت پیدا میکند ولی این است فی الواقع

عاصی

عاصی تائب از معصوم افضل باشد اگرچه اشکال دارد و خیال باطل نشود
که انبیا صلوات الله علیهم عصیان کرده اند بنا بر ظاهر بعض آیات چنانچه مجید
عامی عمیا متمسک باین ظواهر شده اند و خواسته اند که معایب ثلاثه را
که انها را بحیثی است بپوشانند و هر عاقلی می فهمد که کسی که هزار عیب
شرعی و عرفی داشته باشد قابل خلافت سید انبیا نیست و آیات مفصله
جمیعا تاویل دارند و علمای اعلام ذکر فرموده اند مثلا آیه وافی هدایه
و عصی آدم ربه فغوی دلالت است که حضرت ابو البشر عصیان کرده
بلی ترک اولی بالنسبه با انبیا چنان است که عصیان شده است
چنانچه فرموده اند حسنات الابرار سیئات المقربین و کذلک آیه
المبارکه انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما
تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما خوب میگوید شاعر
ان فی العلیان و الابیون و الفهوم فضائحة الثلاث استضعفو نبی
لعن الله الثلاثه و بالجمله در باب فتح که در این باب سوره مبارکه
که مذکور است خلاف است از قتاده وجهی از اهل تفسیر بر آنند
که این فتح مکه است و تعبیر بماضی بجهت آنست که یقینا محقق الوقوع است

یعنی البته خواهد شد و بنی دیگر مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمهٔ فتح
مکه بود براء ابن عازب را سؤال کردند از میان این فتح گفت زعم شما آنست
که این فتح مکه است اما فتح مکه را از صلح حدیبیه میدانم و شماره آن فتح را
خیلی میکنم چه صلح حدیبیه مقدمهٔ فتح مکه بود در آن روز ما هزار و چهار صد
کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت بودیم و در حوالی هیچ چاه آب
نبود مگر در چاه حدیبیه و ما از غایت فرط حرارت حدیبیه همه آن آب را
کشیدیم بحیثیتی که قطرهٔ آب در آن در چاه باقی نماند پس شکایت عطش
پیش حضرت بردیم حضرت ظرفی طلبید و باب وضو ساخت و مضمضه
فرمودند و دعا کرد و آب مضمضه را در انجا ریخت فی الحال الفرمان ذو
الجلال از آن چاه آب جوشان نمود و آن چاه پر آب گشت بالا آمد تا
که مردمان ایرا بکف بر میداشتند و میخوردند و دواب را سیراب میکردند
سالم ابن ابی جعد میگوید که از جابر پرسیدم شما چند کس که در خدمت
حضرت رسالت ص در حدیبیه بودید گفت قریب هزار و پانصد کس بودیم
در آن روز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی را طلبید و دست
حضرت ص مبارک را در میان آب نهاد و از میان انگشتان آن آب بیرون میآمد
ما میخوردیم

ما میخوردیم تا همه سیراب شدیم و ظرف هم چنان پر آب بود و هم چنان
میدیدیم که اگر صد هزار دیگر میبودیم همه از آن آب سیر میشدیم و هم
از آن آب باقی میماند و مجاهد و عوفی گفته‌اند که مراد از این فتح
فتح خیبر است و مجمع ابن حارث انصاری که یکی از قراء بود و قرآنرا
خدمت حضرت میخواند روایت کرده است که در حدیبیه با
رسول خدا همراه بودیم چون از آن موضع مراجعت نمودیم مردمان
در راه میشتافتند و چهارپایان را میتاختند من گفتم شما را چه میشود که با این
سرعت میروید گفتند بر رسول خدا ص وحی نازل شده است من نیز مسارعت
کردم و فی ذیل کراع الغمیم رسیدم بر رسول خدا ص چون همه مردمان نزد
آنحضرت جمع شدند این آیه تلاوت فرمودند انا فتحنا لك فتحا مبينا
یکی از اصحاب گفت یا رسول الله ص افتح هو آیا فتح است فرمود آری بحق
خدای که نفس من بید قدرت اوست که فتح است پس بعد از آن چند
روز فتح خیبر کرد و غنیمت آنرا بر صحابه قسمت فرمود و شعبی روایت
کرده که بعد از نزول این آیه آیات عظیمه و علامات غریبه بفعل آمد
یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب از چاه یا از میان انگشتان

مبارك آنحضرت سيم فتح مكة چهارم فتح خيبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و
اهل كتاب بر مشركان ششم وعده مغفرت بهر حال مقصود اين بود كه اين
آيات وارده در كتاب مبين تاويل دارند و بر ظاهر نيستند و محمل كرده بس بوده ايم
بر مقصود تا آنكه اصل مطلب را بيان كنيم ان شاء الله ببركت محمد ص و علي ع
و اولادهما الطاهرين قال في الصافي وفي المجمع والقمي عن الصادق ع انه
سئل عن هذه الآية فقال ما كان له ذنب ولا هم بذنب ولكن الله تعالى
حمله ذنوب شيعته على ما تقدم من ذنبهم وما تأخر قال بعض اهل المعرفة
قد ثبت عصمته فليس له ذنب فلم يبق الا اضافة الذنب اليه الا ان يكون
هو المخاطب والمراد امته كما قيل اياك اعني واسمعي يا جارة قال ما تقدم
من ذنبك من آدم الى زمانه الى يوم القيمة فان الكل امته لانه ما من امة
الا وهي تحت شرع محمد ص من الباطن من حيث كان نبيا وادم بين
الماء والطين فهو سيد النبيين والمرسلين فانه سيد الناس فبشر الله تعالى
محمدا ص بقوله ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر بعموم رسالته
الى الناس كافة وما يلزم الناس من دعوته تخصيصا وحين زمان
ظهوره ورسله عليهم الى اليمين لتبليغ الدعوة كذلك جميع الرسل

والانبيا

والانبياء الى اممهم من حين كان نبيا وادم بين الماء والطين فرجع الكل الى الله فالكل
امته من ادم الى يوم القيمة فبشره الله بالمغفرة لما تقدم من ذنوب الناس وما تأخر منها

بالمغفرة

وكان المخاطب والمقصود الناس فيغفر الكل ويسعدهم فهو اللائق بعموم رحمته التي
سلفاك
وسعت كل شيء وبعموم رسالته حيث بعث الى الناس كافة بالنص ولم يقل ان
الى هذه الامة خاصة وانما الخبر انه مرسل الى الناس كافة والناس من ادم الى يوم القيمة
انهم المقصودون بخطاب مغفرة الله لما تقدم من ذنب وما تأخر وفي العيون عن الرضا ع
انه سئل عن هذه الآية فقال لم يكن احد عند مشركي اهل مكة اعظم ذنبا من رسول الله ص
لانهم كانوا يعبدون من دون الله ثلاث مائة وستين صنما فلما جاءهم ص با
لدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم وعظم قالوا اجعل الآلهة الها واحدا الى قوله
الاختلاق فلما فتح الله على نبيه مكة قال له يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله
ما تقدم من ذنبك وما تأخر عند مشركي اهل مكة بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم
وما تأخر لان مشركي مكة اسلم بعضهم عن مكة ومن بقي منهم لم يقدر على انكار

وخرج بعضهم

التوحيد عليه اذا دعا الناس اليه فصار ذنبه عندهم مغفورا بظهوره عليهم وفي
رواية ابن طاوس عنهم ع ان المراد منه ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما
تأخر عند اهل مكة وقريش يعني ما تقدم قبل الهجرة وبعدها فانه اذا فتح مكة

بغیر قبل لعجزه والاستیطال ولا اخذهم بما قدموه من العداوة والقتال غفروا ما کان
یعتقد وینسب ذلک عندهم متقدما او متاخرا وکان یظهر من عداوته لهم فی
مقابلة عداوتهم له فلما اراه قد تحکم وتمکن حرما استقصی غفروا ما طلبوه من
الذنوب ودر تفسیر صغیر که خلاصة المنهج باشد مرحوم اخوند میفرماید
در معنی ذنبک یعنی حق بیامرزد جهاد که سبب فتح است بیامرزد و در
گذرد از مشرکان و باقی که ترک ان نمود این بحث لذنوبی با بعد از ان باز گناهان
متقدم و متاخر که از امت تو صادر شده و خواهد شد چه براهین واضحه
بثبوت رسیده که انبیا معصومند از کبایر و صغایر از اول عمر تا اخر عمر پس
کلام بر ظاهر خود نتوان حمل کرد هم چنانکه اهل خلاف کرده اند بلکه
حمل باید کرد بمغفرت موروث مذهب یا بمغفرت ذنب امت و تفصیل این
بحث و تحقیق مطالب و ابطال اقاویل مخالفان فی ادب نسبت بحضرت
رسالت در منهج الصادقین سمت ذکر یافته این بنده دلیل اعتقاد
این است که ترک مذهب اسم منسوب بانبیا خاصه بخاتم الانبیاء صلوات
الله علیهم نسبت داده زیرا که خاتم انبیا در جمیع عمر مبارک ترک ندب
ننماید فهو ده باشند و فعل مباح از ان حضرت بلا کبیرتا سر نمی زد انچه
بود

بود یا واجب بود یا مندوب فلهذا این وجه که ترک مندوبات باشد
بی وجه است پس معنی هم انست که امام عصر میفرماید چنانچه از حضرت
صادق پرسیدند فرمود که بخدا سوگند که رسول خدا را هیچ گناه
نبود و هرگز او را گناهی در وجود نیامده بود و لکن خدا ضامن او شده
که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابی طالب را آنچه متقدم بود و آنچه
متاخر واقع شده پس جهت اضافت ذنب بان حضرت جهت شدة انتساب
و ارتباط شیعیان علی ابن ابی طالب است و عمرو ابن زید روایت
کرده است که معنی این ایت را از ابی عبد الله پرسیدم فرمود که از رسول
هیچ گناهی صادر نشده و هرگز قصد گناه نکرده و لکن خدا ذنوب
شیعه علی بن ابی طالب را بوی تحمیل کرده بعد از ان همه را بیامرزد
از برای خاطر وی ولهذا ان تعلیل لیغفر لک الله معلوم میشود که سبب
بامرزش گناهان شیعه امیر المؤمنین فتح مکه شد یعنی خلاق عالم
خلق سبب فرمود تا انکه بسبب بامرزش گناهان شیعه امیر
المؤمنین عفو شود و بیضاوی میگوید و قیل الفتح بمعنی القضاء ای
قضینا لک ان تدخل مکة من قابل میگوید این بنده دلیل که اگر

که اگر چه خیال نبود که کلام مکتابتی با این مقامات ولی کثیر الکلام الکلال
وخیال این بود که بیان عصمت نشود که واسطه بین الله و بین خلقه
البته معصوم باید باشد ولهذا ناچار در کرایات مذکوره شد وابطال
اقاویل اهل باطل شده و منبود انشاء الله ولی بکریم بن بات دیگر اخبار
که میرسد بنفسها صکد معنی آیه و فی هدایة لعل این باشد بدان ایها
ای برادر من قد ورد فی الحدیث النبوی ص انه قال لیغان علی قلبی
فاستغفر الله فی الیوم واللیلة مائة مرة قال البیضاوی فی شرح المصابیح
الغین لغة فی الغیم وغان علی قلبی کذا ای غطاه قال ابو عبید فی
معنی الحدیث ای یتغشی قلبی ما یلبسه وقد بلغنا عن الاصمعی انه سئل عن
هذا الحدیث فقال للسائل عن قلب من یروی هذا فقال عن قلب النبی ص
فقال لو کان غیر النبی ص لکنت افسرته لک قال القاضی ولله در الاصمعی
فی انتهاجه منهج الادب الی ان قال نحن من نور المقتبس نمکنوا الحقم
نذهب ونقول لما کان قلب النبی ص اتم القلوب صفاء واکثرها ضیاء
واعرفها عرفا وکان ص مبینا مع ذلک لشرایع الملة وتاسیس السنة
میسرا غیر معسر لم یکن له بد من النزول الی الرخص والالتفات الی

حضور

حضور النفس مع ما کانت ممنوعا به احکام البشریة فکانه اذا تعاطی شیئا من ذلک
اسرعت کدورة ما الی القلب لکمال رقته وفرط نورانیته فان الشیء کلما کان
اصفا کانت الکدورة علیه ابین واهدی وکان اذا احس بشیء من ذلک عده
علی النفس ذنبا فاستغفر منها انتهی ویقول ابن حام هذا الوجه حسن لان
الالتفات من عالم الملکوت الی الناسوت ذنب بالنسبة الی صاحب هذه العوالم و

فی الحدیث فی الجمع فی لغة بکاء قال علی المحسن وابنه علی خطیئک قال بعض اهل
التحقیق وهذا لا یستقیم علی ظاهره علی قواعد الامامیة القائلین بالعصمة وقد ورد
مثله کثیرا فی الادعیة المرویة عن ائمتنا و قد روی فی الکافی فی باب الاستغفار
عن الصادق ع ان رسول الله ص کان یتوب الی الله تعالی کل یوم سبعین مرة و
امثال ذلک من طریق الخاصة والعامة کثیر ثم قال والحاسم ما تضمحل به الشبهة

ما افاده الفاضل الجلیل بهاء الدین علی ابن عیسی الاربلی فی کتاب کشف
الغمة قال ان الانبیاء والائمة تکون اوقاتهم مستغرقة بذکر الله و قلوبهم
مشغولة وخواطرهم متعلقة بالملاء الاعلی فهم ابدا فی المراقبة کما قال اعبد
الله کانک تراه فان لم تره فانه یراک فهم ابدا متوجهون الیه ومقبلون

بکلیتهم علیه فمتی انحطوا عن تلک الرتبة العلیة الی المنزلة الرفیعة الی الاشتغال

بالمأكول والمشروب والتفرج الى النكاح وغيره من المباحات عده ذنبا واعتقده
خطيئة فاستغفر منه الى ترى الى بعض عبيد ابناء الدنيا لو قعد يأكل ويشرب
وينكح وهو يعلم انه بمرأى من سيده ومالكه يعده ذنبا فما ظنك بسيد السادات
ومالك الملاك والى هذا اشار بقوله صلى الله عليه وآله انه ليغان على قلبي واني استغفر بالنهار
سبعين مرة وقولهم حسنات الابرار سيئات المقربين انتهى قال في القاموس
وغين على قلبه غينا تغشته الشهوة او غطى عليه والبس او غشى عليه او احاط
به الرين كما غين عينها واغان الغين اسماء البيها بقول ابن حسام هذا ما
قاله يوافق الحديث وما قاله البهائي المذكور اسمه اقول لا ريب في ان للنبي ص
والائمة عوالم مع خالقهم غير عوالم سائر المخلوقات جميعا كما ورد منهم ص لنا
مع الله حالات ولذي كل عالم لهم اليه طريق خاص ويمكن اضافة الذنب اليه
يعني الذنب المخصوص الذي عددته ذنبا في عالم عبديتك اي الذنب المخصوص
بك في رتبتك لا مطلق الذنب لانه لا يتصور في حقك فانه ما يكون
ذنبا في حقك لا يكون ذنبا في حق غيرك بل ربما يكون مباحا في حق
غيرك بل ربما يكون مباحا في حق غيرك كما بيناه سابقا وبالجملة الذنب المعروف
اي ما يستحق فاعله العقاب لا يتصور ولكن لا يمكن في حق الرسول ص وائمتنا

نعم

نعم كتب الادعية مشحونة من اسناد الذنب الى القائل كما في دعاء المعروف بدعاء
كميل اللهم اغفر لي الذنوب التي تهتك العصم اللهم اغفر لي الذنوب التي تحبس
الدعاء وامثال ذلك كما عن سيد الساجدين وزين العابدين الهي لو بكيت حتى
تسقط اشفار عيني ما استوجبت بذلك كله محو سيئة من سيئاتي فهذا الاسناد
في الحقيقة مستند الى عالم ملكوتيتهم ونورانيتهم لان في عوالمهم لا يبلغ احد
فهذه الرتبة مخصوصة بروح القدس وعالم العصمة نعم الاشتغال بالحظوظ البشرية
والتنزلات من الملكوت الى الناسوت لا يبعد ان يعد ذنبا في حقهم ومع ذلك
هو مغفور لهم مستور عليهم وقد ورد في الحديث عن الصادق ع ان القران نزل على
اربعة وجوه على العبارات وعلى الاشارات وعلى اللطائف وعلى الحقائق فالعبارات
للعوام والاشارات للخواص واللطائف للاولياء والحقائق للانبياء ويمكن ان
يقال ان غفران الذنب هنا بمعنى رفع الذنب راسا ومحو الخطيئة عن لوح وجوده
الشريف اصلا المعبر عنه في لسان الشرع بالعفو القلبي كما في المذنب بعد
تركها وهو مرادف للعصمة فيقال ان الفتح المبين سبب لسابقة العناية
في غفران ذنبك المتصور في حقك لو لم يكن ذلك الفتح فلولا ان الفتح
موجود في حقك مقدر بمقتضى قضاء الحتمي لم يوجد الغفران موجود بحقق محتوم

البتة على حد قوله تعالى لئن اشركت ليحبطن عملك يعني انك لا تشرك ابدا فلا يحبط
عملك كذا الله فرجع لفظ الغفران الى عدم الذنب فيكلف فتح الظاهر بنفي الباب
فالمغفرة من الذنوب الذي لولا الفتح لكان على حد قوله اخر الوقت غفران
الله يعني ان التوسعة هي صلاة في الوقت الصلوة قبل لا صار سببا للعفو والغفران
القلبي فهذا من المسامحات اللفظية المجوزة في مقام الاغراق في البيان وامثال
ذلك كثير في المحاورات كما تقول ان السالبة قد تكون بانتفاء الموضوع وقد يكون
غفران الذنب اي عدم صدوره بالجملة لا ريب في ان المعصومين والاولاد الطاهرين
مع خالقهم حالات غير حالة سائر المخلوقين بل كل الخلق تحت لوائهم ومن
شيعتهم كما قال النبي لي مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل
نعم ما قال الشاعر لي مع المعبود وقت حالياته ليس فيها بيننا بين النعمان
وهذه الحالات التي اعطاه ربه ما قال في حقه فكان قاب قوسين او ادنى
ومع ذلك لو التفت منها الى حالة الادنى يزعم ذنبا في حقه قال الخالق ليس
كما زعمت ويغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر نعم ما قال هيهات هيهات
فلك الصين في هيهين حاشاك من اثبات اثنين بيني وبينك
اني انا عني فارفع بلطفك انيا من البين خوب ميكويد شاعر بلكه

خواهم

خواهم بسبهاى خلاف تا مكويم وصفهاى رنك مللت كى بكويم وصفها و
بى محل شود مثنوي هفتاد من كاغذ شود يارب مطلب اين بود كه مقصود
نشود كه انبيا وائمه هدى صلوات الله عليهم كناهى از ايشان صادر شده
يعني معروف يعني ما يستحق فاعله العقاب حاشا وكلا بلكه چنين ميخواهند كه رفع
ان چه از ائمه خود ديده و شنيده اند غاليند هر از معصيت ديگر مرتكب ميشود
ونقصت وافترا با انبيا سيد هند كه سيئات اعمال ثلاثه عليهم الهاوية راستى
كنند و نخواهند شد زيرا كه عمل قبيح وفعل شنيع خود حاكي خود است و عمل حسن
وفعل نيكو كذلك بعيد ما شطه اصلاح زشت نتوان كرد چه ما بخبر ناهدي
از روى خوب نتوان سود بهر حال قال البيضاوي عليه ما عليه ليغفر لك الله
علة للفتح من حيث انه مسبب عن جهاد الكفار والسعي في ازاحة الشرك
واعلاء الدين وتكميل النفوس الناقصة قهرا ليصير ذلك بالتدريج اختيارا وتخليص
الضعفة عن ايدي الظلمة ما تقدم من ذنبك وما تأخر جميع ما فرط منك مما يصح
ان تعاتب عليه بلي اين نامربوطها جهتش هم انست كه كفته شد از رسول
خلاص افراط وتفريطي نخود كه صحيح باشد عتاب بجاو لعنة الله على قائل هذا
القول چون كفته انكه شد كه البته بايد واسطه ميان خالق ومخلوق باشد

کما احکام خدا را برسانند زیرا که همه مردم نمی‌توانند خود بنفسه اخذ احکام
بدون واسطه از ما اخذ نمایند و ناچار واسطه منحصر است و انبیا واسطه
بوده اند و سید انبیا ما آقای ما هم وسایط است و اوصیا او سادات ما اوصیاء او
نواب او وسائط نواب بوده و هستند و کذلک العلماء امت آن بزرگوار و بر
گزیده احدیت سادات علماء سایر امم هستند بناء علی هذا رسول باید از جانب
خالق عالم باشد چون عالم بجمیع عوالم عالم است که کدام یک از نفوس قابل
رسالت هستند الله یعلم حیث یجعل رسالته و بهمین برهان امام هم
باید من جانب الله باشد و موکول بجعل رعیت نیست زیرا که رعیت جاهل اند قابل امامت
و شایسته خلافت کیست از باطن یکدیگر خبر ندارند و این مسئله بدیهی است
و واضح است که شخص که از خود خیر بد و نیک را نداند چگونه میتواند تعیین امام
کند و چندین هزار مخلوق را با اموال و اولاد و نفوس محترمه بدست
آن آدمی بدهد که آن آدم هم خود هنوز حالت خود نباشد و هر از بد فرق
نکند چنانکه مسلم است که عمر هفتاد مرتبه گفت لولا علی لهلک عمر اما
اوست که باید بعلم اعلم ناس کجا است علم تو ای کافر خدا انتخاب خلاق
عالم جل جلاله بعث رسل و ارسال انبیا از جهت جلب منفعت یا رفع مضرت

بتعیین

۵

از خود

از خود فرموده تعالی عن ذلک بل بسبب هدایت گم کننده گان وادی ضلالت
فرستاده چون خلاق عالم دوست دارد که بنده گان او همه آخر عمر بعبادت
مشغول باشند تا ثواب دهد شاعر گوید من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا
بر بنده گان جودی کنم فیاض علی الاطلاق مخلوق را خار و ذلیل نمیخواهد
این است که رسل و انبیا فرستاده موعظه فرموده و وعده بهشت داده و وعید
نار فرموده که این عوام کالانعام دست از عصیان بردارند و طریق بنده گی
پیش گیرند که بثواب عظیم و عطای جزیل برسند و الا از روی حاجت
نبوده و نیست و این است که فرموده الله الصمد خداوند جل و علا محتاج نیست
و بی نیاز است از جمیع ما فی السموات و ما فوقها و ما فی الارض و ما تحتها
و همه مخلوق ذلیل او هستند و باین وصف یا رسول الله وصف کن تا بدانند
و بشناسند خدای خود را که نه از چوب است نه از طلا نه از نقره نه از مس
نیل که همه اینها مخلوق خالق هستند نعم ما قال امامنا الصادق ع کل ما
میزتموه باوهامکم فی ادق معانیکم فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم بل جل
جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره لا اله الا الله و لا معبود سواه
و لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون و چون دانسته شد

روز اول تا

کما انبیاء که رابطه هستند اینان هم احتیاج بغیر از خدا باحدی ندارند
یعنی در حالت شدت یا بلیات دنیویه بغیر خداوند رو نکرده اند واستغاثه
حضرت خلیل الرحمن معروف است که بعد از آنکه نمرودیان و ابر و هوا و باد
با مرحالت خود خدمت آن حضرت کردند اجازت ده که نمرودیان را بطرف
کنیم و دفع شر ایشان معدوم از تو نیز ما نیم آن بو که زیره احدیت قبول نفرمود
تا آنکه زمان سرا شیب آمدن از منجنیق جبرئیل رسید و عرض کرد
الک الحاجة قال واما الیک فلا بلی بلکه جمیع سر تا پای خود را در راه دوست
حقیقی فنا میدانند و بقا را در راه دوست یافته اند چنانچه سید الشهداء ع
سر و جان و اهل و عیال و احباء در راه دوست یعنی خداوند ایثار کرد
چنانکه شاعر گوید هزار مرتبه خود را شهید میخواهم قتیل تیغ سپاه یزید
میخواهم و حدیثی روایت شده است که از سید الساجدین ع سوال کردند که
پدر بزرگوارت در روز عاشورا هم و غمی داشتند حضرت فرمودند هم
و غم و منتهای همت پدر بزرگوارم این بود که مبادا اتفاقی (بد او واقع شود) شود و باین
سعادت عظمی و فیض کبری نرسد از حالت شهداء کربلاء روحی لهم الفداء
معلوم میشود چه حالت داشته باشند مثل عاشقی که زود ه کند و بجهت عیدان

منتهای

مخالفین

مخالفین شناخت که حنیف است اول شمشیر و نیزه و لباس و ذره بیاه
بعد بربت یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ما فهمیده شد که خداوند
عالم فرمودند که در جواب بگو الله احد الله الصمد و میشود که الله الصمد
مبتدا و خبر باشند الله مبتدا و الصمد خبره و یجوز ان یکون الصمد صفة
لله والله خبر مبتدأ محذوف ای هو الله الصمد و یجوز ان یکون الله الصمد
خبرا بعد خبر علی قول من جعل هو ضمیرا لامر والحدیث یقول ابن حاتم
قد وردت الاخبار الکثیرة بفضل سورة الاخلاص وانها تعدل ثلث القرآن
کما بیناه فی صدر هذا المکتوب و نعم ما استنبط بعض العلماء لذلک وجها
مناسبا وهو ان القرآن مع غزارة فوائده اشتمل علی ثلاث معان معرفة
ذات الله تعالی و تقدس و معرفة صفاته و اسمائه و معرفة افعاله و سنته
مع عباده ولما تضمنت سورة الاخلاص احد هذه الاقسام الثلاثة وهو
التقدیس وازنها رسول الله ص بثلث القرآن قال بعض اهل النظر ان
الاحد یدل علی جمیع المعانی السلبیة ککونه لیس بجوهر و لا عرض و لا متحیز
و غیر ذلک کما ان اسم الله یدل علی مجامع الصفات الاضافیة لان الله
اسم للمعبود بالحق واستحقاق العبادة لا یتحقق الا لمن کان مبدأ لجمیع ما سواه

عالما قادرا الى غير ذلك واما لفظة هو فانها تدل على نفس الذات فتبين

ان قوله هو الله احد يدل على الذات والصفات جميعا وههنا لطيفة

وهي ان قوله هو اشارة الى رتبة السابقين الذين لا يرون معه شيئا

اخر فيكفي الكناية بالغيبة اليهم واما اسم الله فاشارة الى رتبة اصحاب اليمين

هم الذين عرفوه بالبرهان مستدلين على الوجوب بالامكان فهم ينظرون

الى الحق والى الخلق جميعا فيحتاجون في التبيين الى اسم العلم واما الاحد فرمز

الى ادون المراتب الا انا نريد هم اصحاب الشمال الذين يثبتون مع الله الها اخر

فوجب التنبيه على ابطال ما اعتقدوه بان الله احد لا شريك له ولا جزء بوجه

من الوجوه وبعبارة اخرى هو للاخص واحد للعموم وقال بعض المتاخرين

من اهل اللغة الصمد هو الاملس من الحجر لا يقبل الغبار ولا يدخله شيء ولا

يخرج منه شيء وبالجملة بعد از انكه فرموده الله الصمد بيان فرموده كه

لم يلد ولم يولد زيرا كه هر يك از اين دو صفت اگر ثابت باشد احديت

راست نيايد پس التبخار ونه احد بيان ان او متولد چيزى شده است

ومخلوق ونحو اهد شد واز چيزى زائيده شده است وشريك دارد

ونفى ولد بجهت انكه هر يك از تولد وتوالد مستلزم احتياج وداشتن مثل

واباز است

وانباز است تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا زيرا كه مبرهن است كه ولد ان چنانچه

مثبود چون والد اش محل احتياج است و بوجه ان مثليت منفيه زيرا كه

كفو وجفت شخص است چنانكه گفته اند زوج مرد وكفو زن يا كفو مرد كه در

كتاب نكاح وطلاق است كه در ناصريه ذكر كرده ام بهر حال لطيفه شريفه اگر

گويند كه چرا اول الله الصمد مبتدا وخبر است الصمد بمعرفه فرموده ند بالف و

لام والله احد خبر نكره فرموده ند ومعرفه نفرموده ند قيل في الجواب لانه

اذا كان معلوما عندهم انه غني على الاطلاق ومرجوع اليه في الحوائج فاذا

من الاشياء الضروريات اما التوحيد فلم يكن ثابتا في اوهامهم بل كان

في اوهام العامة ان كل موجود فانه محسوس وكل محسوس فهو منقسم فلا جرم

جاء لفظ احد منكرا ولفظ الصمد معرفا وان قيل لم كرر اسم الله ولم يقتصر على

ضميره فالجواب اولا فبقول الشاعر اعد ذكر نعمان لنا ان ذكره هو المسك

ما كررته يتضوع وثانيا انه قد سبق ضمير الشان وكان يلزم الاشتراك

بالحذف لفظا حقا لان هو يدل على الذات والصفات جميعا لانه

بمنزلة خصم السابقين والصديقين الذين لا يعرفنا اهل الحق ثم قال الله

الصمد للعامة من الخلائق الذين يرونه ويعدونه احدا ام لا اولاد

الموحدين الصوفية قليل وباعتبار الاجنبية قال ابض الشارح ثم فرع بلم يلد
ولم يولد قال البيضاوي ونكره بلفظ الله للاشعار بان من لم يتصف به
يستحق الالوهية واخلاء الجملة عن العاطف لانها كالنتيجة للاولى او الدليل عليها
لم يلد لانه لم يجانسه ولم يفتقر الى ما يعينه او يخلف عنه لامتناع الحاجة والفنا
عليه ولعل الاقتصار على لفظ الماضي لوروده ردا على من قال الملائكة بنات
الله والمسيح ابن الله وليطابق قوله ولم يولد وذلك لانه لا يفتقر الى
شيء ولا يسبقه عدم ولم يكن له كفوا احد اي ولم يكن احد يكافيه اي
يماثله من صاحبة وغيرها وكان اصله ان يؤخر الظرف لانه صلة كفوا لكن لما كان
المقصود نفي المكافاة عن ذاته تعالى قدم تقديما للاهم ويجوز ان يكون حالا
من المستكن في كفوا او خبرا ويكون كفوا احدا حالا من احد ولعل ربط الجمل
الثلاث بالعاطف لان المراد منها نفي اقسام الامثال فهي كجملة واحدة منبهة
عليها بالجمل قال بعض اهل المعرفة في بيان هذه السورة المباركة ان العقل
يريد عالما كاملا امينا يودع عنده الحسنات والشهوة تريد غنيا يطلب منه
المستلذات بل العقل كالانسان الذي له همة عليه لا انقياد الا لمولاه و
الهوى كالمبلج الذي يطلب غنيا يتكدى منه بل العقل يطلب معرفة المولى

ليشكر

ليشكره على النعم السابقة والهوى يطلبه ليستفيد منه النعم اللاحقة فلما عرفاه
كما ارادا معتقدا بذيل عنايته فقال العقل لا اشكر احدا سواك وقالت الشهوة
لا اسئل احدا الا اياك فقالت الشبهة وقالت يا عقل كيف افردته بالشكر
ولعل المستلذ ويا شهوة كيف اقتصرت عليه ولعل ههنا بابا اخر فبقي العقل متحيرا
وتقعدت عليه راحة المعرفة حين اراد ان يسافر في عالم الاستدلال
لتحصيل ربح التوحيد ويغوص في بحر الفكر فادركته عناية المولى وقال
كيف انقضت على عبدي لذتها لاشتغال بخدمتي وبشكري فبعث البدر سورة
صادقا وقال لا تقلد من عند نفسك فيوقعك الوهم في الشك ولكن اقبله
من الصادق الامين قل هو الله احد يقول ابن حسام اقول الله احد
لا شريك له ولا ارجو سواه ولا نعبد الا اياه لم يلد ولم يولد ولم يكن
له كفوا احد قال ابن بابويه في توحيده الباب الرابع في تفسير قل هو الله
احد قال ابن بابويه في توحيده ثم روى حديثا ينتهي الى الصادق ع
عن ابيه في قول الله عز وجل قل هو الله احد قال قل اي اظهر ما اوحينا
اليك ونبانك به بتاليف الحروف التي قرءناها لك ليهتدي بها من
القى السمع وهو شهيد وهو اسم مكنى مشار الى الغائب والهاء تنبيه عن

يعني ثابت والواو اشارة الى الغايب عن الحواس كما ان قولك هذا اشارة
الى الشاهد عند الحواس وذلك ان الكفار نبهوا عن آلهتهم بحرف الشاهد
المدرك فقالوا هذه آلهتنا المحسوسة المدركة بالابصار فاشر انت يا محمد الى
الهك الذي تدعوا اليه حتى نراه وندركه ولا نأله فيه فانزل الله
تبارك وتعالى قل هو الله احد فالهاء تثبيت للثابت والواو اشارة الى الغايب
عن درك الابصار ولمس الحواس والله تعالى عن ذلك بل هو مدرك
الابصار ومبدع الحواس وقال الرضى في الكتاب المذكور فصل آخر في تأويل
يعني في التوحيد ثم قال وهو ان الشيء قد يعد مع ما جانسه وشاكله وماثله
تقول هذا رجل وهذان رجلان وثلاثة رجال وهذا عبد وهذا سواد
وهذان عبدان وهذان سوادان ولا يجوز على هذا الاصل ان يقال
هذان الاهان اثنان الا إله الا الله واحد فالله لا يعد على هذا الوجه ولا
يدخل في العدد من هذا الوجه بوجه وقد يعد الشيء مع ما لا يجانسه و
لا يشاكله قال هذا بياض وهذا سواد وهذا محدث و
هذان محدثان وهذان ليسا محدثان ولا مخلوقين بل احدهما قديم
والآخر محدث واحدهما رب والآخر مربوب فعلى هذا الوجه يصح دخوله

في

في العدد وعلى هذا النحو قال الله تعالى ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم
ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اينما كانوا
الاية وكما ان قولنا فلان انما هو رجل واحد لا يدل على فضله بمجرده وكذلك
قولنا فلان ثاني فلان لا يدل بمجرده الا على كونه وانما يدل على فضله متى قيل
انه ثانيه في الفضل او في الكمال او العلم فاما توحيد الله تعالى ذكره فهو توحيده بصفاته
العلى واسمائه الحسنى ولذلك كان الهنا واحدا لا شريك له ولا شبيه والموحد
هو من اقر به على ما هو عليه عز وجل من اوصافه العلى واسمائه الحسنى على
بصيرة منه ومعرفة وايقان واخلاص واذا كان ذلك كذلك فمن لم
يعرف الله عز وجل متوحدا باوصافه العلى واسمائه الحسنى ولم يقر بتوحده
باوصافه العلى فهو غير موحد وربما قال جاهل من الناس ان من وحد الله
واقر انه واحد فهو موحد وان لم يصفه بصفاته التي توحد بها لان
من وحد الشيء فهو موحد في اصل اللغة فيقال له انكرنا ذلك لان
من زعم ان ربه الواحد شيء واحد ثم اثبت معه موصوفا آخر بصفاته
التي توحد بها فهو عند جميع الامة وسائر اهل الملل مثنى غير موحد
ومشرك مشبه غير مسلم وان زعم ان ربه الواحد شيء واحد وموجود

واحد وانا كان كذلك وجب ان يكون الله تعالى متوحدا بالصفات التي تفرد
بالالهية من اجلها ويتوحد بالوحدانية لتوحده بها ليستحيل ان يكون الله ويكون
الله واحدا فالاله واحد لا شريك له ولا شبيه لانه ان لم يتوحد بها كان
له شريك وشبيه كان العبد لما لم يتوحد باوصافه من اجلها كان عبدا
كان له شبيه ولم يكن العبد واحدا وان كان كل واحد منا عبدا واحدا
واذا كان كذلك فمن عرفه متوحدا بصفاته واقر بما عرفه واعتقد ذلك
كان موحدا وبتوحيده عارفا فالاوصاف التي توحد الله عز وجل بها
وتوحد بربوبيته لتفرده بها هي الاوصاف التي تقتضي كل واحد منها ان لا
يكون الموصوف بها الا واحدا لا اثنان وكما فيه غيره ولا يوصف بها الا هو
وتلك الاوصاف هي كوصفنا له بانه موجود واحد لا يصح ان يكون حالا
في شيء ولا يجوز ان يحله شيء لا يجوز عليه العدم والفنا والزوال مستحق
للوصف بذلك بانه اقدر القادرين واقهر القاهرين عالم لا يخفى عليه
شيء ولا يعزب عنه شيء لا يجوز عليه موت ولا نوم ولا يرجع عليه منفعة
ولا تناله مضرة مستحق للوصف بذلك بانه ابقى الباقين واكمل الكاملين
فاعل لا يشغله شيء عن شيء ولا يعجزه شيء ولا يفوته شيء مستحق للوصف

بذلك

بذلك بانه اله الاولين والاخرين واحسن الخالقين واسرع الحاسبين غني
لا يكون له فاقة مستغن لا يكون له حاجة عدل لا يلحقه نقيصة ولا يرجع اليه منقصة
حكيم لا يقع منه سفاهة رحيم لا يكون له رقة ويكون في رحمته سعة حليم لا
يلحقه موجدة ولا تقع منه عجلة مستحق للوصف بذلك بانه اعدل العادلين و
احكم الحاكمين واسرع الحاسبين وذلك لان اول الاولين لا يكون الا
واحدا وكذلك اقدر القادرين واعلم العالمين واحكم الحاكمين واحسن الخالقين
وكل ما جاء على هذا الوزن فصح بذلك ما قلناه وبالله التوفيق ومنه العصمة و
التسديد بقول ابن حزم قال بعض اهل التحقيق فلم قدم قوله لم يلد على
قوله لم يولد اجيب بان النزاع انما وقع في كونه والدا حين قالت النصارى
المسيح ابن الله واليهود عزير ابن الله ومشركوا العرب الملائكة بنات الله
بل المتفلسفة الذين قالوا انه يتولد عن واجب الوجود عقل وعن العقل الاول عقل
اخر ونفس الى ان تحصل العقول العشرة والنفوس وهو العقل الفعال المدبر لعالم
ما دون فلك القمر فكان نفي كونه والدا اهم ثم اشار الى طريق الاستدلال
بقوله ولم يولد كانه قال الدليل على امتناع الولد اتفاقنا على انه ما كان
ولدا لغيره وانما قال كون الشخص مولودا اعتبارا للعلولية وكونه والدا

اعتبار العلية ولا ريب ان اعتبار العلية مقدم على اعتبار المعلولية لكان
العلية بالذات متقدمة على المعلول فالسؤال مدفوع ثم قالوا وانما اقتصر على
لفظ الماضي لانه الوارد كان وانفى المسيح عزير ونحوهما فوقع قوله لم
يلد جوابا عما ادعوه عليه واما قوله ولم يولد فلم يكن مفتقرا الى هذا التوحيد
لان كل موجود اذا لم يكن مولودا في مبدأ تكونه فلن يكن مولودا بعد ذلك
ولعل المراد بقوله لم يلد نفي ان يكون هو من شانه الولادة وهذا المعنى يشمل
كل زمان قال البيضاوي في تفسيره واعلم انه سبحانه بين كونه ذاته
حقيقته منزها عن جميع انحاء التركيب بقوله هو الله احد ثم بين كونه ممتنع
التغيير عما هو عليه من صفات الكمال ونعوت الجلال بقوله الله الصمد ثم اراد ان
ينبه الى نفي من يماثله وهو اما لاحق واشار له بقوله لم يلد واما سابق ولاحق
بقوله لم يولد واما مقارن له في الوجود ونفيه بقوله ولم يكن له كفوا احد
ويجوز ان يكون الاولان اشارة الى نفي من يماثله بطريق التولد والتوالد
والثالث نفيا بعد التخصيص ويحتمل ان يراد بالاخير نفي الصاحبة لانها
تستدعي الكفاءة شرعا وعقلا فيكون ردا لمن حكى الله عنهم في قوله
جعلوا بينه وبين الجنة نسبا قال مجاهد بقوله ابن خالم فقد نقض سيبويه

في كتابه

في كتابه على ان الخبر قد يتقدم على الاسم في باب كان ولكن متعلق الخبر ح
لا يتقدم على الخبر كيلا يلزم العدول عن الاصل الا بتبيينه فكيف يقدم الظرف وقوله على
الاسم والخبر جميعا اجاب النحويون عنه بان هذا الظرف وقع بيانا للمحذوف
كانه قال ولم يكن احد فقيل لمن فاجيب بقوله له ونظيره قوله وكانوا فيه
من الزاهدين وقوله فلما بلغ معه السعي قال البيضاوي فله متعلق بكفوا وقدم
عليه لانه محط القصد بالنفي واخر احد وهو اسم عن خبرها رعاية للفاصلة
وقال ابو البقاء قوله تعالى كفوا احد احد اسم كان وخبرها وجهان احدهما كفوا
فعلى هذا يجوز ان يكون له حالا من كفوا لان التقدير ولم يكن احد كفوا
له وان يتعلق بيكن والوجه الثاني ان يكون الخبر له وكفوا حال من
احد اي ولم يكن له احد كفوا فلما قدم النكرة نصبها على الحال والله اعلم وان
مراي اين سورة مباركة اسماء وذكر سنده اسنى مثلا السورة المانعة
لو وايتا ابن عباس انه قال لعيد حتى عرج بي اعطيتك من سورة الا
خلاص وهي من ذخائر الكنوز العرش وهي المانعة تمنع فتان القبر
ونفحات النيران والمحرمة لان الملائكة تحضر لاستماعها اذا قرئت و
المنفرة اي للشيطان والبرائة اي عن الشرك وسورة النور لقوله لكل

شیئ نور او نور القرآن قل هو الله احد لان الله نور السموات والارض
وکان نور الانسان فی اصغر اعضائه وهو الحدقة وکذلک نور القرآن
فی اقصر السور سورة الکوثر و بالجملة دانسته شد که سورة مبارکة توحید
واخلاص را فضیلت بسیار و ثواب بی‌نهایت است و مداومت باین سورة
مبارکة خیر دنیا و آخرت دارد ان شاء الله پس چند حدیث نقل کنم که هرگاه
مؤمن نظر کند یاد آن کند و طلب رحمت فرماید این حدیث نبوی بمعنا سنی
نظر آمد میفرماید من حمّر وجه اخیه المؤمن سوّد الله وجهه یوم القیمة یعنی
هر کسی قرمز و سرخ کند روی برادر مؤمن را سیاه میگرداند خلاق عالم
~~روی او را خلاق عالم~~ روی او را در قیامت و معنی این مطلب این است که
در مجالس و محافل کاری نکند که سبب خجلت برادر مؤمن شود و حمره وجه
از خجالت بهم رسد او روی دهد که سبب سیاه رویی در قیامت است نعوذ
بالله من ابناء زمانا که مجلس ایشان را بایذای مؤمنین و غیبت اهل دین
میل نمود و هر مجلسی که بجهتی غیبت شود و اذیت مؤمنین بوده باشد گویند
چه قدر خوش گذشت و خنده شد و گویند دیدی چه گفتم یا چه گفت
عجب حرفی زد خداوند بحق ائمة اطهار صلوات الله علیهم که محافظت
فرماید

فرماید از شر ایشان و عمل ایشان که در حدیث است المسلم من سلم المسلمون
من یده و لسانه یعنی مسلم آن کسی است که سلامت باشند مسلمانان از دست او و
زبان او یعنی مال المسلمین را نبرد و دزدی نکند و قطع طرق و شوارع نکند که
اینها عمل دست است و کذلک انچه موکول بر عمل دست است و اینکه نسبت
بدست داده شده است چون دست آلت کار است اگر چه بپا می رود بجهت
قطع طریق یا قتل و دیگر ولی بدست میبندد یا برمیدارد و باین وجه مناسب
که میفرماید ید الله فوق ایدیهم و باین سبب است که امیر المؤمنین را ید
الله گفته اند چون غالب افعال از آلت دست بروز میکند چنانکه میبینی
و این است که فرمودند مسلمان آنست که مسلمانان سلامت باشند از دست
او و هم این مثل است که از دست فلان فریاد یا آنکه از دست تو آرام ندارند
و بعد یکی از قصاید گفته ام اگر مرتضی دست یزدان نمیشد ز دست خلل
کفر دیوان نمیشد رها می اگر مطلع تو نبودی دگر مرغ طبعم نوا خوان نمیشد
اگر مرتضی میر میدان نمیشد دل سوا خراشاه ایوان نمیشد و این اشعار
چهارده قطعه است بنظر غلامان مرتضی علی میرسد ما از بعد اخیر
اید میمنا اینها ان شاء الله و نیت بجنابت دارند معلوم است که زبان لخیه

داوند معلوم است که زبان انچه میکوید از خیر باشد یا مدح یا ذم همه از او
سر میزند این است که فرمودند من یده و لسانه [illegible] خداوند از شر زبان
خود ما را حفظ بفرماید بحق محمد و اله که گفته اند زبان سرخ سر سبز میدهد
بر باد و از حضرت امیر المؤمنین مروی است المرء مخبو تحت لسانه یعنی مرد پنهان
است که اسلام میشود و هم کفر سر میزند باری معلوم است که زبان خود را
از اذیت مسلمین نکاه دارد از شر خود ما بر ما و از شر اشرار دیکران
بحق الحق و النبی المطلق شرح خود را بکویم مثنوی هفتاد من کاغذ شود
بهتر انکه ساکت باشم و تفویض امر بخلاق عالم کنم که هر چه دوست بسندد
برای دوست نکو است توفیق بدهد خداوند همه ما را که خاک و خشت ان
کل ما سا تحتسیشود ندانم خار میرویند یا کل ولی میکویم دنیا و فنیوان [illegible]
از این چشم که رشتم حرفا نتوان خورد از این خار که کشتیم قصیده
که گفته شده است در مقابل حکیم سنائی چند بیتی مناسب دارد و عرض
میشود رسم عاشق نیست در دل مهر دلبر داشتن کی تواند عاشق از معشوق
دل برداشتن عاشقانرا روز و شب دلبر بر باشد نکوست من نخواهم
یک نفس بی یار دل برداشتن کی تواند عاشق از دلبری دل بر کند

(margin: در زبون باشی بود اکر جنانکه خود را علم حفظ کند)

کسم

کر چه بتوانند هانا دل ز دل بر داشتن — عاشقانرا زیور و زیباد و وصل دلبر است
زیبا اشد نیست جز با انکه زیور داشتن — زیور علم هر کو مرد دارد مرد شد
ور هنر کاری نیست زیور با هنر زیور داشتن — مرد مانرا مرد کفتم مرد میباید همی
کی تواند کس یکی کرد داشتن — کی چو عقل هست با مرد نجوان این ان
فرصت جوهرها هانا تا ز عقل بر داشتن — پیر که با نوی خود نیکو تر آمد نزد عقل
تا خیال چشم مست زلف عنبر داشتن — در خراب آباد خود چون حلقه کرد اهل خرابات
بیک چون حلقه بر در حلقه بر در داشتن — عمر بیاز در عاقل چند روز بیش نیست
رفت باید عمر کوته با سرور داشتن — زاهدا از من بشنو زهد ریائی و ابند
قلب باید از نور حق منور داشتن — من حکایتی خود دلتان من حالم معرفت
از بدیم و ادم تخاص فخر دیکر داشتن — لیک میکویم بصاحب کشور لشکر همی
بند من بشنو مسلو غرور بکشور داشتن — کشور بت بر باد خواهد بند ز لشکر کو
رفع چون کشور غنا باید که لشکر داشتن — از ان کسان با سیانم کو حسام خون فشان
ای بقا ارباب معنی که محضر داشتن — از من انساب از آبا اجدادم بکوی
فعل باید هی متنق و مصدر داشتن — علم حلم فضل دانش امد شاهد مرا
ضرب طعن رمح تو تیغ اسپر داشتن — مرد میدان اکر در معرکه یا بند

دیدن چون خواتون خود باید معجر را داشتن   من یکی این یک تا انکه بجز تیغ
کی جهد سوی سپهر با انکه مغفر را داشتن   با کبوتر بازی اطفال نه عنقای اوج
کی توان عنقا را جای کبوتر داشتن   دور باش از اهل دنیا کو کی باشد
داستان مشت سندان سحق خنجر را داشتن   مرد اگر هستی بیاید مرد میدان
زشت باشد با سلیمان دیو رهبر را داشتن   هست افلاطون اگر هستی سکندر گو
عشر افلاطون بباید چون سکندر را داشتن   نکته عادم بهر دوان دیده هر کز جسم
کاشخر خو الا ز تلیین بو جای کوهر را داشتن   کو هوا داری که با طا اسمان کردی کنی
هم چنان معرفت باید که سر منبر را داشتن   عاشقانند و را معشوقان تقدیم ان
راه عشق ایستادن باید پای ان سرور را داشتن   بوده است مست این اعتقاد او را
تابع دین محمد بهر حیدر را داشتن   لو حسنوا الله شکر لله بانکویم از یقین
مرتضی را بایدی بعد از پیمبر را داشتن   بعد ختم المرسلین کی میشود
غیر حیدر را دیگر محراب منبر را داشتن   منبر حیدر را بابیم دیگ نواز دجای
جسم را باید نکو کافران بجد را داشتن   مصطفی با مرتضی و مرتضی احمد بود
حیف باشد خویشتن را کور با کر را داشتن   قیصر اسکندر بار بود گفتم همی
پاسبانی رسزد و دربان چه قیصر را داشتن   مرتضی حسن خوا افضل زوج بتول

انکه

الحذ چه زیر ان باید حقد برید را داشتن   پادشاها را شرفه این کر بباید این
این شرفها کز شرافت کفش قنبر را داشتن   در صفت احمد کجا عیوان علی را میسزد
با کمتر زندان هم اشبیر شبیر را داشتن   در مدیح شیر حق باشم نهر دو احد
در ولای مرتضی هم شکر ها در را داشتن   هر که را بود سر هوای سلطنت باید همی
جیحان بید پا را او اکل محمد را داشتن   در مدیح مرتضی قرآن مرا باشد کواه
بس کلام انجاها را فکر دیگر را داشتن   از قرار خود حاجی پای جمعی مکن
هرچه میخواهد خدا باید مقدر را داشتن   روزی از رزاق هست میرسد بی شک
چشم را باید بر رزق مقرر را داشتن   ای جهاد دنیا پرستان چند چندان این
سر محمد آخر باید بابید روز محشر را داشتن   الغرض جان بوامهاد از شرف روز کار
سعی کن تا خویشتن را هم چه سکندر را داشتن   هستی ار مرد خود مطلب مینوی بو هلکان

۶

بنجهای مهوی خوار خود مصدر را داشتن   اهل دنیا را همی مال و حال آمد نظر
عزت از مال است ار زیب کهتر را داشتن   چند مردی دینی باشی بو دنیا کهنه
ای جا از بخت دیبا را جل خر را داشتن   ای حصیر کهنه دیبای نو شته رو
از حصیر کهنه کی دیبای نو شتر با داشتن   نه عصای موسی این چوب دست
چوب را که توان نعت ثعبان اژدر را داشتن   جعفر طیار در جنت خدا را داد دو بال

جعفر کی توان بر جای جعفر داشتن — اهوی خوش خط و خال مرغزار شیرین
اهوک را می سزد چون ضیغم نر داشتن — باری این طغرا حالی از سر دو فن مثنوی
چند بیتی را هانا زیب دفتر داشتن — هر یک عاقل مرد دانا را نمیخواهد عیب
صد هزاران حیف دانا را مکدر داشتن — شاعری فن کامل بوده است میگویم بیان
هر مرا ز احکام دین فخر است مفخر داشتن — چون جواد طبع جولان میکند کاهی مراست
انکه بر جولان او مهر از زبان بر داشتن — پس حالی خود بلفظ موجز میگو سخن
از عجز یا صدر و از اول به آخر داشتن — ما و ساقی دست ما و معلف ان زیبا مکان
کوش چشم خوش بر مطرب و ساغر داشتن — در دو عالم مرتضی را خواهم اولاد او
این هرا کافیست فخر اکبر و ما اصغر داشتن — این بود حرف است خود را سرودش گفته اند
حیف از این دار السرور که هر تر داشتن — یا با صبی یا بعارض این مثل را گفته است
گو بیاد فخر است ما را هم چه بود دو یا داشتن — باری ایجاب بر او هر چه گویم گوش ده
پند من بشنو می باید باور داشتن — بر در این سفله مردم صبح و شب حاضر مشو
سفله میبایدها ما سفله بجوور داشتن — باری ایراد که دنیا را نقد رقا بلیت
نیست که اهل دنیا شب و روز در عقب او دوند و هیچ یک با و نمیرسند هر کس
گوید که هزار درهم که دارم و شب و روز راحت ندارم راست میگوید هر

کم صحبت

که صاحب مال است زحمت و صد مه او بیشتر از دیگری است در فکر مال و خیال
مال خواب و راحت ندارد چنانکه خود تا جر بوده و طهران میدیدم که صاحب یک کرور
مال بود و موی سر سفید کرده کذ نشته بود گفتم باو که این چه حالت است
جواب داد که جهل روز میباشد که بحمام نرفته ام با وجود اینکه حمام هم دارم
خوانده ام که هر سه کنم حمام است و اب صاف چون است چشم دارد و لی
مجال حمام رفتن ندارم این است حالت صاحبان دولت و ثروت و کذالک
طعام و شراب ایشان غذای شان آش جو و نان پنیر با انکه انواع لطیفه
حاضر میشود و لی خلاف عالم حالتی با ایشان داده است که گویا از گلوی ایشان
فرو نمیرود چه حال انچه خود تجربه کرده ایم و دیده ایم جان من با این همه روز
دل نبندید که میگذرد و عاقبت ندامت آورد به لقمه نان حلال خود قناعت
کن که گفته الله مرا زنان جو خوبتر چه مرا کاهی به که از شراب حریفان
سفله کل ناوری و بدان که این ابنای زمان دوستی آب و نان دارند اگر
خوان افکنده داری و سفره گسترده دوست بسیار است و لی تا خوان
و نان است هستند چون تمام شد که دوستی تمام است و شاید بدو شمنی
مبدل شود گوش بدارید چشم باز کنید و ببینید که خدا وند عالم محق

در مسجد ملا فیض الله ... [illegible] ... ۱۳۴۹ در ماه رجب المرجب

ائمهٔ اطهار ع که محبت دنیا را از قلب ما بیرون کند و محبت خویش و اولیا (نش را)
در دل ما جای دهد که سبب نجات ما از دنیا و آخرت محبت محمد ص و علی و اولاد (طیبین)
طاهرین بنی و علی حبه جنة قسیم النار و الجنة وصی المصطفی حقا امام
الانس و الجنة اند که تاملی اگر شود هر عاقلی میفهمد که نایب باید دارای
صفات منسوب عنه باشند تا آنکه بتوانند احکام منسوب عنه را جاری کند با آنکه
اگر مسئلهٔ تازه روی دهد از عهده برآید و ببین دارای صفات حضرت
رسالت بغیر شاه ولایت دیگری نیست لا والله یقولون لی فضل علیا علیهم
ولست اقول الدر خیر من الحصی اذا انا فضلت الامیر علیهم اکون لمن (فضیلته)
منتقصی الم تر ان السیف یزری بحده اذا قیل ان السیف خیر من العصی قال
شیخنا فی شرح الزیارة عند قوله ع و من وحده قبل عنکم فقوله تعالی سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اذا ارید بالمعنیین
محمد ص کان المراد بالآیات الآیات الکبری و یصدق قول امیر المؤمنین ع من
عرف نفسه فقد عرف ربه ان حقیقة النفس حقیقة المعرفة و لیس فوق
هذه رتبة و اذا ارید بهم غیرهم احتمل وجهات احدها ان المراد بالانفس
محمد ص کما قال تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم ای جاءکم رسول من آل محمد ص

لانهم

لانهم انفس الخلق و ذوات هم ای هم انفس النفوس و ذوات الذوات و المعنی ان
الخلق یعرفون بهم لانهم الآیات الکبری قال امیر المؤمنین ع لیس لله آیة اکبر منی
و لا نبأ اعظم منی رواه فی الکافی و فی قوله تعالی لقد رأی من آیات ربه الکبری اذا
جعل الکبری منصوبا علی انه مفعول رأی و هو افعل التفضیل ای رأی محمد علیا
لیس لله آیة اکبر منه لیلة المعراج لم یصل الی مکان الا و یری امامه و خلیفة الله
علیا انه هذا علی معنی الحدیث فالمراد ان من عرفهم فقد عرف الله کما تقدم و ثانیها
ان المراد بالانفس انفس الخلق ای سنریهم آیاتنا ای آیات معرفتنا فی انفسهم و
المعنی کما مثلنا لک بالمرآة للمرآة المقابلة للوجه فانک تری الصورة الوجه فی المرآة
المرآة و ذلک لانک اذا عرفت نفسک عرفت وصف الله به نفسه لک
لک فیهم و بهم و تصدیقهم لمعرفتهم لان معرفتهم هی معرفة الله حقیقة و الی
الثلاثة القاصر اشار علی ع بقوله نحن الاعراف الذین لا یعرف الله الا بسبیل
معرفتنا ای لا یعرف الله الا بما وصفناه تم و دللنا علیه فمن اعرض عن شیء
مما دللناه علیه من صفاته فانما اعرض عنه الی الشیطان و هذا علی القصد
الاول الذی هو ما خص الخواص من شیعتهم اقول و نعم ما قال بالفارسیة
هرچه گویم عشق از آن بیش بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق را

پانصد [illegible] است هر یک از فرسخ از عرش تا تحت الثری بلکه هر چه کوئی و هر چه
نویسی از هزار هزار یکی را نتوان گفت یا نوشت تعریف علی حاصلها اسان
نیست زیرا که تو واجب رهی از امکان نیست خود حکمی بالذات چه حکمی
باشد با واجب بالذات بیک میزان نیست موادحادث ائمهٔ هدی
علیهم السلام واجب بالذات نیستند و حکمی بالذات هستند ولی بنا بی حکمی
که تواند تصور کرد یا دست ساپی رعیت به این جلال ایشان برسد ما علی
خلقنا اینم از خدا هم جدا نمیدانیم در اصول کافی چند خبر است که روایت
میکند که امام فرمودند که خلاق عالم تربیت فرمودند نبی خود را چهل سال
و بعد تفویض نمودند امر بندگان را بسوی او و مرحوم آقای بحر العلوم همین
اخبار را ذکر میکنند و میفرمایند عقول ما کمال این مطلب نمیکنند اگر چه در شرع
انکار نشود باری اخبار که رسیده است ان حدیث آل محمد صعب مستصعب
لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل معلوم میشود که هیچ یک از مخلوق نمیتوانند
بپاید درک مراتب ائمه هدی صلوات الله علیهم برسند بلی این است
بل عزی انا عبادا نمیدانند درک کنند و در حدیث فرمودند اجعلوا
لنا ربا نؤب الیه و قولوا فینا ما شئتم چون خوب میکویی حق بین

خود

خود بجستجو میخواست حکمی چه بود که بحق [illegible] راست منشاطه
صنع ازلی الحکم کاست ازاست علی را چه بیکی آست باری بعضی از اتب را
در شرح قصیدهٔ سید اسمعیل حمیری ذکر کرده ام منظر هر یک برسد البته
این بندهٔ ذلیل بدعای خیر یاد خواهد فرمود خداوند بحق علی کمال
عمواند بدوستی مرتضی علی و اولادان بزرگوار هم اهلبیت رسول الله جدهم
اجر الرسالة عند الله و هو حدیث منظر رسید حالت اعدای خلفا را میفرمایند
اقول روی فی الخصال عن الصادق عن ابیه عن جده ان للنار سبعة ابواب باب
یدخل منه فرعون و هامان و قارون و باب یدخل منه المشرکون و الکفار
و من لم یؤمن بالله طرفة عین و باب یدخل منه بنو امیة هو لهم خاصة لا
یزاحمهم فیه احد و هو باب لظی و هو باب سقر و هو باب الهاویة تهوی
بهم سبعین خریفا فکلما فار بهم فورة قذف بهم فی اعلاها سبعین خریفا
ثم هوی بهم کذلک سبعین خریفا فلا یزالون هکذا مخلدین خالدین
و باب یدخل منه مبغضنا و محاربنا و خاذلنا و انه لاعظم الابواب
و اشدها حرا ثم قال و الباب الذی یدخل منه بنو امیة هو لابی سفیان
و معویة و آل مروان خاصة یدخلون من ذلک الباب فتحطمهم النار

فیهم

النار حطها لا یسمع لهم راعیة ولا یحیون فیها ولا یموتون بدان ایعزیز
من که خالق عالم کما اخبر خلق فرموده است از دو طائفه خارج نیستند فرموده
است فریق فی الجنة وفریق فی السعیر دیگر فرقة ثالثة ندارد انجه لو را ست
معین است که خاتم انبیا و اولاد و امت و شیعه این بود که وارد میباشند
وانچه ظلمت است بعضی است که اعدا محمد و ال محمد و اعداء شیعیان این بود
که وارد باشند انشاء الله ذکر خواهد شد حال بنظر آمد بمناسبت انچه
سابقا نوشته شد از عصمت انبیا و فضل وصی او سید اوصیا انکه صاحب
مجمع در لغت عصا میفرماید قال فی المجمع قیل کان عصی موسی طولها عشرة
اذرع علی طوله من آس الجنة لها شعبتان تتقدان فی الظلمة وعن الباقر
کان عصی موسی لادم فصارت الی شعیب ثم صارت الی موسی ابن عمران
وانها لعندنا وانها لتنطق اذا استنطقت وتصنع ما تؤمر به وفی حدیث علی
اول شجرة غرست فی الارض العوسجة ومنها عصی موسی وقوله وعصی
ادم ربه فغوی ای حرم من الثواب الذی کان یستحقه علی فعل المامور
به او حرم مما کان یطمع فیه باکل الشجرة من الخلود فی الجنة وفی الحدیث
علی ابن الجهم عن الرضا وقد سئله یا ابن رسول الله اتقول بعصمة الا نبیاء

قال

قال نعم قال فما تقول فی قول الله وعصی ادم ربه فغوی وفی قوله وذا النون
اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه وفی قوله فی یوسف ولقد همت
به وهم بها وقوله فی داود وظن داود انما فتناه وقوله فی نبیه محمد
وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه فقال الرضا ویحک یا علی اتق الله ولا تنسب
انبیاء الله الی الفواحش ولا تتاول کتاب الله برایک فان الله یقول وما یعلم
تاویله الا الله والراسخون فی العلم اما قوله وعصی ادم ربه فغوی فان الله
خلق ادم حجة فی ارضه وخلیفة فی بلاده ولم یخلقه للجنة وکانت المعصیة
من ادم فی الجنة لا فی الارض لتتم مقادیر امر الله فلما اهبط الی الارض وجعل
حجة وخلیفة عصم بقوله ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم
علی العالمین واما قوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه
انما ظن بمعنی استیقن ان الله لن یضیق علیه رزقه ای ضیق علیه وان
ظن ان الله لا یقدر علیه لکان قد کفر واما قوله فی یوسف ولقد همت به وهم
بها فلولا ان رای برهان ربه فانها همت بالمعصیة ویوسف بقتلها ان
اجبرته لعظم ما تداخله فصرف الله عنه قتلها والفاحشة وهو قول الله
کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء یعنی القتل والفحشاء الزنا واما خطیئة

داود فان داود اما ظن ان ما خلق الله اعلم منه فبعث الله تعالى الملكين
فتسورا المحراب فقالا خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحق ولا تشطط
واهدنا الى سواء الصراط ان هذا اخي له تسع وتسعون نعجة ولي نعجة واحدة
فقال اكفلنيها وعزني في الخطاب فقال داود للمدعى عليه لقد ظلمك بسؤال
نعجتك الى نعاجه ولم يسئل المدعي البينة على ذلك ولم يقبل على المدعى عليه
فيقول له ما تقول فكان هذه خطيئته لا ما ذهبتم اليه واما محمد صلعم فقوله تعالى
وتخفي ما في نفسك ما الله مبديه وتخشى الناس والله احق ان تخشاه فان
الله تعالى عرف نبيه اسماء ازواجه في دار الدنيا واسماء ازواجه في الاخرة و
انهن امهات المؤمنين واحدى من سمى زينب بنت جحش وهي يومئذ
تحت زيد ابن حارثة فاخفى صلعم اسمها في نفسه ولم يبده لكيلا يقول احد
من المنافقين انه قال في امرأة في بيت رجل انها احدى ازواجه من
امهات المؤمنين وخشي قول المنافقين قال الله تعالى وتخشى الناس والله
احق ان تخشاه يعني في نفسك وان الله تعالى ما تولى تزويج احد من
خلقه الا تزويج حوا من ادم وزينب من رسول الله صلعم وفاطمة من علي ع
قال علي ابن محمد ابن الجهم يا ابن رسول الله انا تائب الى الله من ان

انطق

انطق في انبياء الله بعد يومي هذا الا بما ذكرته وفي الحديث القدسي على
ما رواه البخاري لادخل الجنة من اطاع عليا وان عصاني وادخل النار من
عصا عليا وان اطاعني قال ع وهذا الامر حسن فذلك ان حب علي هو الايمان
الكامل لا تضر معه السيات قوله وان عصاني فاني اغفر له اكراما وادخله
الجنة بايمانه فله الجنة بالايمان وله يجب على العفو والغفران وقوله وادخل
النار من عصاه وان اطاعني وذلك لانه من لم يوال عليا ع فلا ايمان له و
طاعته هنالك مجاز لا حقيقة لان طاعته الحقيقة هي المضاف اليها سائر الا
عمال فمن احب عليا فقد اطاع الله ومن اطاع الله نجا فمن احب عليا نجا فاعلم
ان حب علي ع هو الايمان وبغضه كفر وليس يوم القيمة الا محب ومبغض فمحبه
لا سيئة له ولا حساب عليه ومن لا حساب عليه فالجنة داره ومبغضه لا
ايمان له ومن لا ايمان له لا ينظر الله اليه بعين رحمته وطاعته عين المعصية
وهو في النار مخلد وعلى بال الله وان جاء بحسنات العباد ومحبه ناج ولو كان
في الذنوب مع الايمان الميزان اين من السيئات مع وجوبه الا كثير فمبغضه
من العذاب بلا توقف ومحبه لا يتوقف ولا يتوقف خطوب لاوليائه وسحقا لاعدائه
وفي حديث علي واني لصاحب العصا والميسم كانما اراد بذلك عصا موسى

وخاتم سليمان ابن داود وفي الخبر لا ترفع عصاك عن اهلك اى لا تدع تاديبهم وجمعهم على طاعة الله ومنعهم من الفساد ولم يرد الضرب بالعصا ولكن جعله مثلا لا تشق عصا العصا اى فارق الجماعة ولم يرد الشق حقيقة وعصى العبد مولاه عصيانا باب رمى ومعصية فهو عاص والجمع عصاة والاسم العصيان والعاص العرق الذى يجرى والعصا مقصور مؤنث والتثنية عصوان والجمع عصى وعصى وهو فعول وانما كسرت العين لما بعدها واعصى ايضا مثل زمن وازمن قال الجوهري واصل عصا عصو قلبت وحذفت للالتقاء الساكنين بين الالف والتنوين لان المنقلبة عن الواو تكتب الفا فرقا بينها وبين المنقلبة عن الياء وفي الحديث تعصوا بها من سنن المرسلين واين بالجملة هم ولايت را نجه كفته شد ميكنند كه فريق في الجنة وفريق في السعير يعني محب علي واولاده في الجنة ومبغضهم في السعير لان دار الاخرة اما دار الجنة واما دار النيران وقال الله يظهر من قوله تعالى الشجرة الطيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء وهي الشجرة النبوة والولاية المطلقة التي اصلها النبوة وفرعها يعني ساقها الولاية واغصانها اوصياء النبي واوراقها شيعتهم والشجرة الخبيثة الملعونة اصلها الاول مع الثاني مع الثالث والاولان صنما قريش

وجنبتها

وجنبتيها وطاغوتيها وقال الثالث لاعرج الكع الاوكع واغصانها تابعيهم من الامويين والعباسيين [والمروانية] لعنهم الله واوراقها تابعيهم ومن رضى بفعلهم وقال [لك] ايضا ظاهر لحكم الفريقين [والعامه] اهل الجنة واهل النار وبالجملة اي برادر من كويم كه دل بدنياي دون نبند ودنيا را مزرعه آخرت قرار ده كن خود را توجه كن كه هنگام دو روز مثل حال را بسنه باشى تا اينكه ان ايام [شي] كم حسرت زده وندامت بيند سوى يعني را بدنيا بكه خاص دنياي عنوانها فرموده ان شر الناس من باع دينه بدنياي غيره اولا ولاي خاندان مصطفى [ى] وبنده گي اولاد مرتضوى را بينه خود سازد وبا نجيه تو را فرموده اند عمل كن وبا نجيه نهي شده است خودداري و در هر حال خوب ميگويد شاعر هم القوم انوار النبوة منهم تلوح واعلام الولاية تلمع محافظ سوى الاسحار [عليه] وعندهم غيب المهيمن مودع ميامين قوامون عن نظيرهم ولاة هداة للرسالة منبع فلا فضل الا حين يذكر فضلهم ولا علم الا علمهم حين يرفع ولا عمل ينجى غدا غير حبهم اذا قام يوم البعث للخلق مجمع ولو ان عبدا جاء في الله جاهدا بغير ولاء العالمين ينفع ومن حاد عنهم او تولى سواهم فليس له في رحمة الله مطمع عليهم سلام الله من راية الهدى

نویل العبد عنی هاجا یقبع بهر حال اهل ایمان دخل شناسی شناخت ابواب

است والله باید از در خانه داخل شد در خانه واتوا البیوت من ابوابها [مخ]

بدون زیارة جامعه رسیده است من عرفکم فقد عرف الله ومن احبکم فقد احب

الله ومن ابغضکم فقد ابغض الله ومن وحده قبل عنکم قال سیدنا الاستاد الکشفی [ره]

فی کتابه سنابرق بعد ما قال فاسبحان الله سبحانهم شیء لا کالاشیاء تعالی من

الاشیاء لیس کمثلهم شیء حکایت عن الاحد الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا

احد دهم هیئة مشیئة الله وارادته وصورة حکمته وعلمه وقدرته ولهم

السبق والقدمة والرفعة والسابقة والعلم والقدرة والحکم والتصرف والمالکیة

والتدبیر والکلیة علی الکل هذا من جهة تولهم الاستفاضة وکذا الامر من

جهة تولهم الافاضة فکون ما علاهم فعلا لهم یلزم تقدمهم ورفعتهم و

علوهم وتقدمهم ومالکیتهم وملکیتهم علی الکل لان الفاعل بالنسبة الی فعله یلزم

ان یکون کذلک فهم ایات الله ومقاماته وعلاماته التی لا تعطیل لها فی

کل مکان یعرف الله بهم من عرفهم لا فرق بینهم وبینه الا انهم عباده و

خلقه ورتقها بیده بداهم منه وعودهم الیه کما فی هذه الدعاء وسیاتیک

شرحها انشاء الله تعالی فهم فی مقام الاسبق الاحق مالک العبد والخلق وعبد

المالک

المالک الحق وامیر علی الاطلاق الخلائق وامین الحقائق وکما نحمد الله بالتسبیحات

الاربع نحمدهم بها وقیل سبحانهم والحمد والکمال لهم ولا اله الا ولا باب الا هم وهم

اکبر من نیل الافهام واحاطة العقول والاوهام ولهذا ورد ان الصلوة علیهم

تعادل التسبیحات الاربع فی الفضل والثواب وقد امضینا لک ذلک وورد ان

من لم یجد ما یکفر به ذنوبه فلیکثر الصلوة علیهم وان من قال صلوة الله وصلوة

ملئکته وانبیائه ورسله وجمیع خلقه علی محمد وال محمد کان والله کیوم ولدته امه

وورد فی افضلیتها علی جمیع الاذکار والتمجیدات ما ورد فی الروایات ولا یخفی

ذلک عنک وعلیک وهذا ایضا معنی الحدیث وانا الاسماء علی لولانا نحن ما خلق الله

عز وجل ادم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض وکیف لا یکون

افضل من الملائکة وقد سبقناهم الی التوحید ومعرفته وثنائه وتسبیحه وتقدیسه و

تهلیله لان ما خلق الله تعالی ارواحنا فانطقنا بتوحیده وتمجیده ثم خلق

الملائکة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا امورنا فسبحنا لتعلم [الملائکة]

انا خلق مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائکة لتسبیحنا و

نزهته عن صفاتنا فلما شاهدوا عظم شاننا هللنا لتعلم الملائکة ان لا اله الا الله

وانا عبید ولسنا بالهة یجب ان نعبد معه او دونه فلما شاهدوا کبر محلنا کبرنا

لله لتعلم الملائکة ان الله اکبر ان بیان و انه عظیم المحل فلما شاهدوه ما جعل
لله لنا من العزة و العزة قلنا لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فلما شاهدوا ما
انعم الله به علینا و اوجب لنا من فرض الطاعة قلنا الحمد لله فقال الملائکة الحمد لله
بنا اهتدوا الی معرفة توحید الله و تسبیحه و تهلیله و تمجیده و تحمیده فان عرفت
و اعترفت فانت انت و الا فانا انت و لحلت و بمت فقد کفرت و الفغت
و ان سلمت و انعمت فقد اسلمت و اتممت و تصدیق ذالک کلمه من کتاب
الله آیة التطهیر و انما النبی اولی بالمؤمنین و سایر الایات انتهی اگر
بگوش هوش نظر کنی می فهمی معنی ابجد را که سید بزرگوار فرمودند از ابجد
فرمودند و لدی محمد و آل محمد سبب نجات و فوز عظیم است قصیده
عرض شده است این ذلیل هم چون بیره ذال نجر پلدی یوسف شهر مصر
وجود است امید که کلب آستان امیر المؤمنین محسوبم دارند سلطنت
دنیا و آخرت در این است توبه دیو بند را ساغر می درشکست توبه
سخت چه کوه از لب ساغر شکست از رخ چون آفتاب رونق خورشید
برد در قد سرو روان سرو بکشمر شکست باده چه در خنده در جام ازان
باده پر گفت حامی بخود توبه زمی بر شکست از لب لعل مذاب زلف به

ازبیع

از بیع تاب رونق یاقوت برد قیمت عنبر شکست گفت حامی بیا از دهنم
کام گیر شکر ما را ببین قند مکرر شکست شد چه سر از باده گرم گفت مرا
نرم نرم صحبت شیرین خوش است قیمت شکر شکست مجلس رود سرود
نکته سرائی خوش است تا نه جوانی بباد پیری ازان بدر شکست

مطلع شعری به بند زهد ریا تا بجند — مطلع دیگر کشود مقطع دیگر شکست
طبع گهر بار من رفت بمدح علی — کالک فلک سای من گوهر گوهر شکست
شیر خدای جهان قلعه خیبر شکن — قوت بازوی او قوت کافر شکست
خسرو انجم حشم میر ملایک خدم — عل از و محترم جو با از و در شکست
شد فلکش خاک راه خاک درش تاج ماه — گوشه تاج شهنشاه نور منور شکست
بود تو نار پشد نار ز تو خار پشد — از تو و از گفت تو صولت آزر شکست
شاه مظفر توئی میر غضنفر توئی — از تو بروز مصاف خصم بپیمبر شکست
نفس پیمبر توئی و این ز تو آمد قوی — گرز تو در روز جنگ کردن عنتر شکست
آنکه بروز مصاف بیرق لاسیف برد — جوشن خاقان و بود مغفر قیصر شکست
عزم تو در کارزار با اجل آمد قرین — حزم تو اندر وقار سد سکندر شکست
تاج ز کاوس برد باج ز رستم گرفت — رمح چه ثعبان نمود سطوت اژدر شکست

نام سنان او روان تیر تو بکجا درید / گردن گردآوران کوز تو یکسر شکست

قهر تو در روز رزم آتش دوزخ بسوخت / لطف تو در گاه بزم لطف ز کوثر شکست

از تو بگاه مصاف دیو بلرزد بقاف / وز تو بروز وغا پشت دلاور شکست

مدح تو در وصف تو شد صفت اشتباه / نوح چه جبرئیل از عرض نفس چه جوهر شکست

تیر جگر دوز تو تن بتن اندر بدوخت / گرنه چه البرز تو صف بصف اندر شکست

والی والا توئی عالی اعلا توئی / از تف شمشیر تو شعله اخگر شکست

حیدر صفدر توئی آنکه ز بازوی تو / هم در روز کناد هم در خیبر شکست

کرد سپاهت بروز نور بخورشید داد / نور سنانت بشب لمعه اختر شکست

پشت همه کافران خندق بدر حنین / هر که بکوبید همی گرز حیدر شکست

در ره دین آمده داد سر جان بجنگ / در دل خصم بنی ناخن خنجر شکست

هر که ز تو سر بتافت شد بنی ازوی / هر که بتو جنگ کرد بیعت داور شکست

شاه بمیدان توئی میر با ایوان توئی / سطوت نار جحیم از تو بمحشر شکست

ای علی مرتضی تو بندی از وفا / در صف کرب بلا رونق دین در شکست

شمر شریر شرور دست بخنجر نمود / خنجر از شست شوم پیکر خنجر شکست

شد علی اصغر شهید از دم پیکان تیر / گشت عروسی غزا مجلس کافر شکست

شمر

شمر جفا جو ز ظلم کافر دیگر ز کین / معجر زینب ربود سینه اکبر شکست

دختر شیر خدا رفت بشام از جفا / محمل زینب او ظلم چه مرمر شکست

ناله حالی غلام از غم کرب و بلا / کز ستم اشقیا قلب پیمبر شکست

فخر حالی همی کلب علی ولی / منتقم است از این کوه بمحشر شکست

قصیده دیگر

مگوش هوش سر و نیستم چه گفت میلانی

کما بخیه یمی اندر جهات بود فانی

مبند دل بچنین روز کار ای دانا / که بستن دل بی جوی بود ز نادانی

مکن بهر بنجد ای پنجه معنوی رنجه / مزن بگفته او تکیه تا که بتوانی

هزار چون تو همی کشت کشت ای گردون / هزار چون تو پدید آورید و بد و دانی

آورد بهر آنی

بر تیره خاک کنی تکیه گاه کی میری / بر تنگ گور شوی عاقبت اگر خانی

ببین بخاطر خود که چه جمعیت هست / ببین بحالت روزی که شد پریشانی

مباش غره بوقتی که هست جاه جلال / بیاد یاد ز روزی که سخت درمانی

بیار پند حالی بیا دای دانا / چه بند بند زند بر گلوی انسانی

ببین دو روزه دنیا وفا نکرده بکس / ببین دو ساعت که میشود فانی

مجوی وفای از این سست عهد گنج بلا / مگوی گفته او را اگر تو میدانی

هزار شاه و وزیر و امیر آمد و رفت — چه شد سکندر و کو حشمت سلیمانی
نه فسق عدل بماند نه جور نه عدوان — که نام نیک بماند ز عالم فانی
تو مرد هوش بده گوش صوت رحلت را — که الرحیل منادی کند بهر آنی
کشای چشم خرد که روزکار دو توی — هزار شعبده آرد چه پرده مانی
غرض نه عامل و معمول ضارب و مضروب — که نحو دانیان پیدا بود و پیشانی
گرفتم انکه شدی ابن مالک اندر نحوها — نه نحو آرد بر شخص نحو دانی
گرفتم انکه کسای کسائیت بر دوش — چه حاصل است اگر کسوتت بود فانی
گرفتم انکه شدی چون خلیل زیب خلت — گرفتم انکه شدی ابن حاجب ثانی
گرفتم انکه ز افعال جامد و یکسر — تو آمدی متصرف بصرف خود دانی
گرفتم انکه جدال از مراح بوده سبق — گرفتم انکه ز شافیات شفا خوانی
گرفتم انکه شدی سیبویه یا مبرد — گرفتم انکه شدی ابن جنی جانی
بهیچ چیز ندارد ثمر ای مرد — چنانچه مدحت شیر خدا را خوانی
بیار مطلع نغزی چنانکه اندر شعر — که پای بوس تو آمد روان خاقانی
بمدح انکه بعالم نباشدش ثانی — قلم گرفتم بر لوح شد در افشانی
کجاست ثانی شیر خدا که ثانی او — نه ثانی است که سبع المثانی اش دانی

اگر

اگرچه صادر اول شد از نشین خلق — ولیک شیر خدا صادر است بی ثانی
تو خود بکار علی اندکی تفکر کن — نصیری ار نشوی نیست از مسلمانی
جهان معرفت این یکتا نشود موجود — که بی عدیل و نظیر است در جهانبانی
مدائحان که نتوانی خدا نمی شاید — خدا نماست مدا و صاف خود اگر دانی
نه وصف اوست که عمر حساب کشته خبیر کنند — که قاصد است بران کو تو طی نه خوانی
خدا نماست ببین سند و الحدیث نگر — اطعنی ار نتوانی کجا فرو مانی

اطعنی

بیا رکاه تو محرم شدی ز ادانی — که صوت صوت علی بود در سخن رانی
الا عدو تو البته دوزخ مسکن — الا محب تو قصر جلیل سبحانی
الا محب تو البته جنتش ماوی — الا بخادم تو سلسبیل ارزانی

بند اول

اگر مرتضی دست یزدان نمیشد
ز دست خدا کفر ویران نمیشد

اگر مرتضی را نبودی رسولش — رسالت ز خلاق این سان نمیشد
اگر دست بازوی حیدر نبودی — سر کفر چون گوی چوکان نمیشد

گوی

اگر شیر حق یار احمد نبودی — مر احمد کسی دوست احباب نمیشد
اگر راست بالای حیدر نبودی — خم پشت اعدا عیان نمیشد

کجائی علی ولی ای که کر تو هلا   نبودی جهان را جهان بان نمیشد

نبودی انکه کر ضرب تیغت نبودی   بودی زمین یک مسلمان نمیشد

اکر تو نبودی بعرش معلی   کر شد بقهر سخن دان نمیشد

نبودی انکه مقصود اکر تو نبودی   مکرم باکرام انسان نمیشد

نبودی علی ولی کر بعالم   بعالم یکی کس خدا خوان نمیشد

نبودی تو کر کوهر تو نبودی   نمیشد سهائی کیوان نمیشد

نبودی اصل اصلی کسانی اصل کونه   یکی فرع در دو دو امکان نمیشد

حسابی اکر مطلع تو نبودی   سمند خیالم بجولان نمیشد

بند دوم

اکر مرتضی میر میدان نمیشد

رسول خدا میر ایوان نمیشد

نبودی تو ممکن اکر نزد واجب   ز واجب کجا خلق امکان نمیشد

تو در پی شر یکی شر یکی بیک تا   که تای تو در طی دوران نمیشد

تو مصداق کو لوامع الصادقین   و الا حدیثی سخن دان نمیشد

تو مقصود تبلیغ از نص قران   چه لم تفعل از نص قران نمیشد

تو

تو بحر یی با جفت تو انکه کر تو   نبودی کجا در مرجان نمیشد

تو مذهب تو ملت تو ایمان تو دین   که بی تو مذهب نه ایمان نمیشد

نه حکم تو شد حکم فرما سلیمان   و کو نه یکی دم سلیمان نمیشد

اکر از اشارات دستت نبودی   بموسی عصا شد ثعبان نمیشد

نبودی تو کر یار عیسی ابن مریم   بکهواره عیسی سخن دان نمیشد

کر احسان عامت بیوسف نبودی   شه مصر از چاه زندان نمیشد

نبودی کر اسماء اطهار خمسه   ز ادم عصی لطف احسان نمیشد

نکفت تو جبریل آمد ز لیلش   ز تو تو کجا نزد سبحان نمیشد

اکر نه ظاهر بشر مینما ید   و الا خرد هیچ حیران نمیشد

شده مرغ طبع بجو مطلع نو   که کر تو نبودی نوا خان نمیشد

حسابی سک کویت ای شیر داور   اکر نه سکت شیر غران نمیشد

بند سیم

امیر جهاندار حیدر پیمبر

سر افراز کونین مولای قنبر

شهنشاه کونین یکتای بی تا   کسیک تای بی تا است چون صف داور

سنیدی اکر امجد ظاهر نموده   امیر جهاندار در فتح خیبر

کمان قلعه چون آسمان در بلندی — کمان قلعه در سختی چون قلب کافر

نجوم برجش قلاید بکردن — بروج سمایش بکی حلقه در

ز ظل جدارش که بد عکس نیفی — رخ چرخ اطلس نمودی مجدر

یکی در بوان قلعه فولاد آهن — که چون تیغ در مهر ماه منور

امیر جهاندار بکشود دستی — که آمد برون ز آستین دست داور

یکی شیر حق مالک ملک هستی — بغرید چون رعد از تند تندر

چنان حلقه بگرفت بر کند در را — که احسن بر آمد ز جان پیمبر

بزد بوسه روح الامین بر بازو — باحسن ندا شد ز خلاق اکبر

تو میری تو شاهی تو روحی تو جانی — تو ئی حاکم هر فرق روز محشر

تو بر منبری کو وصیلت مسمی — بنه پای زینت ده عرش منبر

محبان خود را دهی جا بجنت — غنائی سقر دشمنان را تو کیفر

دکر ره حامی بگو شعر نغزی — که آفاق گردد ز عطرش معطر

بند چهارم

علی لحمی میدان هستی

ندارد بود او هیچکس پیشدستی

تو ئی آنکه از نوک پیکان تیرت — دل دشمن مصطفی را بخستی

خدا را نباشد جوارح از آن رو — تو عین تو گوش خدا نفس تو دستی

همه چیز که گفتند لیس بها لك — تو وجه الله باقی این وجه هستی

حامی تو ئی کلب در بار حیدر — ز نار جهنم یقینم که جستی

حامی شده مرتضی از دل و جان — باین فخر از قعر دوزخ برستی

ارادت نگویم مشیت نخوانم — ز سر حد توان جام لاحول مستی

ز شمشیر لا سیف ای شیر هیجا — عیان شد بروی زمین حق پرستی

کمند بد جنگنائی ای بدو دست — که عنکبائید از تو دوری را ببستی

تو بودی تو بودی تو بودی تو بودی — تو هستی تو هستی تو هستی تو هستی

حامی علی ولی یاور تو — چه غم داری از چرخ یا تند دستی

بند پنجم

برآمد سمند خیالم بجولان — دیگر بار در مدحت شاه شاهان

خداوند سرای دو خرمای عالم — تو عالم بهر آشکار را پنهان

تو عین حق عین حق هست باقی — باین نکته از عین حق رفت برهان

ز بعد تو یوم الفراق است گویم — که چون بلا روی تو کرد هی رخشان

تو یک تن چنان تن ز تن سوی دشمن — کمان یک تنت بی تن خصم لرزان

تو گوشنیده ای العدد دعی احمد — که تیغ تو بشکست در روز میدان

که آمد ز خلاق جبریل هردم   سوی خاتم آن اصل یعقوب جانان

کلامیکه فرستاده حق ذوالفقارت   بده بو علی آنکه با تو است یکجان

گرفتی تو شمشیر از دست احمد   ز دست تو دین قوی گشت ایمان

شده مدح تو ذکر خیل ملایک   بلاسیف هم لافتی انعلجان

بمدحت چه گویم که خلاق گفته   مگر نه ز وصف تو در نص قرآن

تورا نفس احمد خدا خواند نبی   برون تو با اهل با بنای نجران

حسامی زند بوسه بر خاک راهت   وز آن می کند فخر با تاج شاهان

دیگر باره آمد بر خسرو شیرین

بند ششم

که شیرین پر شور شود ایست شیرین

ز شوری که شیرین فکنده بعالم   سری کی که بر شوری فند یا دبر

ز شیرین دهانش لبان شوی هرکس   ندیدیم کم شوری برآورده شیرین

بیا ای گل اندام با روی چون مه   بیا ای سمن بوی با جسم سیمین

بیاور دگر ره شراب معطر   بده بر حسامی ز دست نگارین

که گویم دو بیتی دگر باره از نو   بمدح هم آغوش طه و یسین

شهنشاه کونین حیدر یمینی   ذاو عزت ملکت عشر تمکین

شد

شد از راست بالای خم پشت اعدا   ز تیغ کج تو راست شد قامت دین

ز رسم سمندت کند تاج کیوان   ز خاک در تو آورد سجده پروین

ملک در فلک از تو گردد مکرم   که حب تو اش هست اعزاز آئین

تویی هادی هر قوم بعد از پیمبر   بنص کتاب ز کل کرا مبین

تو حج صلوة و زکوة و صیامی   که بی مهر تو هر که شد هست بی دین

نه عرش معلا الی خاک ادنی   طفیل وجود تو از ماء از طین

دگر باره شد حالتم غیر حالت   بقربان خاک درت عبد مسکین

ز لطف تو غلمان غلام حسامی   بمهر تو حوری نمانیم کابین

بیاد تو قبرم شود باغ جنت   بنام تو نامه سفید است سیمین

در آمد ز دریا رسنانه دیگر

بند هفتم

برخ همچو ماه بقد سرو کشمر

دو زلفین افکنده بر روی خندان   تو گفتی که خسپیده بر گنج اژدر

به پیچ و خم همچو مار است در هم   برنگ و بو خرمن مشک عنبر

نه زلف است کوئی یکی مار پیچان   نه زلف است کوئی یکی تیره شد در

سیه نام همچون غرابی بصحرا   سیه رنگ چون روی بخت مجش

چه بوتراب است اندر سیاهی   عجب الکه چون برخفته بر روی آزر

چنین یار و دلدار دارم از آن رو   که از قلب هستم غلامی حیدر

چگویم بمدح امیری که باشد   به بی مثلی او مثل خلاق اکبر

وجودت وجودی که خود هر وجودی   طفیل وجودت بود اصل گوهر

تو بودی که آمد نبی شاه ایوان   تو بودی که کی اعرف آمد ز داور

ز تو شد عصی شد ثعبان موسی   ز تو سرو شد آتش بود آذر

ز تو آسمان آسمان شد ببینا   ز تو مهر و مه مهر و ماه منور

ز تو آمد عیسی چنان پاکدامن   ز تو گشت موسی مسلط بکافر

ز تو حق پرستی عیان شد بعالم   ز تو شد قوی پشت دین پیمبر

توئی روح ارواح اطهار اعلی   که ارواح جسم تو روح الله ایدر

چگوسا السعد نزد خلاق عالم   همان است نزد تو اعدای ابتر

بنص نبی تو امیری بعالم   بحکم خدا تو نبی را برادر

دگر پاره شهباز طبع حامی

بند هشتم

در آورده در مدح سلطان دین

حامی بر انجمن خلاق خالق   بمدح خداوند کردید ناطق

خداوند

خداوند هر جهان تو گوئی بمعنی   بهر جهان تو گوئی خداوند لایق

بجز ذات پاکش دیگر در صفاتش   برب المغارب چه رب المشارق

نگویم تو خلاق رزاق خلقی   چه باشد که گویم تو خالق تو رازق

علی حکمران بر خلایق بعالم   مجرد بعالم ز رنگ عوایق

علایق براو چه محکوم حاکم   براو عوایق سه بار آمد طالق

علی نفس پاک رسول مکرم   که در دین مذهب علی بود رائق

تو کردی همه خرمن عمر اعدا   چه خاکستر از برق رخشنده بارق

شها تو نداری شریکی بعالم   تو در بی شریکی شریکی بخالق

ز براق صمصام تو صبح این دین   برون آمد از کفر چون لیل غاسق

علی علت جهان علت بعالم   علی حرف صامت مبین ناطق

علی را صفات نبوت بی حد   علی شد مبرا ز حکم علایق

علی حاکم عرش فرش مکرم   علی ناظم شرق و غرب سوابق

علی قاسم نار جنت بعقبی   علی قائل قول انی الصادق

علی مرهم زخم جان گنوز جانها   علی هر مرض را طبیبی است حاذق

توئی الکه کی ذوالفقار تو بودی   کجا است آشکارا شدی دین خالق

ازل تا ابد را تو کردی مهیا   توئی سرمدی ای امیر خلایق

تو داری حرارت با تش ز قهرت   تو داری بجنت ز لطفت حدایق

بحق و بباطل بکون با یمان   علی ولی حکمرانست فارق

تو معنی تنزیل تاویل مصحف   تو دانا باسرار علم دقایق

توئی ملجاء دوستان مکرم   بتو التجا می نموم از طوارق

تو بودی تو بودی تو بودی تو بودی   که نه سبق بودی نه عالم نه لاحق

کجا میر ایوان شاه ولایت   کجا لکع ابتر و زد سارق

علی ولی حامل امد الله لوا را   علی دانی فاتح شاه فایق

لوائی که هر شقهاش تا قیامت   چه رخشنده خورشید چون برق بارق

جه بازی سوی تیغ تا وی عیدان   ز تو تیغ از خصم تو راس عاتق

بگاه مصاف بهنگام هیجا   بود ذوالفقار تو صعق الصواعق

الهی با نفاس انوار حیدر   که ذات تو بخلق است بر امر فایق

به بخشا گناه حامی سراسر

بهر بند

که عفو تو بیش از گناه خلایق

بیا ساقی ای مایه زندگانی   که پیرانه سر دو سرم شد جوانی

بیاساقی

بیا ساقیا دوست با من توهم   که بی غم دو دشمن کنم شادمانی

بیا ساقیا باده ده بار دیگر   که شد موسم عشرت کامرانی

بیا با قد سرو گیسوی مشکین   تن سیم خام رخ ارغوانی

نقد همچو سروی برخ همچو ماهی   ترا دو دهن چشم و ابرو کمانی

بده ساقی تو بده ای ساقی   ندارد بغیر از تو کس یار جانی

سر از باده شد گرم ساقی تو بشنو   که از کلکم اینک شود در فشانی

بمدح امیری که در در داختر   ز اول جا او دید تا فی زمانی

خدا را ولی نبی را برادر   جهان و جهان را بان جان جهانی

امیر مکرم شهنشاه اعظم   تو بر ما سوی یا علی حکمرانی

بهر دوره بوده علی میر میدان   نبی را بظاهر دگر را نهانی

علی بود تا بعد با نور احمد   که نه عرش و نه فرش و نه آسمانی

تو درس ملایک بهر علم گفتی   که هر علم را انچه باید تو دانی

تو فی باب سید لاهوت شوکت   توئی مایه عزت جاودانی

ده دوستان را تو از ابکوثر   نکوثر تو اعدای خود را برانی

بحکم تو صبح و شب نور ظلمت   طفیل تو خلق اشکارا نهانی

نبودی اگر تو علام بود عالم — بعالم تو هیر زمین صد ما نی

تو حاکم بعرش بلوح بکرسی — تو قاسم بناد بباغ جنانی

علی اول ثانی اصل اول — علی اوسط کو مزید است ثانی

علی اصل توحید یس طه — علی عالم قول سبع المثانی

حامی ست تو است ای شیر داور

بند دهم

چه شیر است کو تو سک خود بخوانی

یکی شب هست چون روز روشن — چه شب از کواکب جهانی مزین

شبی ماه در روی چه مهر در خشان — شبی مشتری زهره داد سکر

چه شب روشنی بخشی ماه ستاره — چه شب از کواکب سمائی ملون

چه شب ساقی باده بربط نی — چه شب خالی از غیر و داعی من

ببیمود ساقی بر طل دمادم — شراب مروق عن داد بر من

سران باده شد کرم از لطف ساقی — دگر رم کنم مدحت شیر ذوالمن

شهنشاه بطحا یثرب امیری — که السن بوصفش همه کنک الکن

نه خالق ولی دید خالق چه خلقت — بخلق مبارک برآورد احسن

جهان وفا جهاندار جان نهان — جهان سوز در رزم جان بخش روشن

علی

علیم که اعلام استاد علمش — ز بعجان بعهد علم علمش مبرهن

بنام علی زینت عرش اعلی — بمهر علی جنت آمد مزین

بحکم تو هر طفل زاید ز مادر — بحکم تو هر نطفه گردد مکون

بهشت جهنم ز مهر و ز قهرت — یکی دوست را جا یکی بهر دشمن

توئی شیر داور حامی سک تو — چه باشم سک شیر باشد سک من

عبث کشم خط بمدح سلاطین — بنام تو دیوان آمد مدون

بمهر تو جنت ز نار جهنم — بیاد تو در جنتم هست مسکن

حامی ز شمشیر لاسیف حیدر

بند یازدهم

بخت پیچ اعلا توان دیده بر کن

برون شد ز مشرق چه خورشید اعظم — یکی صبح روشن برآمد بعالم

همی نیر آمد ز چرخ چهارم — که عیسی برون آمد ستی ز مریم

مگر کف موسی است مشرق که گفتی — نمود آفتابی ز کف معظم

فرو ریخت انجم ز هشتم بدانسان — که اشک سحرخیز از چشم پر نم

برآمد سحر از افق خنده خندان — جهانی از آن خنده اش شاد و خرم

هما تیغ خور لخت از ظلمت شب — بدانسان که شمشیر شاه مکرم

وصی رسول و ولی اللهی   امیری امیر شهنشاه اعظم
علی ناظم ملک علوی و سفلی   که علوی سفلی بحکمش منظم
علی ضیغم روز هیجا که کفتی   که روبه صفت پیش او هست ضیغم
خداوند امر جهان دار کیتی   چهار عنصرش چهار عبد مسلم
ملکه خیمه اش را همی چتر عزت   ملک خادم خیمه بزم مخیم
سلم نبی را علی همتراز و   نبی را علی جفت طاق مکرم
علی در دنی قاب قوسین ادنی   ندیمی مصاحب و ندیمی محرم
علی خسرو ما سوا انکه کونی   چه کفت ثانی کو مرا او راست بکیدم
حسامی یکی کلب در بارت ا   بدین فخر تا دامن حشر هستم
بدنیا و عقبی ندارم بجز تو   منم ناطق خصم اعمی و ابکم

بدینار و درهم عزیزند مردم
مرا عزت از تو نه دینار و درهم

حسامی بیا وقت ختم دعا شد   عمود ثبت ثابت اندر ملا شد
الهی بنوری که خواندش احمد   که در قاب قوسین او مصطفی شد
بان نور پاکی که امد ولیت   رضا داده در بندکی مرتضی شد

بار

بان زهره عصمت ام الائمه   که مریم بویش خادمه ساز و فا شد
بان لؤلؤ بحر عز شرافت   که ان اجتبی در مجتبی شد
بهر جابند دریای عزت الف   تنخص امهر را از او دین بپا شد
الهی بانوار تسعه که هر یک   امام از امامی بدین ره نما شد
همی نه فلک خاک درکاه تا   که امروز حجت بدین خدا شد
ولی خدا نایب احمد انیک   که او یادکار از همه انبیا شد
جهانرا جهان دار امروز شاه   که در غیبت وصف نور هدی شد
بدعوت محمد صفت انکه کو   بصولت علی سرور اولیا شد
بعصمت چه زهرا بحکم حسن کو   شجاعت چه سالار کرب و بلا شد
زند در دریای عصمت زهر یک   بمیراث او وارث اصفیا شد
مکر غایب است ان ولی الهی   که منظور ناظر باهل وفا شد
الهی بانوار اطهار پاکان   که در درکهت هر یکی زاتقیا شد
خدایا ببخشا کناه حسامی   که غرق معاصی زسر تا بپا شد
خدایا ندارم دیکر دستکیری   مکر دست تو دستکیر از وفا شد
سک کوی حیدر حسامی ان   دعای جاهی وقت ختم دعا شد

بدان ای برادر من که دنیا را وفائی نیست و قابلیت ندارد که شخص
این همه زحمت بکشد و صرمه بر خود قرار دهد بلی اگر تحصیل آب و نان
است بقدر کفایت کافی است و یقین بدان که خلاق عالم میرساند رزق
مقسوم را در حدیث فرموده الرزق مقسوم والحریص محروم و خلاق عالم
میفرماید و فی السماء رزقکم و ما توعدون فورب السماء والارض مثل
ما انکم تنطقون پس چه ضرورت و احتیاج این قدر زحمت است و کرفتن
اموال مسلمین و غارت بیوتات مؤمنین که صاحب مال شوید این اموال
بسا که مانده است و خانها که خراب شده و زنها که شوهر کرده الله چشم
عبرت بین خداوند عطا کند بحق محمد و آله بلی دنیا مقبوله اگر باشد دینی
سعادت ما احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا و ما اقبح الکفر والافلاس فی الرجل
و دنیا ملعونه اگر باشد دلیل بر دنیاء ملعونه بهر حال حالت کاتب الحروف
الحمد لله رب العالمین که ببرکت خاندان مصطفوی و دوستی اولاد و مر
تضوی این است که ان شاء الله موفق بتحصیل علم است و قریب سی سال
است که خود را در حلقه طلاب و علماء در آورده و خدمت اساتید و اکابر
علماء و فقهاء رسیده و از هر یک بقدر قابلیت خود خوشه چینی خرمن

علم

علم و فضل ایشان بوده امیدوارم که باز هم خدمت اساتید دست دهد
و سعادت یار شود ان شاء الله ببرکت صاحب شرع انور و علم و فضل کاملی
از انجمله هست نبودنا ان شاء الله بلی این بنده خدمت اساتید بسیار بوده
ولی غالب تحصیل بخدمت مرحوم مغفور سید الامجد الاکرم استاد الاساتید
ذو المجد الرفیع سید المجتهدین مرحوم آقای حاج سید محمد شفیع اعلی الله
مقامه بوده ام که باده سال در مجلس درس استاد الکل بوده ام حتی قبل
از تکمیل و چه بعد از زمان التفات ایشان که نوشته التفات فرموده اند
که صورت او را ان شاء الله بعرض میرسانم و بعد از درس آن مرحوم خدمت
استاد الکل فی الکل علامة الدهر و رئیس الملة کهف الانام حجة الاسلام آیة الله
المرحوم حاج اسد الله طاب ثراه مشرف شدم ولی زمانی بود که آن مرحوم
درس و بحث را ترک فرموده بودند مشغول عبادت و انزوای از این
خلق بودند ولی این بنده استدعا کردم و اصرار نمودم بناء درس را
فرمودند قریب چهار پنج سال خدمت آن بزرگوار بودم و بعد که طلاب
مطلع از درس آنجناب شدند مشغول علما حاضر شدند و در خدمت
ایشان بودم تا بودم و مدت مدیدی خدمت سید بزرگوار السید السند

انور الازهر استاد الاساتید الطاهر الاطهر سید نا آقا سید جعفر سقی
الله ثراه وجعل الفردوس مثواه بودیم وعمده تحصیل خدمت این بزرگوار
بوده و دو اول کتاب معالم الاصول را خدمت استادی آخوند ملا حسین
ابن آقا باقر خواندیم وبعد بخدمت جناب مستطاب فخر المجتهدین وقدوة
المحققین مرحوم ملا حسین ابن آقا کاظم رسیدیم ونوشتجات الثقات شد وبعد
متفرقه خدمت اساتید رسیدیم مثل آنکه خدمت مرحوم مغفور مجتهد تبریز
آقای میرزا احمد وولد مرحوم ایشان میرزا لطفعلی مرحوم رسیدیم وچند درس
مرحوم مغفور استاد الفقهاء شیخ المشایخ شیخ عبد الرحیم بروجردی مدت
زمانی حاضر بودیم وبالجمله عمده تحصیل خدمت استاد الکل حجة الاسلام
مرحوم سید استاد شد چون قدر وقابلیت مخلص را در عالم بی قابلیتی
ملاحظه فرمودند هر یک سندی الثقات نمودند چون این کتاب مستطاب
یادگار میان دوست داشتم که سواد آن نوشتجات اعلام را در این اوراق
مندرج سازم تا یادگاری بماند وبگویند که سلطان زادگان با این عقب
مدرس ومجتهد بودند وبگویند ابنای ملوک را با علمای چه کار زیبا با علوم
شرعیه چه ربط است اگر کتاب ناصریه ومشارق که در فقه نوشته شده

منظ

بنظر دوستان برسد معلوم میشود وبالجمله صورت آن نوشتجات بنظر برسد
والحمد که بریم از داخل وخارج از خویش وبیگانه از اهل دین وکادا اهل دنیا از کهین
از مهین لعنة الله علیهم اجمعین باری چیکانه بخیال آنکه مبادا تخته در امر او
شود وعالم بی علمی وعدم فضل او بروز نماید سعی در اطفاء نور الهی کردند و اشتنا
بهوس آنکه حرا باید عالم باشد یا فاضل معروف شود اهتمام در هتک حرمت
نموده واین دو طایفه هر دو غافل از آنکه خلاف عالم سیر نماید یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون
تفویض امر بخالق بیباشد فوضت امری الی الله توکلت علی الله واقول
حسبی الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر صورة اجازه مرحوم مغفور سید
استاد سید المجتهدین حاج سید محمد شفیع این است بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی من علینا بارسال محمد خاتم الانبیاء واکمل دیننا بنصب علی سید
الاوصیاء وسدد شریعتنا بالائمة الطاهرین اعلام الهدی وجعل العلماء ورثة
الانبیاء وفضل مدادهم علی دماء الشهداء والصلوة علی محمد سید المرسلین واشرف
الاولین والاخرین وخاتم النبیین الذی حلاله حلال الی یوم القیمة وحرامه
حرام الی یوم القیمة والسلام علی علی سید الوصیین وقائد الغر المحجلین الذی

حبه حسنة لا تضر معها سيئة وعلى اولاده الطاهرين الذين هم شفعاء يوم الدين
وعلى اصحابه الذين امنوا به في زمانه واقتدوا به وبوصيه واولاده الطاهرين
بعد وفاته اما بعد فالداعي الى تحرير هذه الكلمات هو ان العالم الحبيب والفاضل
اللبيب الاديب الاريب عمدة الانجاب وزبدة الاطياب ذو الفطانة الزكية
والسليقة المستقيمة الذي بلغ مبلغ الفضلاء الاجلة بجده الاكيد وسعيه البليغ
في المدة المديدة وسلك نفسه في سلك المصنفين الكاملين الاخ الروحاني
والمؤيد بالتاييد السبحاني اورنك زيب ميرزا الملقب بزيب العلماء ابن
السلطان ابن السلطان محمد تقي ميرزا بلغهما الله الى مرضيهما وجعل مستقبل
ايامهما خيرا من ماضيهما قد تلمذ لي في مدة مديدة واشتغل في تلك المدة مع
غاية سعيه وبذل جهده في تحصيل القواعد الكلية واستعلام فروع الفقهية
فصار مستعد الفهم كلام الاجلة وادراك الآثار المروية كثر الله في ابناء
الملوك امثاله ثم انه قد استجازني تيمنا وتبركا وتحرزا عن الارسال و
الانقطاع وطلبا للاتصال للسند الى الائمة الهدى ومنهم الى صاحب
الشريعة الغراء صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين الى يوم الدين
فاجزته ان يروي عني كلما صح لي روايته من العلوم العقلية والنقلية والادبية

واللغوية

واللغوية وغيرها مما يرتبط بهذه المقالة بطرق المتصلة الى كتب المصنفين
من علماء الشيعة من الفقه والاصول والحديث سيما الكتب الاربعة المتداولة بين
علمائنا كافة الكافي الذي هو شامل للعلوم الشرعية كافة وجامع للاخبار
الصحيحة المروية عن الصادقين وعن غيرهما من الحجج المعصومين لثقة الاسلام
محمد بن يعقوب الكليني رضي الله عنه ومن لا يحضره الفقيه لمحمد بن
بابويه الملقب بالصدوق طاب الله ثراه والتهذيب والاستبصار للشيخ
الطوسي محمد بن الحسن الطوسي رئيس الطائفة المحقة الذي نال في حضرة
فضيلة كل من تاخر منه ما حواه من كمالاته والجوامع الثلاثة التي بها تمت
النعمة على الفرقة الناجية من المحدثين الثلاثة بحار الانوار للمحقق المدقق
العلامة غواص لآلئ الآثار الجعفرية محمد باقر بن محمد تقي المجلسي
الذي لم يسمح بمثله الايام ولعمري انه من ايات الله في العالمين كالآن
الاول من اياته الكبرى ولقبه الاجلة بذلك كافة والوسائل الشيعة للفاضل
العالم الكامل الرباني محمد بن الحسن الحر العاملي والوافي للعالم الرباني و
المحقق الصمداني محمد بن مرتضى المدعو بمحسن القاساني قدس الله ارواحهم
بحقهم وابائهم فلنذكر طريقا واحدا موجزا الى هذه الكتب السبعة ومنه

بطهر طريقنا الى اكثر كتب الطائفة ويستفاد طريقنا اليه الى صاحب الشريعة
واوصيائه و حججه على البرية صلوات وسلام الله عليهم قاطبة وهو ما رواه
السيد السند والعالم المحقق الذى انتهت رياسة الامامية اليه في زماننا
كهف الارامل والايتام الذى يده مبسوطة لكل الانام ولا اختصاص لهما
بالفقراء والايتام بل عطاياه شاملة للاغنياء بل السلطان وابنائه كما شهد به
مكرراتي الاصفهاني الحاج السيد المسمى محمد باقر الملقب بحجة الاسلام قدس
الله روحه عن السيد السند والركن المعتمد سيد الاساتيد مقنن القوانين
الاصولية الذي لم يظفر عليها احد من العلماء حتى بحر العلوم في مقام المعارضة
صاحب الرياض المسائل السيد علي الطباطبائي عن العالم الرباني والمحقق
الصمداني المروج لطريقة الاجتهاد بعد ما اندرس محمد باقر بن محمد اكمل
البهبهاني الملقب بالآغا في لسان جميع من تاخر عن والده الفاضل محمد
اكمل عن العلامة المجلسي ره عن شيخنا بهاء الحق والملة والدين محمد ابن
حسين العاملي عن والده العالم الكامل عز الدين حسين بن عبد الصمد ره
الحارثي عن شيخه الجليلين حامي الاسلام و فقيه اهل البيت السيد
حسن بن جعفر الكركي عن الشيخ الاعلم الازهد زين الدين بن شيخ علي ابن

احمد

احمد بن علي العاملي الملقب بالشهيد الثاني طهر الله رمسه عن الشيخ الفاضل علي
ابن عبد العالي الميسي عن الشيخ الفاضل العالم محمد ابن داود المؤذن الجزيني عن
الشيخ ضياء الدين علي عن والده الافضل الاكمل الجامع في معارج السعادة بين رتبتي
العلم ودرجة الشهادة الشيخ شمس الدين محمد ابن مكي حشره الله تعالى مع الائمة الطاهرين
عن جملة من مشايخه العظام منهم فخر المحققين والسيد المحقق الطاهر عميد
الدين عبد المطلب الحسيني عن الشيخ الاجل العلامة آية الله في العالمين جمال
الحق والملة والدين ابي منصور الحسن بن مطهر الحلي عن شيخه الافضل رئيس
المحققين نجم الملة والدين ابي القاسم جعفر بن حسين بن سعيد الحلي عن السيد
الجليل النسابة فخار بن معد الموسوي عن الشيخ الجليل شاذان ابن جبرئيل
القمي عن الشيخ الجليل محمد ابن ابي القاسم الطبرسي عن الشيخ النقيب ابي علي حسن
عن والده الاجل الاكمل شيخ الطائفة رئيس الامامية محمد بن الحسن طوسي قدس
الله روحه بجميع كتبه ورواياته ومنها التهذيب والاستبصار المشتملين
على الاخبار المروية عن اهل بيت العصمة في فقه الامامية وعن الشيخ الطوسي
طهر الله رمسه عن المفيد والمرتضى رضي الله عنهما بكتبهما وبهذا الطريق
عن المفيد عن الشيخ الاجل الاكمل الصدوق بجميع كتبه ورواياته ومنها كتاب من

لا يحضره الفقيه وعيون وعلل الشرايع وجامع الاخبار والتوحيد والامالي وبهذا الا
سناد عن الشيخ الحسين عبد الله رضي الله عنهما عن الشيخ الاجل ابي القاسم جعفر
بن محمد بن قولويه الذي قال في حقه النجاشي وكلما يوصف به من جميل فهو فوقه
عن ثقة الاسلام والمسلمين جزاه الله عن الاسلام خير جزاء المحسنين بجميع
كتبه ومنها الجامع الكبير المسمى بالكافي اصولا وفروعا وروضة فظهر ما ذكرنا
طريقنا الى الكتب الاربعة ولنا طرق متعددة اخرى غير ما ذكرنا مذكورة
في اجازتنا الكبيرة لاولادي جعلني الله فداهم وطول الله عمرهم المسمى بالانوار
البهية في بيان الطرق الشفيعية وبهذا الاسناد عن المجلسي مروي كتاب
بحار الانوار وعنه عن المحدث المحقق الكاشاني بجميع كتبه ومنها الجامع الوافي
وبهذا الاسناد عن المجلسي عن والده عن محمد بن الحسن الحر العاملي بكتبه ورواياته
ومنها الجامع الكبير المسمى بوسائل الشيعة فظهر طريقنا الى الجوامع الثلاثة للمحمد
ين الثلاثة المتاخرين ومن العجب الاتفاق موافقة اسمائهم لاسماء مصنفي الكتب الاربعة
الشيخ بهم وكتبهم جميعا ومروي روايات عن الائمة الاطهار بالطرق والاسانيد
المذكورة في الكتب الشيعة ومشيخة الفقيه والتهذيبين للاخبار المعلقة بل المرسلة
مطلع على صحتها يطلع عليها المتدرب الخبير باحوال الرجال فلنذكر طريقا واحدا
في حديث

في حديث واحد الى واحد منهم ليكون انموذجا للباقي ولئلا تخلو هذه الاجازة
عن هذه الفضيلة فبالاسناد المذكور عن ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني رضي
في الكافي عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن حسن بن محبوب
عن علي بن رئاب عن ابي عبيدة الحذاء عن ابي جعفر ع قال من افتى الناس
بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه
وزر من عمل بفتياه فيا ولدي ويا قرة عيني فليكن مضمون هذا الخبر الصحيح
المروي عن الباقر ع نصب عينيك ولا تغفل فان المفتي على شفير السعير
وان اجرئكم على الفتيا اجرئكم على الله وقد اخذت عليك ما اخذ علي من اجازني
من استشعار التقوى ما استطعت وشدة الفحص عن صحة النسخة عند النقل
ولا تكتف مهما امكن بنسخة واحدة ولا اقل من تأييد ما وجدته في كتب الحديث
بما تجده في كتب الاستدلال واسئلك ان لا تنساني في ساعات الاستجابة من
الدعا في حيوتي وبعد مماتي وطلب العفو والمغفرة بعد موتي فاني محتاج كثيرا الى ذلك
واوصيك ان لا تغتر بالدنيا ولذاتها فان الدنيا لدار الغرور ومحل العبور
والحمد لله كما هو اهله ومستحقه وصلى الله على محمد وآله الطاهرين حرره
الراجي عفو ربه الصمد الشمس ابن الحاج السيد علي اكبر محمد شفيع البروجردي

مسکنا والحایلقی مولدا ومنشأ والهاشمی نسبا والعلوی والفاطمی عزة وشرفا
والحسینی والموسوی افتخارا وانتسابا فی یوم الخمیس [illegible] شهر رجب من
شهور سنة ۱۲۷۰ من الهجرة النبویة واین است صورة نوشته اجازه جناب
فخر المجتهدین وقدوة المحققین استادنا الکامل العالم اخوند ملا حسین ابن
آقا کاظم عفی الله عنه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و
الصلوة علی رسول الله وعلی آله الذین استخلفهم فی الارض وامنائه علی
الخلق وبعد فمن من الله علی عباده وجود العلماء ومن تمام اعطائه علیهم
وجود الفقهاء لان بهم نظم امر معادهم ومعاشهم وعن برکاتهم استقامة
امر اولاهم واخراهم جزیهم الله عن عباده خیر الجزاء ولذلک قد جرت
عادته تعالی فی کل زمان وعصر علی ان یظهر رسم العلم بوجود العاملین
لئلا یکون للناس حجة علیه ویتم به حجته علیهم واشکر الله علی تمام
هذه النعمة منه علی اهل زماننا بوجود العلماء العاملین والفقهاء المتقین
ومنهم العالم العامل والفاضل الکامل عمدة ارباب اهل التحقیق ونخبة اهل
التدقیق زبدة الفضلاء وزین العلماء اورنگ زیب میرزا فانه بحمد الله
قد بلغ ووصل النهایة فهو اهل للحکم والافتاء فاوصیک یا اخی بالتقوی
والجد

والجد والاجتهاد کما التمس منک لحسن اهتمامک وتاکد حبک الا یفوت
منک زمان الآن توهی فی نفسک ما فقدته فی سابقک من العمل والعلم
والا تعمل غیر العلم ولا تفتی ولا تحکم الا بعد الجهد التام والسعی بما وسعک
المقام ولقد جرت تلک الکلمات بید القاصر الجانی الرهین بجرمه فی یوم
الثلثاء خامس الشهر الاولی من الربیعین من سنة خمس والستین و
المائتین بعد الالف من شهور سنة ۱۲۶۵ من الهجرة النبویة [illegible] وبدان
ای برادر عزیز زمانی که خدمت استاد الکل حجة الاسلام آیة الله مرحوم
حاجی ملا اسد الله اعلی الله مقامه الشریف بودم و در مجلس درس آن بزرگوار
حاضر میشدم جناب عمده از علماء اعلام هم حاضر محفل و مستمع در
مجلس بودند از آن جمله جناب مستطاب قدوة ارباب التحقیق و سند الاجلاء
التدقیق فخر العلماء والمجتهدین مجمع الریاستین فی الدنیا والدین جناب
آقای میرزا فخر الدین ولد ارشد اجل اکرم مرحوم حجة الاسلام که فی الواقع
سبب بقای اسم جد بزرگوارشان مرحوم مغفور آقای میرزای قمی ره
و مرحوم والد ایشان هستند که الحق امروز گویا منحصر باشد فضل و علم
و فهم ایشان در ذات شریف چون این بنده ذلیل [illegible] حجة الاسلام

استجازه کردم و طلب التفاتی نمودم ان رحم اولاحوال بجناب مستطاب
میرزای مکرم معظم فرمودند و جناب بمیرزا بالکه معترف بفضل مخلص
بود مکرراً صحبت فرمودند و نوشتند انچه را که بنظر دوستان میرسد
وجه بسیار خوب نوشته الله که جمعی از طلاب طالب اند شدند که شرحی
بران نوشته نوشتند و این صورت نوشته جناب بخصائل مآب میرزای
مکرم و معظم بسم الله الرحمن الرحیم وتمت
کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته الحمد لله الذی تجلی فی قلوب العارفین
بانوار شواهد ربوبیته واظهر باسمائه الحسنی دلائل سبوحیته وقدوسیته
واقام فی الانفس والافاق ایات حقیقته وبراهین قیومیته حتی ملاء الخافقین
من شهادة ان لا اله الا الله لا شریك له فی ابدیته ودیمومیته ولا نظیر
له فی کیفوفته ملکه وکینونته حمدا یعجز عن احصائه السن الحامدین فی
عوالم غیبه وشهادته وثنیته عن استقصائه لباب سکان صوامع
ملکوته بل المتدرعین بلاهوته الحملة الحجب المستغرقین المهیمین فی
بحر قربه ومعرفته الغواصین فی لجج عبودیته ومحبته کیف لا وقد ذاك
به نظام العالم وقوام العنصر الاقدم واول فیض فاض من مفیض الجود

المجد

والمجد والکرم المبعوث علی من وقع فی رقم الامکان وما کتبه القلم الاعظم
رب لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك یا من تردی بالعظمة
وتأزر بالکبریاء وتفرد بالمجد والعلاء وتوحد بالعز والبقاء جل ثناؤك
وعظم الاؤك ولا یحصی نعمائك اصفح عنا بالصفح الجمیل واستر علینا بالستر
الجزیل واقبل منا ما عرفنا واتینا به من الثناء القلیل فانك الذی تقبل الیسیر
وتعفو عن الکثیر والصلوة علی ادم الاول وفعل الله الاکرم الاجل الذی
سجد لعظمته کل نور وفیئه وصنع الله الذی اتقن به کل شیء ظل الله الممدود
وخلیفته الذی اقام مقامه فی سایر عوالمه من الغیب والشهود محمد الذی
اشتق نوره من نوره وجعله آیة لوجوده ومثلا حاکیا عن ظهوره وعلی
اله المطهرین من الارجاس المعصومین من الادناس سیما من اشتق
الله اسمه من اسمه وقرن عبادته بعبادته وشرط طاعته فی قبول طاعته
فاصطفاه واجتباه وارتضاه وخلق الجنة لمن اطاعه ولو عصاه صاحب الاصل
القدیم والفرع الکریم الذی یکفی فی اسمه الشریف وانه فی ام الکتاب
لدینا لعلی حکیم صلی الله علیه وعلی اولاده الراشدین الائمة الهداة
المهدیین ما دار الفلك الدوار واظلم لیل واضاء نهار وبعد فان

من اجل نعماء الله ومواهبه السنية وعطاياه البهية وجود حملة
العلوم النبوية واوعية الآثار المهدوية في كل زمان وكل حين واوان
فلولاهم لاندرست آثار النبوة وانقطعت ولاظلمت الشموس المضيئة و
انكسفت وتخسفت الارض باهلها وارجفت هم القوم امناء النبوة منهم
نكوح واعلام الولاية تلوح وهم الحجج بعد الحجة خلفاء الله على عباده وامنائه
في بلاده نصبهم الامام الحجة عجل الله فرجه واوسع منهجه فاشار في توقيعه
الرفيع واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتي عليكم
وانا حجة الله بالرجوع اليهم وقرن طاعتهم بطاعته واوعد عليهم في
حدودهم في مقبولة عمر ابن حنظلة بقوله الشريف ولكن انظروا الى رجل
منكم عرف احكامنا ونظر في حلالنا وحرامنا فارضوا به حكما فاني قد جعلته
عليكم حاكما الحديث ففيهم الملتزم لهذا المنال العالي وبلغ مبلغ الرجال الذي
رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله يسبحون الله بالغدو
والآصال وممن بلغ ورقى ونمى وفاق وزكى وسمى وبلغ في العلم الغاية الا
سنى العالم العامل الفاضل النبيه الكامل الباذل الاديب الطود الاعظم
والبحر الخضم اخونا السعيد الاديب الشيخ اورنك زيب فلقد فاق بحمد الله
على

الملقب بزين العلماء

على الاقران والاماثل وساد على الاواخر والاوائل فلقد شملته بجد الله سبحانه
من جذبات الانس وروحته نفحة من نفحات القدس واراه الله سبحانه آية
من آيات المجد ووهب لسطحه من لحظاته فارتقى من حضيض ارض التقليد الى
اوج سماء الفقاهة والاجتهاد وجاء كنار على علم علامة وعلما للعباد ومنارا في
البلاد فصار بحمد الله منتهى الجيد وملتقى البحرين ومجمع الرياستين رياسة
الدنيا والدين وادخل نفسه في حلقة العلماء العاملين ولا عجب ان يخرج من
بحر السلطنة وصدف الحشمة والعظمة لؤلؤ منضود وياقوت قرة العين المرموق
فان تفق الانام وانت منهم فان المسك بعض دم الغزال ولقد قرئ علينا
وعلى والدنا العلامة مد الله ظلاله مدة من الزمان وجملة من الاوقات
فاعطاه الله القوة القدسية والملكة الربانية ولقد ظفرنا منه على كراريس
في الفقه تضمنت جملة من مسائل الحلال والحرام وشطرا من الاحكام فوجدناها
متقنة الدلائل شريفة المباني والمقاصد مرتبة الوسائل الى المسائل اسئل
الله لنا وله زيادة التوفيق والترقي من درجة التحقيق انه ولي الاجابة
ولقد اجزت له ان يروي عني جميع الاخبار الواردة عن الائمة الاخيار سيما
ما تضمنته الكتب الاربعة التي عليها المدار في تلك الاعصار الكافي و

الفقيه والتهذيب والاستبصار وسايرما تضمنها الوافي والوسائل والبحار وسندي
المتصل الى المشايخ العظام الكبار فاني ارويها كلها عن والدي واستادي
ومن عليه في العلوم العقلية والشرعية اعتمادي وهو الذي لم ير بمثله عين
الزمان ولم يسمع بشبهه سمع الدوران سمي مولانا امير المؤمنين صلوات
الله عليه في اللقب دون الاسم والمتاسي بادابه وسننه في الرسم حفظه
الله فداه ومتع المسلمين بطول بقاءه عن جدي العالم العامل الزاهد زين المنابر و
المحاضر والمساجد استاد علماء الاقطار الذي انتهت اليه الرياسة للطائفة المحقة
الامامية في عصره واناخ ببابه رحال فضلاء الامصار المستوي بين الفقراء و
السلاطين في الموعظة والعشرة والخطاب والذي ارجوا منه الشفاعة في يوم
الحساب سمي رسول الله صلى الله عليه واله في الكنية الذي حببه واسى كل قنية
وغنية عطر الله نفسه وطهر رمسه عن استاد الفاضل الكامل فخر الاوائل والاواخر
استاد الكل في الكل ذو المآثر والمفاخر المولى الاجل محمد باقر قدس الله نفسه
عن والده وشيخه الفاضل بل الافضل محمد اكمل تغمده الله بغفرانه عن جمع من
الفضلاء والاجلاء النبلاء منهم الشيخ الفاضل ميرزا محمد ابن الحسن الشيرواني
والشيخ الفقيه جعفر القاضي والشيخ المحقق الشيخ محمد ابن الحسين الخوانساري

تغمدهم

تغمدهم الله بغفرانه بحق رواياتهم عن المولى التقي المجلسي تغمده الله برحمته
عن شيخنا العلم وعاء العلم الشيخ بهاء الدين العاملي عن والده العالم العلامة المعتمد
شيخ حسين ابن عبد الصمد الحارثي العاملي عن عمدة الفقهاء الراسخين صاحب
مسالك الدين الى احكام شرايع الدين الشيخ زين الدين الشهير بالشهيد
الثاني تغمدهم الله بغفرانه عن الشيخ نور الدين علي ابن عبد العالي الميسي
رض عن الشيخ شمس الدين محمد ابن محمد الشهير بابن المؤذن عن الشيخ ضياء
الدين علي ابن السعيد الشهيد محمد ابن مكي رض عن والده السعيد الشهيد
عن السيد عميد الدين عبد المطلب ابن السيد محمد ابن علي الاعرج الحسيني ره
عن الشيخ العلامة آية الله في العالمين جمال الملة والدين الحسن ابن المطهر
الحلي اعلى الله مقامه عن الشيخ المحقق نجم الدين جعفر ابن سعيد عن الشيخ نجيب
الدين محمد ابن نما عن الشيخ محمد ابن ادريس الحلي طاب الله ثراهم عن الشيخ الياس
ابن هشام الحائري عن الشيخ ابي علي الملقب بالمفيد بعد المفيد عن والده الشيخ
ابي جعفر محمد ابن الحسن الطوسي قدس سره القدسي وعن الحسين ابن عبد الله
الغضائري عن الشيخ جعفر ابن محمد ابن قولويه عن الشيخ محمد ابن يعقوب الكليني
عن مشايخه المعلومة شيخا بعد شيخ الى الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين

وايضا ارويها بهذا الاسناد عن سيدي واستادي ومن عليه في اسرار
المبدء والمعاد استنادي وحيد دهري لتفرده وفاقتي في يوم معادي وهو
النور الانور والشمس الازهر والطهر الاطهر والمعصوم المطهر الذي بكت
لفقده السماء ووقع الشيعة الامامية بعد فقده في عمياء بل احترقت يوم موته
الشريف قلب البتول العذراء الزهراء الذي لا يحصى فضائله ولا يعد فواضله
كيف ولا نفاد لكلمات الله المولى الافخر السيد السند سيد جعفر ابي اسحق
العلوي الفاطمي جعلت فداه فانه كلمة الله والقتيل بحجة الله ولا تحسبن
الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل هم احياء عند ربهم يرزقون والا
ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون عن استاده العالم العلم العلامة
الالمعي السيد السند الفاخر اللوذعي عنوان السلف واستاد الخلف
علم الهدى بحر العلوم المولى السيد مهدي الطباطبائي عن استاده المعظم
وحيد العالم المولى الاجل الافضل المولى محمد باقر ابن محمد اكمل عطر الله نفسه
وطهر رمسه عن المشايخ المذكورة عطر الله مراقدهم هذا السند الى الشيخ
الطوسي والشيخ الكبير اما السند الى الشيخ الصدوق وسائر العلماء المصطفين
فعلى نحو ما ذكره العلماء الابرار في اجازاتهم افضلها ما ذكره الشهيد الثاني

رحمة الله في اجازته للشيخ حسين ابن عبد الصمد بطرقه المذكورة فيها الى الائمة
الطاهرين والى الكتب وعلماء اللغة والعربية والسير والتفسير والتواريخ والقراءة
والادب وغيرها كما هي مذكورة فيها مفصلة وبعض الطرق المذكورة في اول
روضة المتقين للتقي المجلسي وبعضها في اول البحار فان اردت يا اخي تفصيل طرق
الاجازة فارجع اليها فتعرف حقيقتها لامر فات الزمان لا يسع ايراد التفصيل
ثم اوصيك يا اخي بكثرة الاحتياط والتثبت وترك المسارعة في الفتوى و
المجازفة في الحكم وترك العمل بغير المقطوعات مما دل عليها كتاب او سنة قطعية
او اجماع قطعي او برهان عقلي من الاصول الكلية والقواعد المرعية واياك
ثم اياك من اتباع الظنون والاراء والاقيسة وما شاكلها من الطرق المبتدعة
بالاهواء فانها من الطريق المستقيم في طرف وعن نهج الرشاد على حرف وعليك
بكثرة مجالسة العلماء الاخيار ومداومة صحبة من يذكرك الجنة والنار واخذ
العلم من افواه الرجال وتصفية السر واخلاص الولاية للائمة السادة الهداة
الابرار فانه من عبد اخلص لهم الولاية الا واذا سئل عن مسئلة نفثوا في
روعه جوابها كما نطقت به الاخبار واطلب العلم في مظانه ولا تكن ممن
تعرف الحق بالرجال فانك ان تغوى وتغر باغوائك هؤلاء المبتدعون

العاملون بالظنون وقل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون واعلم يا اخي ان شمس

العلم في هذا الزمان قد انكسف على الافول والعلماء الربانيون الذين يعرفون

بانوار بهم وبها يهتدون الى ظواهر التنزيل وبواطن التاويل قد اخذوا في زوايا

الخمول وما احسن ان اتمثل بما انشده دعبل الخزاعي مدارس آيات خلت من

تلاوة ومنزل وحي مقفر العرصات فكم جاهل تلبس بلباس العلماء ووجوه

الناس مصروفة اليه وكم عالم متعمق في قعر بيته ولا يهتدي احد اليه شيئا

بقصان الظهر جاهل متنسك وعالم متهتك بل قواصم الظهر ثلث والثالث

عالم متهتك بالفتح فانظر ترى العلماء الالهيين متهتكين والجهلة الاردين

متنسكين وانتهى العجب ما قريحهم فيهم انهم تركوا الدين خلف القفا

واخذوا اعداء الدين لشخوا لهم اماما مصطفى وكم رأيت والى متى

اقول ليت كنت الا انكب فلمثل هذا الزمان فليندب النادبون وليذرف

الدموع من العيون وما تمثل بقول الشاعر فمن يشابه دمعي اذ جرى ومدامتي

فمن مثل ما في الكاس عيني تسكب فوالله ما ادري ابالخمر اسبلت جفوني

ام من عبرتي كنت اشرب واما انت فلا تكن من ابناء هذا الزمان و

لا تقنع من العلم بمقدار ومن مطالعها بكتاب ولا ترفع يدك عن الطلب في

طلب

متقشف

طلب العلم فالطمع فان السراب لا ينقع والسحاب المبرق الممطر قد تنقشع

العلوم بانبثها فما الابل من المرتع وما تمثل لك بقول الشاعر والله نبئوني للسراب

لقد اطمعني بالوصال تبسما وبعد انتظاري اعرضت وتولت كما ابرقت قوما عطاشا

غمامة فلما رأوها اقشعت وتجلت فتفكر في هذا المثال يظهر لك حقيقة الحال

والاكتفاء ابلغ من التصريح في المقال هذه وصيتي عليك والله الخليفة عليك

واسئلك ان لا تنساني من الدعا فانه من الجفاء والسلام عليك والله

الولي عليك وكتب تلك الاسطر بقلم الاستعجال العبد المسكين فخر الدين

تجاوز الله عنه وتصدقا للائمة الراشدين في عشرين ايام خلون من

شهر صفر المظفر لسنة ثمان وستين بعد مائتين والف من الهجرة النبوية

المصطفوية على مهاجرها الالف الالف سلام وتحية بعدد الفانية وابي

است بعض آنچه در کتب نوشته شده است از انجه که نوشته است اورا

مرحوم آية الله شيخ الاعلام الحاج ملا اسد الله حجة الاسلام اعلى الله مقامه

فوق المقام بسم الله الرحمن الرحيم انما احباب قدسي

القاب بنده العلماء الاعلام مقام قمقام نور رحيم اجل افخم اكرم نواب

العلماء دركمال فطانت وفضيلت وكاركرده است هاحاطرهم دارد

و انفاس شریفه ایشان انبه کسب بانفاس صاحب سلیقه مستقیمه و از
مجتهدین است بغایت اختلاط با علما اعلام و فضلا کرام دارد امیدوارم
که عنقریب ختم دایره فقاهت و فضیلت و سیادت نمایند چون اجتهاد مراتب
دارد اول مراتب اجتهاد که بطریقه علماء حدیث است که طریق اجتهاد بالتلقین
است و بعد از ان استقلال در نظر و اجتهاد فی المذهب است با معرفت
طرق استنباط و بعد از ان طریقه اجتهاد بالمذهب است که شخص
صاحب مقام تاسیس و تحقیق در مبادی عام استنباطات باشد و اجزاء
در مصرحات کما قال مراتب است بل که بین متعددین عارف حال باشد
اینست که همت راسخت بر میان محکم بسته اند و طریقه قناعت را که
شعار اکثر متعددین این زمان است که غالبا اکتفا می کنند با اجتهاد
تلقینی یا اجتهاد منصوصات و صرف عمر نمیکنند در تحصیل مراتب تحقیق و
تعمیق و تاسیس حال امیدوارم کما ایشان در باب اجتهاد و امر علم قناعت
بمرتبه اولی و ثانی نکنند کما شاء الله در این زمان طی جمیع مراتب نمایند وفقنا
الله و ایاکم بجمیع المؤمنین و المؤمنات بمحمد و آل خلاق عالم توفیق کرامت
فرمایند بحق محمد و اله و وصیه و خلیفته و اولاده الطاهرین و

عرض

عرض میشود که یادگار می ماند من کلب علی هشتم ابن فخر تمام زمین
بن جد بن بسیم تمام است کلام کو بم لقب تخلص کنید برات
نیب العلا الحامی ابن حسام و ختم کتاب باین حدیث قدسی است
که مرهونه است و حدانا رهم وارد شده است که خوانده میشود این
حدیث شریف با سند بر مرضی و بنده مصرحی مکرر اینکه خداوند
متعال او را عافیت می دهد و مکرر به تجربه رسیده است و اصل
این حدیث در کتاب عیون الاخبار مضبوط است قال الصدوق
حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن ابن محمد
الحسینی قال حدثنی محمد ابن ابراهیم ابن محمد الفزاری قال حدثنی
عبد الله بن بحر الاهوازی قال حدثنی ابو الحسن علی ابن
عمرو قال حدثنی الحسن ابن محمد ابن جمهور قال حدثنی علی
بن بلال قال حدثنا علی ابن موسی الرضا عن موسی ابن
جعفر عن جعفر ابن محمد عن محمد ابن علی عن علی ابن الحسین
عن الحسین علی عن علی ابن ابی طالب علیهم السلام عن النبی
صلی الله علیه و اله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل

موش نقب پلنگ خرگوش

ذرهٔ جهان چون بگذری نهنگ آید و مار

انگاه با سپ و گوسفند هست حساب

همه موش و مرغ و پلنگ حوت ...

تمّ اللوح عن القلم قال الله تبارك وتعالى ولاية علي ابن

ابي طالب حصني فمن دخل حصني امن

من عذابي تمت الكتاب بعون

الملك الوهاب في يوم

السبت ثاني

عشرين من

ذالقعده

سنه ١٢٨٥



